

بولتن زنان

انسان بودن عبارت قشنگیه، چون فرقی بین زن و مرد نمی گذارد....قلب
و مغز آدم ها جنسیت ندارد.....!



سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان
کانون سوسیالیست های کارگری

مطالب مندرج در این بولتن:

- ۳- لغو خشونت علیه زنان در گرو مبارزه طبقاتی و محو مناسبات سرمایه داری است!
۵۵
- ۴- خشونت بر زنان و راه مبارزه با آن
۶۰
- ۶- سخنرانی زرقا فروغ به مناسبت هشت مارچ روز جهانی زن
۶۶
- ۷- استثمار زنان کارگر نساجی اوج بربریت سرمایه جهانی
۷۰
- ۸- بازنگری، سوسیالیستی به جنبش زنان، بعد از جنبش توده ای 1388 ی
۷۵
- ۱۲- زن در آینده
۷۹
- ۱۳- حجاب و حجاب کودکان
۸۰
- ۱۷- 8 مارس و موقعیت زنان ایران در سه دهه اخیر
۸۲
- ۲۱- آواز های زنان کوبانی
۸۷
- ۲۷- اشتغال زنان کارگر و وضعیت اسفناک آنها
۸۸
- ۲۹- آدای نقش مادری یک امر اجتماعی است نه غریزی
۹۰
- ۳۲- کار زنان در کوره پز خانه ها
۹۲
- ۳۳- شورشی (شعر)
۹۴
- ۳۸- مطالب مندرج در این بولتن: قانون "کانتون جزیره" مختص به حقوق و پرنسیپ های زنان منتشر شد
۹۶
- ۴۱- اهمیت جنبش کوبانی و روژناوا در چیست؟
۹۸
- ۴۵- سرود عشق و عدالت
۱۰۵

- ۳- مقدمه
متحد تر و متشکل تر پیش بسوی هشت مارس روز همبستگی جهانی زنان
- ۴- اعلامیه سازمان سوسیالیست-های کارگری افغانستان در مورد جنایت هولناک ارتجاع اسلامی
- ۶- آدمکشان ارتجاع اسلامی در افغانستان فاجعه ای هولناک دیگر آفریدند!
- ۷- خشونت علیه زنان حاصل نظام گنبدیده سرمایه داری است!
- ۸- نان و گل سرخ (شعر)
- ۱۲- وضعیت زنان در افغانستان در سالی که گذشت
نگاهی به وضعیت زنان و بویژه زنان کارگر در چند سال اخیر در ایران، زن
- ۱۳- زن، اقتصاد و سیاست
- ۱۷- اصرار بر باکری
طرح "آمران به معروف و نهی از منکر" جنایت سازمان یافته دولتی بر علیه زنان!
- ۲۱- من یک زنم (شعر)
- ۲۷- قتلهای ناموسی، قربانیان خاموش نظام طبقاتی
تبصره ای پیرامون "سمپوزیوم حقوق و توانمند سازی زنان افغان"
- ۲۹- زن در دیدگاه دین (شعر)
- ۳۲- سوسیالیسم و رهایی زنان
- ۳۳- زن چقدر آزاد است؟
- ۳۸- نگاه متفاوت تو و پوشش بدن من



مقدمه :

بولتن حاضر حاوی مطالب و مقالاتی در رابطه با وضعیت زنان ایران و افغانستان، بررسی تاریخی علل تبعیضات جنسیتی و طبقاتی زنان و بحث و تبادل نظر عمومی برای برون رفت زنان از این وضعیت و چگونه رها شدن آنان است که توسط سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان و کانون سوسیالیست های کارگری تحت عنوان بولتن مشترک زنان تهیه شده است

این بولتن تقدیم میشود به تمام زنان کارگر و زحمتکشی که از تبعیضات جنسیتی و طبقاتی رنج میبرند، به زنانی که در معرض انواع خشونت های جسمی و روحی هستند، و زنانی که زیر سلطه حکومت های ارتجاعی و قوانین مذهبی بطور سیستماتیک در معرض اذیت و آزارند و بر طبق این قوانین مادونی همانند فرخنده ها قربانی جهل خرافه می گردند. همچنین به زنان مبارزی تقدیم می شود که همگام و همراه مردان برای حق و حقوق برابر و انسانی مبارزه می نمایند. زنان نصفی از جمعیت جوامع بشری را تشکیل می دهند. رهائی بشریت بدون رهائی زنان از ستم و استثمار امکان پذیر نیست. ضرورت رهائی زنان و غلبه بر شرایط موجودشان چندین دهه است که در دستور جنبش اجتماعی زنان و دیگر جنبش های اجتماعی از جمله جنبش کارگری قرار گرفته است. وضعیت نابرابر و ستم مضاعف وارد بر زنان که از نظام های پیشا سرمایه داری بر جوامع حاکم بوده است در نظام سرمایه داری به اشکال دیگری بازتولید شده است.

نابرابری حقوقی زنان ایران و افغانستان در مقایسه با مردان جنبه قانونی دارد و طبق قوانین ارتجاعی اسلامی زنان در زمینه های متعددی مانند سرپرستی کودکان خود، حق طلاق، ارث، دیه، امکان کارکردن و مسافرتشان به اجازه شوهر، تعدد زوجات و بسیاری موارد دیگر در موقعیتی نابرابر و فرودست نسبت به مردان قرار دارند. و همچنین طبق این قوانین زنان مجبور به رعایت حجاب و مقررات عقب مانده دیگرند، آنان را در مدارس، ادارات، وسائل حمل و نقل، پارکها و ورزشگاهها و حتی تا آنجا که ممکن باشد در مسیرهای رفت و آمد از مردان جدا می کنند. با نهادینه شدن مذهب در قوانین حاکم بر جامعه دولت و

مأموران سرکوبگرش، در خصوصی ترین مسائل و رفتارهای زنان دخالت می کنند. زنان از دسترسی به یک رشته مشاغل و مسئولیتهای بطور قانونی محرومند. آنان در معرض شکنجه های وحشیانه قرون وسطایی مانند شلاق، سنگسار و غیره قرار دارند و کتک زدن و تحقیر و بی اعتنائی و حتی قتل آنان در شرائطی توسط شوهر، پدر یا برادر به بهانه تأدیبه، تنبیه و مسائل ناموسی مورد تأیید شرع، قانون و دادگاه های رسمی است. به همه اینها باید وظائف سنگین کار خانگی را افزود که سنتاً و بنا به موقعیت نابرابرشان به آنها تحمیل شده است. علاوه بر این موارد کارهایی که بنا به سنت های فئودالی و قرون وسطایی و یا در نظام سرمایه داری به خاطر سخت و ملال آور بودنشان یا کم درآمد بودنشان پست و حقیر شمرده میشوند تا حدود زیادی بر عهده زنان نهاد شده است.

زنان دو کشور به یک نسبت از ستم و تبعیضات و محدودیت های اجتماعی، رنج میبرند و به طور عام در بستره روابط اجتماعی همسان درمنگنه افکار تاریک اندیشانه قرون وسطایی و ارتجاعی قرار گرفته اند و مشترکاً درخاتمه دادن به وضعیت نابرابر موجودشان ذینفعند. بهمین دلیل، برای برون رفت از این شرایط می بایست از طرفی همگام با مردان هم سرنوشت خود در محیط های کار برای احقاق حقوق اقتصادی شان قدم به پیش بگذارند، و از طرفی دیگر برای کسب حقوق به شدت پایمال شده اجتماعی شان و ستاندن حق آزاد زیستن و به رسمیت شناخته شدن هویت و شخصیت مستقل خود هم در عرصه های اجتماعی مبارزه نمایند.

خاتمه دادن به ستم مضاعف و معضل اجتماعی نان مبارزه ایی هر روزه را می طلبد، میزان پیشرفت مبارزات زنان در هر دو کشور بسته به هر چه بیشتر آگاه شدن زنان به حقوق خود و متشکل شدن آنها است. و برای رهائی خود نه فقط لازم است برای کسب برابری حقوقی مبارزه نمایند بلکه باید مبارزه را تا رهائی کامل از قید و بند مناسبات نابرابر سرمایه داری و رسیدن به برابری کامل در کلیه شؤون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را ادامه دهند.



متحد تر و متشکل تر پیش بسوی هشت مارس روز همبستگی جهانی زنان

طالبان بیکاری، فقر و محنت گسترده و تداوم جنگ و در متن آن بسط سلطه سیاسی نیروهای ارتجاعی در وجود نهادها و مراجع قدرت زمینه هرچه بیشتر نفوذ باورها و آرای مرد سالارانه و ضدزن مبتنی بر شرع اسلامی و سنت‌های عقب مانده و قرون وسطایی را در پی دارد که زنان قبل از همه و بیشتر از دیگران متضرر می شوند. ستم، تبعیض و بیعدالتی در غیرانسانی‌ترین شکل آن و با ابعاد گسترده و وحشتناکی بر زنان و کودکان روا داشته می‌شود. با وجود شکل دادن به نهادهای نمایشی و سمبولیک زنان افغانستان از امنیت و حرمت انسانی بهره مند نیستند، آزار جنسی، ازدواج‌های اجباری و خرید و فروش دختران و زنان به عنوان متاع و تحقیر و بد رفتاری و تجاوز جنسی بخشی از فرهنگ مردسالار حاکم در جامعه افغانستان است. زنان در جامعه مردسالار افغانستان بار انواع ستم و تبعیض را به دوش می‌کشند ولی با وجود این جنبش زنان برای رفع تبعیض و نفی اپارتاید جنسی از پا ننشسته است و در اشکال متفاوت فرهنگ مردسالار و هنجارهای نهادینه شده قرون وسطایی را به مصاف می‌طلبد.

سرمایه داری بنا به خصلت آزمندانه اش از برآورده شدن نیازها و حفظ منافع خودش حرکت نموده در جایی که نیاز به انباشت بیشتر سرمایه وجود داشته باشد با جابجایی آن و به ویژه با به کارگیری نیروی کار ارزان زنان و کودکان، اهداف شوم خود برای کسب سود بیشتر را پیش می‌برد. در جایی هم که منافع و تثبیت قدرت بلامنازع اش طلبیده است به جنگ افروزی و اشغالگری دست زده است. با گسترش سلطه شوم نظامی خود میلیون‌ها انسان را قتل عام و آواره کرده و با حمایت و تقویت از نیروهای پان اسلامیست به جهل و خرافه دامن زده است. نمونه بارز آن امروز خاورمیانه است که شاهد سر بر آوردن انواع و اقسام نیروهای آدمکش و مرتجع همچون داعش و القاعده و... در این منطقه هستیم. بیشترین قربانیان حملات وحشیانه این جانوران از رسن گریخته را زنان تشکیل می‌دهند، زنان و کودکان دختر را به شکل فجیع در اسارت

هشت مارس روز همبسته گی جهانی زنان است. زنان و مردان آزادی خواه در سرتاسر جهان در این روز با عزمی راسخ علیه بی-حقوقی، نابرابری، ستم و استثمار مضاعف با فریادی طنین افکن سیستم تبعیض-آمیز سرمایه را به چالش می‌کشند و حقوق انسانی نیمی از جامعه را فریاد می‌زنند. در جوامعی مانند ایران و افغانستان که حکومت‌های ارتجاعی دیکتاتور و مذهبی بر آنها حاکم اند، زنان از خفقان و فقدان آزادی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، سنگسار و مجازات‌های اسلامی، محرومیت از داشتن شغل و عدم استقلال اقتصادی، حق طلاق، حق حضانت از فرزند، حق انتخاب پوشش، حق سفر کردن بدون اجازه مرد، خشونت‌های جنسی در محل کار و مسأله مهمتر ناقص سازی جنسی زنان (خته) و محروم نمودن آنان از لذت جنسی رنج می‌برند. با وجود استبداد و سرکوب سیستماتیک، در بسیاری از موارد به اینهمه نابرابری و ستم اعتراضاتی از طرف زنان در اشکال مختلف شکل گرفته و زمینه برای ایجاد هر تحولی در جامعه را آماده نموده است. طی بیش از سه دهه از حیات حکومت جمهوری اسلامی ایران، محرومیت زنان از دسترسی به مشاغل چندین برابر شده است؛ زنان کارگر به خانه‌ها رانده شده اند تا بهره‌کشی مضاعف از مقاطعه کاری، کار بی ثبات که با عدم امنیت کاری همراه است را در کنار کار خانه گی را انجام دهند. بیکاری، اعتیاد و تن فروشی زنان و دختران جوان در سطح وسیعی گسترش یافته و کودکان خیابانی، کارتن خوابها هر روز افزایش می‌یابند. اما این فقر و فلاکت، ستم‌کشی و بیحقوقی بر زنان تنها مختص به کشورهای پیرامونی نبوده، بلکه در سطح جهان هم رو به افزایش است. سرمایه‌داری جهانی که استثمار نیروی کار و غارت منابع جهانی را همیشه در دستور کار خود دارد، امروز در حالی که در بحران های سیاسی-اقتصادی و اجتماعی خویش غوطه ور است، شرایط بس دشواری را برای محروم ترین توده های جهان به ویژه زنان تحت عنوان نیروی کار ارزان ایجاد نموده است.

۵
صدمات را به زنان وارد نموده بودند به عقب نشینی و خفت وادارند. به این اعتبار مبارزه زنان کوبانی برای کسب حقوق فردی و اجتماعی کاملاً خصلت سیاسی داشت. جنبش زنان در کوبانی و دست-آوردهای آن مانند هر جای دیگر به آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک مانند آزادی تشکل، آزادی بیان، مشارکت مستقیم در شوراهای محلی و تصمیم گیریها، آزادی گردهمائی و تظاهرات و... گره خورد. مبارزات زنان کوبانی که همراه بود با کسب میزان زیادی از حقوق دمکراتیک توانست بر تناسب قوای موجود در جامعه تأثیر بگذارد و این امر به نوبه خود توانست به بخشی از یک مبارزه گسترده تر برای کسب آزادیهای بیشتر منجر شود. امروزه زنان کوبانی الگویی از مبارزه زنان بر علیه ستم-کشی، بیحقوقی و دست یافتن به برابری اند. شرایط حاکم بر کوبانی با مبارزه دلیرانه زنان و مردان آزاده، بار دیگر به منطقه و دنیا ثابت نمود که زنان فقط با متوسل شدن به مبارزه جمعی می توانند بنیان-های اجتماعی و اقتصادی - سیاسی جامعه خود را در جهت احقاق حقوق خود تغییر داده و مشارکت مستقیم در تعیین سرنوشت خویش را به دست گیرند. زنان کوبانی با مبارزات پیگیر شان ثابت کردند که زنان تنها با مبارزه و با اتکاء به نیروی خود می توانند بر علیه هر نوع جهل و خرافه و قوانین ارتجاعی مذهبی و غیرمذهبی نظام سرمایه که زنان را تحت ستم جنسیتی و طبقاتی به انقیاد می کشند، بایستند و به پیروزی برسند. تحقق خواسته-های زنان به طور اعم و زنان کارگر و زحمتکش به طور اخص به شدت و قوام گرفتن و تداوم و پیروزی جنبش کارگری و جنبش زنان گره خورده است. در عین حال به گواهی تاریخ مبارزه طبقاتی درجهان، زنان پیگیر ترین مبارزین برای احقاق حقوق خود و فرودستان جامعه بوده اند. آنچه به امر رهایی زنان کمک می-کند سازمانیابی و متشکل شدن آنها است. از وظایف مبرم همه سوسیالیست ها و فعالین جنبش زنان کمک به سازمانیابی زنان، کمک به فرموله کردن خواسته های اقتصادی و سیاسی آنان و رفع موانع شرکت همه جانبه شان در جنبشی است که بتوانند حکومتهای ارتجاعی ضد زن را به چالش کشیده و در پیوند با جنبش کارگری برای نابودی سیستم سرمایه و سرمایه داران که عامل اصلی این همه نابرابری و ستم-کشی بر زنان هستند قدم بردارند.

هشت مارس امسال را متحد، همگام و هم-سو با کوبانی و مبارزات درخشان زنان این دیار بر علیه سرمایه و نظام سرمایه-داری برای تحقق برابری زنان و رفع هر گونه ستم-کشی جنسیتی و طبقاتی برگزار کنیم.

زنده باد هشت مارس روز جهانی زن!
سازمان سوسیالیست-های کارگری افغانستان
کانون سوسیالیست-های کارگری

مارس 2015

در آورده، مورد تجاوز قرار داده و بیرحمانه کشتار می-کنند. امپریالیستها و سرمایه جهانی با اتخاذ سیاست های نئولیبرالی و خصوصی سازی، فقر و فحشاء و اعتیاد و بیکاری را به پدیده یی وسیعاً رایج در جهان تبدیل کرده است. در این میان زنان زحمتکش در هر گوشه-یی از این جهان طعمه سیاست های سوجدویانه و جنگ طلبانه سرمایه دارانی هستند که تنها به کسب ارقام نجومی سودهای کلان می اندیشند و برایشان انسان و انسانیت معانی بی مفهومی می باشند. وجود سیاست های غارتگرانه نظام های سرمایه داری در اقصی نقاط جهان علاوه بر اینکه زنان را در کنار سایر بخشهای اجتماعی مورد ستم و فشارهای اقتصادی قرار میدهد، همزمان هم فشارهای بسیار شدید فرهنگی و اجتماعی را بر آنها روا می دارد. می-توان دید که زنان زحمتکش در جوامع سرمایه داری به طور مشخص همراه با مردان زحمتکش مورد ستم و استثمار قرار می-گیرند. اما زنان علاوه بر ستم طبقاتی به علت تسلط فرهنگ ارتجاعی مرد سالارانه ستم جنسیتی را نیز متحمل میشوند. بر مبنای این واقعیت است که مطالبات مربوط به حقوق و آزادیهای زن، به ویژه حقوق مدنی او در دستور فوری تغییرات اجتماعی قرار داده میشود. اعلام برابری زن و مرد در برابر قانون، اولین قدم در جهت رفع تبعیضاتی است که قانوناً بر زن به حکم جنسیت او روا داشته میشود. برابری زن و مرد در برابر قانون در عین حال به معنای زیر و رو شدن بنیانهای ایدئولوژیک نظام حاکم است. اما تنها اعلام برابری حقوقی زن و مرد، تحت هرگونه رژیم سیاسی که صورت گیرد، چنانچه با حفظ مناسبات اجتماعی موجود همراه باشد نمی-تواند تحولی تعیین کننده-یی در موقعیت اکثریت زنان ایجاد کند. مبارزه حتی برای تغییر در موقعیت حقوقی زن یعنی تغییر قانون هم سرانجام به فعل و انفعال سیاسی منجر خواهد شد. در جامعه یی که بنیاد آن بر نابرابری استوار است و اکثریت شهروندان آن بی حقوق اند، امکان بهره-مندی اکثریت زنان، یعنی زنان کارگر و زحمتکش از حقوق مدنی و تحقق مطالبات رفاهی آنها به تحولات اقتصادی وابسته است. و مبارزه زنان در ایران و افغانستان، برای کسب حقوق فردی و اجتماعی برابرشان، بدون مبارزه برای ایجاد تغییرات اقتصادی امکان پذیر نخواهد بود.

با توجه به اوضاع خاورمیانه و وضعیت زنان این منطقه که در زمره بیحقوق ترین زنان دنیا می باشند، در کوبانی در مبارزه با نیروی متوحش داعشی شاهد شکل-گیری جنبشی بودیم که زنان در آن نه تنها در صف مقدم بودند، بلکه با مشارکت شان در امور کانتونها و شوراها و دست بردن به بنیانهای اجتماعی و اقتصادی جامعه و تا حدود زیادی بکسب حق و حقوق برابر با مردان توانستند مبارزه یی را سازمان دهند که یکی از ارتجاعی-ترین نیروهای مجهز به سلاحهای مدرن را که در حمله به عراق و سوریه بیشترین ا

جدال در جامعه تثبیت نماید.

سازمان سوسیالیست-های کارگری افغانستان در ضمن محکوم نمودن قاطع این جنایت فجیع ارتجاع اسلامی، و سکوت و بی میلی دولت ارتجاعی و مزدور در برخورد به مجریان و صحنه گردانان اصلی این بربریت و توحش، که بخشاً جزء مراجع رسمی و غیر رسمی این نظام فاسد و جنایتکار هستند، و با ابراز همدردی و همدلی عمیق به خانواده "فرخنده" و جنبش آزادی خواهانه زنان و مردان جامعه افغانستان، از همه احزاب، سازمان ها و نهاد های سوسیالیستی و برابری طلب و انسان های شریف و مترقی می-خواهد که این تجاوز ارتجاع اسلامی را به انسان و انسانیت بی پاسخ نگذارند و برای تحقق آرمان آزادی و برابری و رهایی و برای اعاده شأن و حرمت انسان و از این میان "فرخنده" و ده ها و صدها انسان پاکباز دیگر عرصه را به ارتجاع تنگ نموده و جنبش جاری و نفرت و انزجار برحق مردم آزادیخواه و شریف را از معامله-گری و اسلام پناهی نیروها و جریانات فرصت طلب مصون بدارند.

جامعه افغانستان آستن یک جدال سهمگین است. این جدال بدون سازمانیابی و تشکل پذیری جنبش سوسیالیستی کارگران نمی تواند به ثمر نشیند. تنها جنبشی که می تواند و قادر است ارتجاع از رسن گریخته را لگام بزند و جامعه آزاد و برابر را سازمان دهد، جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. بیائید به پاس خون هزاران انسان محروم و ستمدیده و به پاس خون و مظلومیت فرخنده و فرخنده های دیگر این جنبش به راه افتاده را در مسیر درست رهنمون شویم و جامعه را از لوٹ نامیوم ارتجاع در همه ظواهر و اشکالش پاک نماییم. دیگر سکوت و جبن بس است. بایست در کنار هم ایستاد و بنیاد این بساط جهل و خرافه و ستم را نابود کرد! فرخنده فراموش نخواهد شد؛ این جنایت تا ابد بر جبین ارتجاع اسلامی حک شده است و از لوح ضمیر انسان-های آگاه و آزاده پاک نخواهد شد. دیر یا زود آن روز رسیدنیست که نیروهای ارتجاعی از دست خشم و عصیان زنان و مردان آزادی-خواه دنبال سوراخ بگردند و عربده-کشی های کنونی شان به زوزه کفتار که در بند خشم مردم گرفتار آمده است، تبدیل خواهد شد. رسیدن به آن را جنبش آزادیخواهی و سوسیالیستی ضمانت می-کند.

زنده باد سوسیالیسم!

گرامی باد یاد فرخنده و همه قربانیان جهل و ستم!

نابود باد نظام سرمایه داری!

تنگ و نفرین ابدی به ارتجاع اسلامی!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست-های کارگری افغانستان

دوم حمل سال 1394؛ 22 مارچ 2015



عصر پنجشنبه 28 حوت اوباش مذهبی بانو "فرخنده" دختر 27 ساله را به اتهام سوزاندن قران در محضر عام و جلو چشم نیروهای پلیس در نزدیک مسجد "شاه دوشمشیره" در مرکز شهر کابل با سر دادن شعار "الله-اکبر" و "زنده باد اسلام" به طور فجیع و وحشیانه بی به قتل رساندند و پس از آن جسد بی رمقش را به آتش کشیدند. این عمل وحشیانه اوباشان اسلامی با سکوت و بی عملی نیروهای امنیتی و مردمان نظاره-گر دیگر بدرقه شد. سران حکومتی در قد و قیافه معین وزارت اطلاعات و فرهنگ، سیمین غزل حسن زاده، زلمی زابلی عضو مجلس سنا و حشمت استانکزی سخنگوی پلیس و همچنین یکی از سران ارتجاع اسلامی مولوی ایاز نیازی از این جنایت و وحشی-گری اوباش اسلامی تقدیر و تمجید به عمل آوردند.

ارتجاع اسلامی با تکیه به قدرت سیاسی و اقتصادی باد آورده اش از یک جانب و دلگرمی و اطمینان خاطر از این که هنوز مورد استفاده و الطاف اربابانش در کمپ ارتجاع بورژوا-امپریالیستی قرار دارد از جانب دیگر است که دارد به این عربیانی چنگ و دندان نشان می دهد، عربده می کشد و جنایت می-آفریند. این را از تشبثات اخیر فیگورهایی از این نیروی وحشی چون سیاف و دیگران می توان مشاهده کرد. این حادثه المناک و این توحش ارتجاع اسلامی جامعه را شدیداً قطبی ساخته است که در یک صف آن جنبش آزادی خواهانه و انسانی مردم و در صف مقابل آن ارتجاع و حامیان جهانی آن قرار دارد. هرچند فرخنده اولین و آخرین قربانی توحش و بربریت این نیروهای از رسن-گریخته و اهریمنی خواهد بود و نیست، ولی آنچه که مسلم است بیداری جامعه و نفی ارتجاع و قدر و قدرت آن است. جنبش رهایی و خلاصی جامعه نمی-تواند و نباید به این بسنده کند که این توحش و بربریت را محکوم و خواهان بهمحاكمه کشانیدن عاملین این جنایت فجیع شود که در نفس خود خواست شریفانه بی است، بلکه برای به فرجام رساندن این خواست نیاز است تا صف ملیونی جنبش آزادی-خواهی متحد و یک پارچه و با افق روشن در تمام عرصه های این جدال ظاهر شود و حضورش را به عنوان یک قطب این

امروزه امپریالیستها برای حل بحرانهای جهانی و منطقه ای و تقسیم دوباره جهان خاورمیانه را در آتش جنگ و جهالت غوطه ور نموده اند، و برای سرکوب جنبشهای آزادیخواهی جانورانی همچون داعش، القاعده، حزب الله و جمهوری اسلامی ایران... را که ساخته دست خودشان میباشد تقویت نموده، و با تقویت اسلام سیاسی در منطقه تمام حکومتهای مرتجع محلی از جمله افغانستان و ایران و... جان تازه ای گرفته اند، جامعه را به عقب بر میگردانند تا بتوانند منافع اقتصادی را به بهترین نحو تامین نمایند. و این حکومتها با متوسل شدن به سرکوب و ترس و رعب و وحشت و وحشیانه ترین جنایات بشری را در جلو همگان می آفریند که به قتل رساندن فرخنده به این شیوه فجیعانه نمونه مشخص آن است اما امروز وظیفه جنبشهای اجتماعی مترقی و آزادیخواه در همراهی با سوسیالیستها است که بتوانند علیه توحش مذهبی و ملی، ستم، استثمار و تبعیض به مبارزه برخیزند و جلو یکه تازی امپریالیستها و دولت‌های منطقه و اوباشانشان که با تکیه به حکومت مذهبی به زن ستیزی دامن زده و همچون درندگان وحشی صفت انسانها را به این شیوه در جلو چشم تکه تکه می کنند و به آتش می کشند بایستند

مارس 23 2015

کانون سوسیالیستهای کارگری

لایبود باد نظام سرمایه دارها
و ارتجاع اسلامی!



روز شنبه 19 مارس در شهر کابل افغانستان دختر جوانی به نام "فرخنده" قربانی جهالت و وحشیگری تعدادی از اوباشان و آدمکشانی از تبار القاعده و داعشی ها شد. فرخنده را به اتهام آتش زدن قرآن، گروهی از اوباشان مرتجع زن ستیز، به قتل رساندند و سپس پیکر نیمه جان او را سوزاندند. این فاجعه جانکاه زمانی اتفاق افتاد، که پلیس کابل این حامیان نظام جهل و سرمایه نظاره گر بودند و با حضور و بی عملی خود بر این جنایت هولناک صحنه گذاشتند.

بورژوازی جهانی برای حفظ منافع خود ارتجاع اسلامی را در دستجات و اشکال مختلف القاعده و داعشی و جمهوری اسلامی... پرورانده است. و اینها با شنیع ترین و وحشیانه ترین شیوه ها به اذیت و آزار، تجاوز و قتل زنان منطقه همت گماشته اند. عجیب نیست که این ارتجاع و مزدوران اجیر شده به نام اسلام و حکومت اسلامی در اکثر کشورهای منطقه توحش و زن ستیزی ای که تا کنون در مورد زنان اعمال نموده اند مشابه و در جهت خدمت به یک منفعت مشترک عمل نموده است. امروز در افغانستان به اتهام آتش زدن قرآن فرخنده قربانی میشود، در ایران زنان به جرم بدحجابی بر رویشان اسید پاشیده میشود، در سنگال و عراق زنان مورد تجاوز و قتل قرار می گیرند. اعمال شنیع این حکومت‌های بغایت ددمنش و دست نشانده امپریالیستها چند دهه است که با توحش و زن ستیزی هزاران زن را به مسلخ مرگ کشانده اند، فرخنده ها اولین و آخرین قربانی نخواهند بود.

نظام سرمایه داری عامل اصلی دامن زدن به این توحش و بربریت است، و تا کنون با استفاده از ارتجاع اسلامی و نهادینه نمودن قوانین آن بیشترین ستمکشی را بر زنان تحمیل نموده اند. تاریخ چند دهه این حکومت‌های ارتجاعی اسلامی و ضد بشری با زن ستیزی، آدمکشی، قتل و زندان و شکنجه و استثمار میلیون‌ها انسان رقم خورده است.



بولتن زنان

در این میان خود دولتها هم با وضع قوانین تبعیض آمیز علیه زنان با نادیده گرفتن خشونت هایی که به زنان به بهانه نسبیّت فرهنگی، روا داشته میشود نقش بسیار مهمی را ایفاء می کنند بعنوان نمونه در کشورهای اسلامی مانند افغانستان، عراق، عربستان، سوریه و ایران و پاکستان و... که اسلام سیاسی در قدرت است و نیروهای مرتجع و واپسگرا دست بالا را دارند اعمال آنها را در قالب قوانین ضد انسانی سنگسار و اعدام و شلاق و... می بینیم. در کنار تجاوز و قتل های ناموسی، و بی حقوقی اجتماعی دیگر از جمله: نداشتن حق طلاق یا حق حضانت کودکان و... و خودسوزی و اقدام به خودکشی از جمله خشونت هایی است که هر روزه به زنان ایرانی و افغانستانی و عراقی و کشورهای عربی... تحمیل می شود. جنگهای امپریالیستی موجود در خاورمیانه اولین قربانیان خود را از میان زنان و کودکان می گیرد، این زنان و کودکان هستند که همیشه مورد تجاوز جنسی نیروهای نظامی فاتحین!! قرار می گیرند.

وقتی در مورد ضرب و شتم، تجاوز، تحقیر و توهین به زنان در خانه هایشان توسط همسر فعلی و یا سابق و یا مردان خانواده حرف می زنیم، بدان معنی نیست که این خشونت ها صرفا بر برخی از زنان اعمال می شود. اکثریت زنان در جهان مورد خشونت خانه گی قرار دارند. پایه اساسی خشونت خانه گی به رابطه قدرت بین زن و مرد بر می گردد. سیستم مرد سالار سرمایه داری به گونه بی سازماندهی شده است که در قوانین و برنامه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اش و در مناسبات طبقاتی و استثمارگرانه اش، مرد را برتر از زن معرفی می کند و از نظر اجتماعی برای زن همیشه جایگاهی درجه دوم قائل است. به همین دلیل است که وقتی زنی مورد ضرب و شتم همسرش قرار می گیرد، به جای اینکه مرد مقصر دانسته شود، این زن است که مورد سرزنش و ملامت قرار می گیرد.

در افغانستان به علت خشونت سهمگین خانه گی برخی از زنان به ناچار از خانه فرار می نمایند. فرار از خشونت و جستن پناه، جرم و مایه ننگ شمرده می شود و بدین سبب



خشونت علیه زنان حاصل نظام گندیده سرمایه داری است!

انواع خشونت بر علیه زنان در نتیجه عملکرد مناسبات سرمایه داری است که در کشورهای مختلف به اشکال گوناگون خود را نشان می دهد. در کشورهای که فرهنگ طبقه حاکم زیر پوشش ایده های مذهبی بر جامعه حاکم است خشونت بر علیه زنان در اشکال پیشامدرن صورت می گیرد. ارتجاع حاکم اسلامی در کشورهای خاورمیانه اولین قربانیان خود را از میان زنان می گیرد.

ریشه خشونت علیه زنان را در مناسباتی باید دید که زنان را بنا به جنسیت زن بودن، فرودست و شهروند درجه دوم می شمارد. خشونت علیه زنان جا و مکان خاصی نمی شناسد. زنان در خانه، خیابان و یا محل کار با انواع خشونت روبرو و از امنیت جانی محروم اند. خشونت علیه زنان، با وجود ادعاهای دولت ها و نهادهای بین المللی مبنی بر کاهش آن، همچنان پدیده بی گسترده و آشکار و شنیع است. زنان جهان، با تفاوت هایی در کشورهای مختلف، آماج خشونت فیزیکی، روحی و روانی، خانه گی، اقتصادی، جنسی، ناموسی و خشونت حقوقی و کلامی قرار می گیرند. قربانیان سرکوب دولتی، ضرب و شتم در جامعه و خانواده، تحقیر، ختنه جنسی و قتل های ناموسی هم هستند.

در کشورهای پیشرفته به یمن مبارزات جنبشهای اجتماعی، زنان از آزادیهای فردی برخوردار اند. اما در کشورهای با ساختار سیاسی دیکتاتوری- مذهبی زنان حتی از این حقوق هم محروم هستند. خشونت علیه زنان پدیده بی جهانی است، چنانکه در سرمایه داری غربی به شکلی و در بنیادگرایی دینی به اشکال خشن تری اعمال میشود. امروزه با پیشروی خشونت بر سه بیلیون زن در جهان امری "خصوصی" تلقی میشود. در حالیکه این خشونتها نه تنها خصوصی نیست بلکه ریشه آن در مناسباتی نهفته است که مالکیت بر زن و زن ستیزی را تقدیس می کند و خشونت را هر روز تولید و باز تولید می نماید. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه مذهب و سنتهای عقب مانده ارتجاعی و فرهنگ مرد سالارانه توانسته است فقر و درمانده گی و باورهای زن ستیزانه و افکار مردسالارانه را ترویج و خشونت را در جامعه گسترش داده و قربانیان اصلی را از زنان و کودکان بگیرد.

اغلباً مجازات زندان برای زنان را در پی دارد و در مواردی هم تحت عنوان صیانت از “شرافت” خانواده، زنان فراری را به شکل فجیعی به قتل می‌رسانند. همین اکنون صدها زن و دختر در افغانستان به دلیل “جرایم اخلاقی” دستگیر و با فرزندان شان در زندان‌ها به سر می‌بندند. ستم بر زنان افغانی تنها مختص به دوره امارت اسلامی طالبان یا بعد از آن نیست، جریان‌های مترجع اسلامی- قومی قبل از ایجاد امارت اسلامی طالبان همچنان زنان را مورد ظلم و ستم قرار داده‌اند.

پس از سقوط امارت اسلامی طالبان و 13 سال پس از مهندسی حاکمیت کنونی توسط قدرتهای امپریالیستی، هنوز زنان افغانستان بیحقوق و جنس دوم تلقی می‌گردند و در معرض خطر ربوده شدن، تجاوز، ازدواج اجباری و خرید و فروش قرار دارند. از زمان اشغال افغانستان توسط نیروهای آمریکایی و ناتو و با تسلط هرچه بیشتر نیروهای ارتجاعی بر اهرام قدرت و وضعیت زنان افغان هر روز دارد بدتر می‌شود. طبق ادعاهای بانیان و حامیان حاکمیت کنونی دال بر رفع محرومیت و ستم و اعاده حقوق زنان، نه تنها کمکی اساسی به بهتر شدن وضعیت آنها نشده است بلکه بیحقوقی، ستم جنسیتی و کشتار زنان به عناوین مختلف در حال افزایش است. در حال حاضر “دولت وحدت ملی” به رهبری اشرف غنی احمدزی، به بهانه “صیانت” از زنان در صدد نهادینه ساختن آپارتاید جنسی است و با تفکیک جنسیتی بین زن و مرد در مدارس و دانشگاه‌ها و کشیدن دیوار بین آنها، می‌خواهد حقوق انسانی زنان را هر چه بیشتر پایمال نماید.

ستم جنسی روا داشته شده بر زنان در افغانستان نمونه‌ی بارزی از توحش یک حکومت مذهبی در مناسبات سرمایه داری است که زنان را مورد همه نوع تبعیض، ستم، سرکوب، تجاوز و حذف فیزیکی قرار می‌دهد. نظام عقب مانده، فاسد و استثمارگری که بر مبنای باورهای به شدت ضد زن و متحجر عصر بربریت و عرف و سنتهای مرسوم در جوامع بدوی زنده‌گی نیمی از جمعیت افغانستان را به تباهی کشیده است. بسیاری از زنان افغان امروزه از نگاه جامعه زن ستیز و مردسالار حاکم، ابزارهایی هستند برای حل و فصل نزاع و اختلافات بین خانواده‌ها و قبیایل. سیمای واقعی جامعه افغانستان سیمای زنانی است که در این کشور نه فقط از جانب ملا و کدخدا و آقا و ریش سفید محل و جنگ سالار و حکام محلی و کشوری، بلکه برادر و پدر و شوهر خود نیز همواره نکوهش، تحقیر، سرکوب و تبعید و خانه نشین می‌شود. سرشان را از تن شان جدا می‌کنند و گوش و دماغشان را می‌برند و صورت‌هایشان را با اسید می‌سوزانند. در کودکی و سنین نوجوانی آنها را چون موآشی به فروش

می‌رسانند و وادار به ازدواج اجباری می‌کنند! ۹
زنان و دختران خردسال که اغلب ده- دوازده ساله هستند با وحشیانه ترین شیوه ممکن مورد تجاوز مُلایان یا رهبران دینی قرار می‌گیرند. اعتراض به این جنایات و افشای آن از طرف خانواده زن با خدشه دار شدن چهره کریه مذهب، رسوا شدن عاملان این تجاوز، سیاسی شدن مسأله و تهدید دارو دسته طالبان که حیات و زنده گی این دختران خردسال و خانواده هاشان را بخطر می‌اندازد، روبرو است.

در حقیقت ستم و خشونت بر زنان در همه ابعاد آن مضاعف است. از یک سو خشونت در خانواده و از سوی دیگر خشونت در اجتماع و مضاف بر آن خشونتی که در اثر جنگ و از جانب نیروهای سیاه ارتجاعی و در گیر بر زنان وارد می‌گردد. زنان افغانی جزء غنایم جنگی محسوب شده و مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند. برای ارضای غرایض جنسی شیوخ و سرمایه داران عرب و پاکستانی در بدل مبلغ ناچیزی به فروش می‌رسند. سنگسار، زنده به گور کردن، قتل و تجاوز و اعدام پنهانی و علنی زنان، قتل های ناموسی، همه این قساوتها و جنایات در حضور منادیان حقوق بشر و جلو چشم شان بر زنان در افغانستان روا داشته می‌شود.

با این همه، زنان افغانی از مبارزه برای کسب حقوق برابر و انسانی خود بر علیه این نظام ارتجاعی دست نکشیده و علی الرغم تمامی مصائب، قید و بندها و موانع، با استفاده از شیوه های مختلف مبارزاتی به مقاومت و مبارزه ادامه می‌دهند. تمامی نظم کهن و قوانین عصر حجر را به چالش می‌کشند و بربریت و توحش آن را هر چه بیشتر درمقابل چشم جهانیان به نمایش گذاشته و افشاء می‌نمایند.

دولت سرکوب، ترور، زندان و شکنجه و اعدام جمهوری اسلامی در ایران در حدود سی و شش سال است که خشونت سیستماتیک را بر علیه زنان در مناسبات حاکم بر جامعه نهادینه نموده است. در این میان رژیم جمهوری اسلامی هم به مثابه رژیم مدافع بربریت سرمایه داری و هم به مثابه رژیمی که مذهب را نیز به ابزاری برای تشدید این مناسبات ضد انسانی تبدیل نموده است، کارنامه بس هولناکی را در ارتباط با زن ستیزی با خود حمل می‌کند. این رژیم با بهره گیری از مذهب به مثابه ابزار ایدئولوژیک و با یاری گرفتن از فرهنگ عقب مانده مردسالارانه، تبعیض و نابرابری های جنسیتی و خشونت بر زنان را قانونیت و رسمیت بخشیده است. جمهوری اسلامی اولین حرکت‌های ضد انقلابی خود را با سرکوب زنان آغاز نمود. اجباری نمودن حجاب، محروم کردن زنان از حضور در برخی از رشته‌های دانشگاهی، برخی مشاغل، کرسی‌های قضاوت و

بعضاً وکالت و لغو قانون حمایت خانواده از اولین اقدامات حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی بود.

به دنبال آن تا کنون ابتدایی ترین حقوق اولیه زنان نظیر حق طلاق، حق سرپرستی فرزندان، حق ارث، حق مسافرت، حق انتخاب لباس و غیره توسط رژیم جنایتکار اسلامی سلب گردیده است. زنان حق معاشرت آزادانه با مردان را ندارند، تفکیک جنسیتی در تمام ارکان جامعه و حتی در مؤسسات آموزشی به یک اصل خدشه ناپذیر تبدیل شده است و «متخلفین» با ضرب و جرح خواهران زینب و حتی حبس و تعزیر مواجه می شوند و همزمان رژیم با اعطای حق چند همسری به مردان و رواج دادن صیغه، چهره یی قانونی به فحشاء و خرید و فروش زن به مثابه کالا داده است، اینها نمونه هایی از دهها مواردی است که داعشی های جمهوری اسلامی امروز برای زنان ایران ایجاد نموده اند. انعکاس این مجموعه از خشونت دولتی علیه زنان مستقیماً در جامعه و خانواده تاثیر گذاشته و سبب افزایش خشونت های خانگی و اجتماعی شده است.

اما زنان ایران از همان اوائل انقلاب برای احقاق حق خود با جمهوری اسلامی به مبارزه برخاستند. زنان ایران در حدود بیش از سه دهه است که بر علیه نظام جمهوری اسلامی و تمام قوانین زن ستیز و ارتجاعی اش درگیر مبارزه یی مداوم و پیگیر می باشند. و در این راستا تا به حال بهای سنگینی از زندان، تجاوز، شکنجه و اعدام پرداخته اند. به ویژه در برآمد دو دوره جنبش توده یی در ایران، زنان در قالب یک جنبش اجتماعی نقش کلیدی و اساسی مبارزاتی ایفاء نموده اند.

پایه ایدئولوژیک، نماد و شاخص یک حکومت اسلامی را موقعیت فرو دست و برده گی و بی حقوقی کامل زنان تشکیل میدهد و ما شاهد هستیم که چگونه از رشد بنیادگرایان مذهبی با حمایت امپریالیستها در منطقه خاورمیانه داعشی ها ظهور نمودند و اولین حملات ددمنشانه و وحشیانه خود را علیه زنان از تجاوز و قتل تا فروش آنها در عراق و سوریه به نمایش گذاشتند. البته حمله داعشی ها بر زنان و اعمال وحشیانه آنها پدیده جدیدی نیست که در منطقه اتفاق افتاده باشد، اینها فرزندان خلف جمهوری اسلامیها و طالبان ها هستند که بیشتر از سه دهه است که از هر نوع زن ستیزی و خشونت بر زنان ایائی نورزیده اند. اخیراً شاهد هستیم که در ایران داعشی های جمهوری اسلامی با تصویب «قانون امر به معروف و نهی از منکر» با پاشیدن اسید به روی تعدادی از زنان تحت عنوان بدحجابی از برادران داعشی خود در عراق و سوریه سبقت گرفته اند و به آنها ثابت نمودند که اجازه نخواهند داد تا آنها در سبعت

و وحشیگری مقام اول را اتخاذ نمایند. اسید پاشی ۱۰ بر روی بر روی زنان یکی از دستاوردهای حکومت های جنایتکار اسلامی است که آمار آن در ایران از صدها و در کشورهای اسلامی منطقه از هزاران تجاوز نموده است.

در غرب از زن برای کسب سود در انواع صنعت سکس، پورنوگرافی، مدلینگ و تبلیغات استفاده می شود. در خاورمیانه، داعش زنان را برده می کند و لیست قیمت های آنان را با افتخار به اطلاع عموم می رساند. در افریقا بوکو حرام زنان را می دزد و همچون برده می فروشد. در افغانستان و پاکستان طالبان زنان را به اشکال مختلف به قتل می رسانند. در ایران حکومت اسلامی زنان را دستگیر می کند، شلاق می زند، سنگسار می کند، اعدام می کند، به آنان اسید می پاشد، لایحه های پی در پی بر علیه آنان تصویب می نماید.

در نظام سرمایه داری زنان علاوه بر اینکه یک بار مثل مردان هم طبقه یی خود و در کنار آنها تحت استثمار و مورد ستم های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ناشی از سیستم اقتصادی حاکم بر جامعه طبقاتی قرار می گیرند (ستم طبقاتی)، یک بار هم صرفاً به خاطر زن بودنشان مورد ستم قرار می گیرند (ستم جنسیتی). اگر یک زن، کارگر است علاوه بر این که همانند کارگر مرد از طرف سرمایه دار استثمار می شود، به خاطر زن بودنش هم مورد استثمار قرار می گیرد. به این معنی که مزد کمتری به او داده می شود، یعنی استثمارش شدیدتر از مرد هم طبقه یی اش می باشد. در ضمن اینکه زن کارگر در محیط کارخانه و واحد تولیدی صرفاً به خاطر زن بودنش به اشکال مختلف به خصوص از طرف کارفرمای خود مورد تحقیر و آزار و اذیت جنسی و خشونت قرار می گیرد، حتی از طرف همکاران مرد خود نیز از تحقیر و توهین مصون نمی باشد. اذیت و آزار و تحقیر زنان طبقات تحت ستم و استثمار آنان به اشکال مختلف صورت می گیرد. به عنوان مثال: در کشوری مانند ایران سرمایه داران و مالکان کارگاههای فرشبافی زنان و دختران جوانی را از خردسالی ساعت های طولانی در زیرزمین های نمناک و تاریک پای دستگاههای قالبیافی و فرش بافی به کار گماشته و آنها را در ازای پرداخت چندرغازی به شدیدترین شکل و بدون هیچ گونه مزایای شغلی و امنیت کاری مورد استثمار قرار می دهند، و هر زمان هم که از کار ناتوان شدند مانند کالایی فرسوده بدون هیچ گونه حمایتی به گوشه یی پرت می شوند. اما ایدئولوگ های سرمایه، صاحبان و مالکان سرمایه هیچگاه اینها را به پای خشونت سرمایه داری حاکم نمی نویسند. برایشان این امری کاملاً طبیعی بوده و خود را محق می

و برابریهای اجتماعی خود را و همچنین دسترسی به ۱۱ سیستم آموزشی پیشرفته را که ورود به آن برای همه گان آزاد است، مدیون یک ماده حقوق مدنی تصویب شده در سال 1965 هستند. زنان تونس در این سال در مبارزه ضد استعماری بر علیه فرانسه نقش بسیار فعال داشتند و به پاس این سابقه مبارزاتی امروزه توانسته اند به حقوق برابر با مردان دست یابند.

امروز ما شاهد مبارزات کوبانی در منطقه خاور میانه هستیم، مبارزه ای که زنان در آن نقش بسیار چشمگیری را دارند و آن مبارزه، مقاومت و ایستاده گی در برابر داعشیان مسلمان و وحشی صفتی است که در منطقه جنایتها آفریده اند، جنایاتی که نه تنها در تاریخ بی سابقه است بلکه اولین قربانیانش را از زنان و کودکان گرفته است. زنان مبارز و پیشرو کوبانی به منطقه و جهانیان ثابت نمودند که با مبارزه بی پیگیر و سازمان یافته و متشکل شدن در شوراها و کانتون ها حتی اگر از نظر نیرو و تجهیزات جنگی ضعیف تر از دشمن باشید، با اعتقادی راسخ و همبسته گی و اتحاد می توانید وحشی ترین و بربر منش ترین دشمن را به عقب نشینی وادار و همزمان آزادی و برابری را در چهارچوب همین نظام استثمارگر به ارمغان بیاورید. مبارزه جاری در کوبانی دوست و دشمن را به حیرت واداشت، و بر یکه تازی نیروهای ارتجاعی داعش و امپریالیستها افسار زد. زنان کوبانی، «پلاتفرم قانون اساسی» ویژه زنان- مصوب 1 نوامبر 2014 توسط رهبری کانتون جزیره غرب کردستان- سوریه را اعلام نموده و بر این باورند که در چارچوب قوانین دمکراتیک، زنان می توانند به حقوق برابر با مردان دست یابند. در مقدمه این پلاتفرم آمده است: «نظر به آسیب پذیری زنان در جوامع ما از طریق القاء مفاهیم مردانه گی بر بسیاری از معضلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روانی، و ظلم و ستم و به حاشیه رانده گی و عقب مانده گی و محرومیت از حقوقی که این واقعیت به زن تحمیل می کند، علاوه بر میراث سنتی، که مانع از پیشرفت زنان و سدی برای آرمان آینده بی بهتر برای زنان است، و وجود قوانین و مصوبات عاملین استبداد- بر علیه زنان- که گواه عمیقی است بر وجود و ادامه مبارزه زنان برای رسیدن به حقوقشان، و در عین حال بازتاب دهنده آنست که نفی آن - بی عدالتی- نه تنها وظیفه زنان بلکه وظیفه کل جامعه است، همچون طلاق با خواست یک طرف، ازدواج اجباری و چند همسری و مسائل بی شماری از این دست که فشار و لطمات آن تا به امروز وجود دارد؛ باور ما به اهمیت نقش زن در خانواده است که هسته اساسی جامعه را تشکیل می دهد و همانا آزادی زن شرط اساسی ایجاد خانواده دموکراتیک و جامعه آزاد خواهد بود، و همچنان مبنای اداره

دانند که این شیوه بیرحمانه همراه با خشونت را در مورد این بخش از زنان کارگر به کار گیرند. از طرف دیگر کار برابر زنان کارگر با مردان با دستمزدی نابرابر برای زنان به همراه است و در بحرانهای اقتصادی باز هم زنان در صف مقدم قربانیان بحران هستند و اولین کسانی هستند که به کنج خانه ها رانده میشوند.

سرمایه داری جهانی امروز در حالی که در بحران های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی خویش به سر میبرد با اتخاذ سیاست های نئولیبرالی و خصوصی سازی، فقر و فحشا و اعتیاد و بیکاری را به پدیده یی وسیعاً رایج در جهان تبدیل کرده است. در نظام سرمایه داری جهانی که زنان سه چهارم بیسوادان و اکثریت فقرا را تشکیل می دهند، وخامت اوضاع اقتصادی و تحمیل سیاست های ریاضت کشی، بیش از گذشته شکاف طبقاتی بر مبنای جنسیت را تعمیق می بخشد. بیکاری و فقر رو به ازدیاد، زنان را در معرض آسیبهای اجتماعی قرار میدهد. زنان در این راستا برای امرار معاش خود و فرزندانشان به کار در تجارت سکس کشانده می شوند. در این معامله نابرابر زنان قربانیانی هستند که هر لحظه در معرض بیشترین درصد خشونتها قرار دارند.

با تمام توحش و بربریتی که نظام سرمایه داری برای زنان آفریده است باز هم در برخی از نقاط دنیا در همین نظام نابرابر و ظالمانه زنان در سطح یک جنبش و با مبارزات پیگیر خود توانسته اند ثابت نمایند که می توانند به درجات بالایی از برابری اقتصادی- سیاسی و اجتماعی با مردان دست یابند و به حقوق خود برسند. تونس نمونه مشخصی است که در جریان اعتراضات عظیم اجتماعی که توده های مردم حکومت دیکتاتوری زین العابدین بن علی را سرنگون کردند، زنان نقش پیشرو و تعیین کننده یی داشتند. در دنیای عرب در میان کشورهای اسلامی، زنان تونس از نظر برخورداری از حقوق تقریباً مساوی با مردان، نمونه یی منحصر به فرد هستند. در تونس زنان به ندرت حجاب دارند و از حقوق اجتماعی و سیاسی نسبتاً مساوی با مردان برخوردارند. چنانکه یک سوم قضاوت در تونس زن هستند، و همچنان زنان در این کشور در قوانین مربوط به طلاق، حقوق مساوی با مردان دارند و چند همسری در تونس غیرقانونی است. زنان از سال 1962 به امکانات کنترل خانواده و از سال 1965 به امکانات برای سقط جنین دسترسی داشته اند یعنی هشت سال قبل از اینکه امکان دسترسی قانونی به سقط جنین برای زنان آمریکائی، آنهم به طور محدود، فراهم آید. زنان تونس بسیاری از حقوق



نان و گل سرخ (نان و زندگی بهتر)

به پیش، خواهران من، به پیش
بانگ صدای ما رسا است.
از جای بر کنیم،
نرده آشپزخانه های دود گرفته،
و کارخانه های بی روح را،
بسوی روز روشن و نورانی گام بر داریم.
همه با هم بخوانیم نان و زندگی بهتر، نان و زندگی
بهتر
به پیش، خواهران من،
مبارزه ما نیز، برای مردانی است،
که برای ما کودک می سازند،
ولی خود همیشه کودک ما هستند
دیگر بس است،
زندگی جانوری برای تکه ای نان،
ما زندگی بهتر می خواهیم.
به پیش، خواهران من،
بر گور زنان بیشماری، که برای نان فریاد کشیدند.
نه زیبایی، نه عشق، بیگاری برای همه
بکوشیم برای زندگی بهتر.
نه تنها برای نان
به پیش خواهران من، به پیش،
روزهای بهتر در راه است.
ما همه را،
بدنبال آرمان والای خود خواهیم کشاند.
دیگر بس است،
بهره کشی،
رنج ده تن، آسودگی یک تن.
برای هر کس، نان و زندگی بهتر
نان و زندگی بهتر.

هر سطح جامعه از تقویت نقش زن و مشارکتش در ساختن و پیشرفت آن جامعه محقق می شود؛ بنابراین همانا زنان به مبارزه تا دستیابی به ضمانت موکد قانونی برای حفظ کرامت و به دست آوردن آزادی و حق بر خود و فرزندانشان ادامه خواهند داد و پس از این در حاشیه ماندن را نخواهند پذیرفت. و جنبش آزادی زنان ضرورتی برای مقابله با تمامی اشکال عقب مانده گی و خشونت و جنایت است. و از آنجا که تضمین آزادی زن و حقوقش از اهداف پایه یی برای خودمدیریتی دموکراتیک است، باید به تمام مسائل مهم زنان در جامعه و رفع کمبود های آن در تمام زمینه ها و تامین امنیت و آسایش برای زنان و دفاع از زنان در مقابل آزار و خشونت بپردازد و حقوق قانونیشان را تضمین کند؟

در دنیای امروز که سرمایه داری و دولت های حامی سرمایه، بهره کشی غیرقابل تصویری را بر توده های مردم جهان تحمیل کرده اند؛ به ویژه ستم بر زنان، تنها به آزار و اذیت جنسی و جسمی و روحی محدود نبوده، بلکه بهره کشی عمیق تری در بطن این سیستم در جریان است؛ سیستم سرمایه داری همواره ستم و خشونت بر زنان و مردسالاری را به عناوین مختلف در جامعه بازتولید و تشدید می کند، مبارزه بر علیه خشونت بر زنان، نمی تواند از مبارزه طبقاتی با سیستم سرمایه داری و بدون دست بردن به ریشه های تاریخی ستم کشی این نظام جدا باشد. اگر چه رهایی کل زنان زمانی تضمین خواهد شد، که به مالکیت و روابط کالایی در جامعه خاتمه داده شود ولی مبارزه علیه اشکال خشونت بر زنان می بایست امری دائمی و متشکل در بطن همین مناسبات کنونی باشد.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

کانون سوسیالیست های کارگری

نوامبر 2014

ما در جامعه ایی زندگی می کنیم

که به زنان یاد می دهند

که مراقب باشند که مورد

تجاوز قرار نگیرند

اما به هیچ مردی یاد

نمی دهند که تجاوز نکن

جامعه ایفا می کند، زنان نه تنها از استثمار به عنوان جنس دوم رنج می برند، در عین حال به دلیل حاکم بودن مذهب از لحاظ آزادی های فردی هم شدیدتر در تنگنا هستند. مذهب یکی از عوامل عمده ای دامن زدن به فرهنگ

مردسالاری در جامعه افغانستان است. عوامل عمده ای که در تشدید وضعیت زن در افغانستان نقش دارند عبارتند از:

- ۱: نظامیگری و جنگ و بی ثباتی در تشدید خشونت چه به صورت خانوادگی و یا اجتماعی.
- ۲: رشد و نفوذ اسلام سیاسی که یکی از مولفه های آن تشدید تبعیض جنسی و خشونت مقابل زنان است.
- ۳: فقر و بیکاری.
- ۴: اعتیاد به مواد مخدر.
- ۵: فرو ریختگی ساختاری از جمله فرو ریختگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حمایتی.
- ۶: سیستم دولتی فاسد مذهبی مافیایی و مریض و سیستم قضایی غرق در فساد اداری.
- ۷: موجودیت گنگسترهای جهادی و جنگ سالارهای مسلح و پر قدرت.
- ۸: فعالیت باند های مافیایی (قاچاق زنان و کودکان دختر و پسر)
- ۹: بیسوادی و نبود آگاهی زنان از حقوق شان. (عدم آگاهی و میزان از خودبیگانگی در میان گروه های زنان و تسلط سنت و فرهنگ مردسالاری).
- ۱۰: فرهنگ و سنت های مذهبی عقب مانده و قبیله ای
- ۱۱: غیابت نیرو های چپ و سوسیالیست.

دولت وحدت ملی و چگونگی وضع زنان:

زنان در جامعه طبقاتی و مذهبی افغانستان بعد از پشت سر گذاشتن یک دوره سیزده ساله مملو از خشونت های خانوادگی، اجتماعی و دولتی، با وجود نا امنی و ترس از طالبان از هر زمان دیگر سهم بیشتری در انتخابات داشتند، ولی علیرغم شعار های انتخاباتی در افزایش نقش زنان، دولت وحدت ملی نقش کم رنگتری بآنها واگذار شده و بیشتر به حاشیه کشانیده شدند.

زمانیکه دولت وحدت ملی به میانجی گری جان کری بعد از ماه ها مناقشه شکل گرفت دولت وحدت ملی به رهبری اشرف غنی در اولین روز تاسیس خویش پیمان امنیتی را با امریکا امضا کرد، و در طی امضای این معاهده امریکا مقام متحد غیر ناتورا به افغانستان داده است. با بودن متحد غیرناتو، انتقال پروسه اسلحه به افغانستان آسان می شود که این خود تداوم بحران، نظامیگری بی ثباتی و جنگ در

وضعیت زنان در افغانستان در سالی که گذشت



واقعیت ها گواه اند که قدرت های بزرگ سرمایه داری جهت پیشبرد خواست ها و بر آورده شدن اهداف شان همواره آشوب های سیاسی بر پا میکنند، آتش جنگ را مشتعل میسازند، آرامش را به یغما میبرند و در نتیجه پایتین ترین اقشار جامعه را با فقر گسترده ای مواجه ساخته و شالوده یک زندگی متعارف را به چالش های جدی موجه میسازند. در افغانستان نیز همین مضمون با اشکال متفاوت سالیهاست از مردم قربانی گرفته است.

با فرو پاشی شوروی و پایان جنگ سرد زمینه گسترش نفوذ سیاسی و نظامی ایالات متحده و متحدینش در منطقه و افغانستان میسر گردید. در جریان این پروسه در فضای پر تنش و بی ثبات و فرو ریخته ساختار های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور زمینه نفوذ گرایش های مذهبی آماده گردید

بعد از واقعه یازده سپتمبر و سقوط طالبان و حضور بیش از 40 کشور جهان در افغانستان با شعار دموکراسی، که یکی از توجیحات حضور شان وضعیت بد زنان بود، در وضعیت زنان افغانستانی نه تنها بهبود حاصل نشد بلکه در گذارشات هر ساله سازمان ملل افغانستان را خطرناک ترین و بدترین مکان برای زنده گی زنان تعریف گردید.

گر چه در طول تاریخ جوامع طبقاتی ستم بر زن بر اساس منافع طبقه ی حاکم تغییر پیدا کرده است. زن از ابتدای طبقاتی شدن جامعه تا به امروز به عنوان جنس دوم محسوب شده است

در افغانستان که مذهب نقش اصلی را در اداره ای سیاسی

۱۴ حقوق زنان با صراحت اعلام مینمایند برنامه ای برای ایجاد تغییرات بنیادی در وضعیت زنان ندارند.

قدرت حاکمه در افغانستان سعی مینماید فعالیت های رولا غنی را الگوی تلاش برای زنان افغانستانی معرفی کنند.

خانم رولا میگوید فکر نمیکند برای کمک به زنان افغانستانی در خیابان ها راه بیافتد و به هر دری بگوید چرا که تصمیمی برای تغییر ساختار اجتماعی ندارد بلکه می خواهد نقش تسهیل کننده ای برای تشویق زنان به منظور پیاده کردن طرح ها و آرزوهای شان داشته باشد.

خانم رولا مشکلات زنان افغانستان را جدا از ساختار اقتصادی/ اجتماعی جامعه طبقاتی مرد سالار و مذهبی افغانستان مبیند و به شیوه ای آمریکایی یا دقیقتر بورژوازی میخواد زمینه تحقق آرزو های زنان را در افغانستان تحقق بخشد.

سازمان توسعه بین المللی امریکا قرار است طرحی را برای حمایت از زنان افغانستان با هزینه 216 میلیون دلار برای توانمندسازی زنان به اجرا بگذارد که بر اساس این طرح، سازمان توسعه بین المللی امریکا 75 هزار زن 18 تا 30 ساله را بین سال های 2015 تا 2025 در بخش سیاسی، اقتصادی و حقوقی آموزش می دهند تا آن ها در آینده در مدیریت و رهبری کشور نقش داشته باشند.

این طرح ظاهر دلسوزانه و برای کمک به زنان افغانستان عنوان گردیده ولی در واقع چنین استنباد میگردد که در صورت عملی شدن این طرح به کمک رولا غنی سیاستهای جدیدی در قبال زنان شهری در افغانستان روی دست دارند. یکی از فعالان زن در مورد این طرح می گوید که اطراف رولا غنی مافیایی انجویی حلقه زده که در ۱۳ سال حکومت حامد کرزی بیشترین کمک ها را دریافت کرده اما کمترین کاری برای زنان افغانستان انجام نداده اند. او می گوید اعضای این مافیا با دریافت پروژه های میلیونی صاحب ثروت بادآورده ای شده اند و حتی یک سوم از پولی که باید برای زنان به مصرف می رسانیده اند را به مصرف نرسانده ولی بر حجم ثروت خود شان افزایش حیرت آوری پدیدار شده است. ثبوتی بر این ادعای ما افرادی چون عمر زاخیلوال، حنیف اتمر و نورالحق احدی افراد کلیدی دولت غنی احمدزی اند که گفته میشود متهم به اختلاس های بزرگی اند.

از آنجاییکه دولتهای سرمایه داری صدها نوع از نهاد های خوشرنگ و نام را در سطح جهان با برچسب هایی چون نهاد مدنی حقوق بشری، دموکراسی خواهی، ان.جی. او، انجمن های مدافع حقوق زنان و غیره درست کرده و با

افغانستان را تداعی میکند. و این قدمی در تقویت استراتژی نظامی امریکا در منطقه است. و تحمیل متحدان جهادی آمریکا بر مردم افغانستان، ثبوتی ایست بر تشدید خشونت در مقابل زنان در افغانستان در همین روز دولت وحدت ملی اعلام نمود که فاصله مسجد و دولت را کمتر میکند و این خود زیگنالی بود بر قوت خشونت ملا و مسجد بر زندگی شخصی مردم و ترویج خشونت بر زنان، با این اعلام دولت وحدت ملی در افغانستان به رهبری اشرف غنی یکبار دیگر به موقعیت راست افراطی اش صحنه گذاشت. ناگفته پیداست که این زیگنال بلند گو های مساجد را بیشتر مشوق مردان برای ضرب و شتم زنان شان برای حفظ قدرت مردسالاری میسازد. این اقدامات دولت وحدت ملی خود بستری کلیدی رشد و تحریک ارتجاع مذهبی و بنیادگرایی و گسترش پایه های اجتماعی آن است.

از اقدامات دیگر غنی احمدزی یکی هم دادن اسم جدید یا لقب افغانی «بی بی گل» به همسرش رولا سعاد بود. خانم رولا سعاد غنی، متولد شهر بیروت، پایتخت لبنان میباشد در دانشگاه آمریکایی بیروت درس خوانده و در رشته روزنامه نگاری لیسانس دارد و در روابط بین الملل تا مقطع فوق لیسانس تحصیل کرده است. باین ترتیب خانم رولا بر رغم ارزش های جامعه مرد سالاری که میخواد همه چیز متعلق به زنان را مردان انتخاب کنند، و همزمان مطابق به سنت های حاکم مرد سالارانه از ذکر نام همسرش در اجتماع و توسط مردان دیگر جلوگیری کرده باشد، رولا را بی بی گل لقب داد، که بدون هیچ اعتراضی از جانب همسرش هم پذیرفته شد. چون بینش آحاد یک جامعه را ساختار های سیاسی، اجتماعی که انعکاسی از مناسبات اقتصادی یک جامعه معین میباشد، شکل میدهد، تفکرات مرد سالارانه میتواند توسط خود زنان هم بکار گرفته شده و باز تولید گردند. خانم رولا با وجود تجربه زندگی از یک جامعه غیر سنتی در غرب، بدلیل پذیرش و تمکین به باور های مردسالار حاکم با سکوت این تعرض غنی را پذیرفت.

بر اساس گذارشاتای که چند روز قبل از میدیا پخش گردید، وضع زنان را در افغانستان نسبت به شش هفت سال پیشتر بدتر شده و بیشترین دلهره ها از عدم بودن امنیت و خشونت در قبال زنان در افغانستان ناشی میشود. ناگفته پیداست در جامعه ای که بیکاری فقر، اعتیاد به مواد مخدر، فعالیت گروه های مافیایی، جنگ عدم امنیت و بیسوادی بیداد کند و سیستم دولتی مافیایی و فاسد در عدم موجودیت ارگانهای حمایتی بعید از بدتر شدن وضع زنان آن کشور نیست. آنها مخصوصاً زمانی که حاکمان مدعی دفاع از

فمینیسم اسلامی پایان خواهد یافت و مدل اسلامی ۱۵

زن نیز زن نیز جز یک زن با حجاب و اسیر در خرافات چیزی دیگری بوده نمیتواند. بودن چنین زنان مطیع و گوش بفرمان تغییر مثبتی در وضع زنان ایجاد نمیناید بلکه این زنان مطیعتر و مراقبتر برای حفظ منصب سیاسی خود استند از طرف دیگر این زنان ویتترین های خوبی خواهند بود در مجامع حقوق بشری برای شکستن صدای اعتراض در مورد خشونت ها و تبعیضات علیه زنان. این " زنان قدرتمند " تیغ های دولبه یی هستند که برای توجهی موجودیت شان در افغانستان و همچنان برای اثبات موفقیت در پیاده کردن برنامه هایشان در مجامع بین المللی میخواهند بهبود شرایط زندگی زنان و بهبود موقعیت اجتماعی آنها را به رخ بکشند.

اشرف غنی در جریان سفر به چین گفت که به زودی یک زن را به عنوان عضو دادگاه عالی افغانستان معرفی خواهد کرد. این گفته غنی مانند سایر ادعا های دولت اش در تناقض آشکار با شالوده فکری دولتش که همان اسلام باشد، قرار میگیرد.

"بربنیاد احکام اسلامی، زنان به دلیل غلبه عاطفه و احساس مادرانه ای که طبیعت آنان اقتضا می کند نمی توانند عهده دار شغل خطیر قضاوت گردند". بر علاوه برای خوش آمد گویی به طالبان حتی زنانی را که قبلن در پست های حساس دولتی فعال بودند، از پست هایشان بر کنار مینماید که آخرین نمونه اش یکی از فرماندهان پولیس شهر کابل که خانمی بود از کارش برکنار شده است،

گام بعدی اعضای دولت غنی و عبدالله، باز کردن باب مذاکره با زن ستیز ترین و محجر ترین نیرو های اسلامی یعنی طالبان که خود محصول پروژه ای دولت های غربی بوده و مشروعیت شانرا از عصر حجر میگیرند، میباشد. آنها ناگذیر برای در رسن داشتن طالبان برای آنها امتیازاتی بدهند و هر امتیاز حلقه آزادی زنان را محدود تر مینماید. ولی اولویت دولت و شرکای قدرت، فقط حفظ منافع شان بوده و با تکیه بر تفکرات اسلامی شان بهایی که برای آن میپردازند و عملن ابتدایی ترین حقوق نصفی از نفوس جامعه را زیر پا میگذارند، خمی به ابرو نمی آورند. آمریکا هم علناً با بیان این نکته که با طالبان دشمنی ندارند، مهر تأیید بر پروسه مذاکرات با طالبان گذاشته و برای شرکت در مذاکرات نماینده میفرستند. در اثر رشد و تثبیت اسلام سیاسی در افغانستان اولین ضربات بر زنان تحصیل کرده و شهری افغانستان وارد میگردد.

با محبوس کردن مجدد آنها در چهار دیواری منازل، عملاً

تمکین و آرامش توسط دستگاه های تبلیغاتی و پروگرامهای فرهنگی و هنری وارد بازار جهانی نموده که بدین ترتیب از شکل گیری جنبش های مستقل برای تغییرات بنیادین جلوگیری کنند و همزمان پتانسیل نیروهای فعال اجتماعی را در کانال های انحرافی به هدر دهند، از یک سری جیره خوار های خود چهره میسازند و بزور جایزه ها از آنها الگو سازی می کنند تا الگو های واقعی مبارزه در جامعه رشد نکند در افغانستان هم درست با در نظر داشت این شیوه هستند سازمانها و گروه های مدنی با اسامی رنگینی زنان جوان برای تغییر، اتحادیه زنان افغانستان، کمپاین پنجاه در صد، حقوق بشر و غیره که این گروه ها همانند رولا غنی ریشه های زیر ستم بودن زنان را خیلی سطحی و غیر سیاسی و فردی میبینند.

یک سری از این ارگانها از طرف مذهبیون و بسته گانشان بنا شده و الگوی مبارزه زنان برای آنها بی بی فاطمه زهراست که با تبلیغ بهشت زیر پای زنان، جهان آهها را یبیدیل به جهنم نموده، و معتقدند که زنان در خانه بمانند تا از چشم نا محرم در امان باشد. با حیا، با شرم، صبور و از خود گذرو مطیع باشند. زنانیکه مورد تجاوز قرار میگیرند، مقصر خود شان است زیرا خوب حجاب را رعایت نکرده اند. و اگر دختران در طفولیت مجبور به ازدواج میشوند از سنت پیغمبر است. برای این عده از افراد اسلام با قوانین و احکامش قدسیت داشته و خواهان اصلاح زنان طبق جامعه اسلامی است.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان یا راوا یکی سازمانهای سابقه دار چپ زنان افغان است که خط مشی خود را مبارزه برای حقوق زنان اعلام کرده است. این سازمان در سال ۱۹۷۷ در کابل، توسط کشور کمال که به اسم مینا مشهور است، تأسیس گشت. وی در سال ۱۹۸۷ به خاطر فعالیت های سیاسی اش در پاکستان ترور شد. مفکوره حاکم بر تشکل جمعیت انقلابی زنان تفکر سوسیالیزم خلقی اند آنها مسایل را به صورت مجرد و بدون ارتباط با هم دانسته با یک دید میتافیزیکی به مسایل جامعه از جمله مسله زن مینگردند به عنوان مثال ادعا مینمایند که مردم شان را با دین شان یکجا دوست دارند بدون آنکه تأثیرات دین را در زندگی نصف نفوس از جامعه یعنی زن ها در نظر داشته باشند.

با وجود وعده و وعید های دولت وحدت ملی به زنان در هنگام انتخابات در افغانستان، حضور محدود زنان در پست های کلیدی آن هم نه بر اساس شایستگی و توان بلکه بر اساس سهمیه بندی های قومی و مصلحتی بادر نظر داشت معیار های دین اسلام در نهایت و در بهترین حالت به یک

۱۶ جنسی، حق تحصیل و حق کار، و صد ها خشونت دیگر مقابل زنان که با آن تولد شده و دوران کودکی شانرا گذشتانده اند، و تا تبلیغ حمایت دین از آنها به امر طبیعی و پذیرفته شده ای تبدیل شده اند، حمایت میلیونی زنان را جلب میکند و زمینه ساز جنبش زن خواهد شد. به همان اندازه که اسلامیهتها و دیگر جریانات مذهبی در تقابل با آزادی زن و مانعی در راه جنبش آزادیخواهی زنان بشمار میآیند و از آزادی زنان و برابری آنها احساس خطر میکنند، سوسیالیستها برعکس به همان درجه در همسوئی با این جنبش قرار داشته و رشد جنبش سوسیالیستی دایما با رشد حرکت آزادیخواهانه زنان همراه بوده است هم جتهی سوسیالیسم و جنبش آزادیخواهی زن تنها محدود به مطالبات سیاسی و فرهنگی نبوده بلکه عرصه یی اقتصادی را نیز شامل میشود. بخش اعظم زنان، طوریکه میدانیم، یا خودکارگر اند و یا همسران کارگران و یا به اقشار تهیدست جامعه تعلق دارند، که از پیاده شدن برنامه های سوسیالیستی کاملاً ذینفعند. آنچه برای پیوند عملی ایندو لازم است، عبارت است از افشای تفکرات دینی که با استفاده از امکانات دولت و در اختیار داشتن امکانات تبلیغ از منابع سرمایرداری، به تخدیر افکارآحاد جامعه پرداخته و با تعمیم از خود بیگانگی در عرصه فرهنگ، قدرت تفکر را در انسانها سلب مینماید. دست مذهب از زندگی انسانها کوتاه. زنده باد سوسیالیسم، پیروز باد جنبش آزادیخواهانه زنان، که آزادی جامعه در گپرو آن میباشد.



امکان آزادی اقتصادی از آنها گرفته شده و مبنای مادی تداوم حاکمیت مردان بر زنان استمرار می یابد. علاوه بر آن پروسه تعمیم روشنگری زنان نهایت محدود شده و از مؤثریت حربه نقش روبنایی آگاهی، شدیداً کاسته میشود.

در افغانستان زنان برای رسیدن به آزادی قبل از همه باید از نظر اقتصادی خود کفا باشند. یعنی نجات زنان از قید و سلطه مرد و نظام مردسالاری در نقش و سهم گرفتن فعال زنان در تولید و اقتصاد اجتماعی تعیین میگردد. توانایی اقتصادی در بسی حالات نمیتواند به تنهایی در استقلال فردی و آزادی زنان کار ساز باشد فرهنگ و سنتهای حاکم در جامعه نیز عامل دیگری است که زنان را به جنس درجه دوم در جامعه تبدیل نموده و در تداوم این وضع نقش مهم را بازی میکنند. مبارزه با فرهنگ و سنتهای پدرسالاری یک مبارزه طولانی است مبارزه با مذهب که دران در مورد حقوق و مکلفیتهای زن تعیین تکلیف میکند نیز شامل آن است، دین اسلام یکی از ادیانی است که در مورد نقش درجه دوم زن در اجتماع و خانواده صراحت کامل دارد و برنامه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اسلامیهتها در تضاد با آزادی زن است لذا مبارزه آزادیخواهی زنان نمیتواند به ساده گی و بدون مبارزه با ارزشها و قوانین دینی انجام پذیرد. ازینرو جنبش آزادیخواهی زنان، ماهیتاً یک حرکت سیکولاریستی و ضد دینی است.

اعتراضات خود جوش و غیر متشکل زنان در گوشه و کنار افغانستان که عمدتاً فردی و غیر سیاسی است و اغلب بدون نتیجه باقی میماند با مرحله شکل جنبش زن در افغانستان تفاوت و فاصله زیادی دارد. زنان در افغانستان به شدت به آگاهی ضرورت دارند، از آنرو که تفکرات حاکم در یک جامعه طبقاتی به تفکرات آحاد جامعه تبدیل میگردد، واقعیت ستم کشی و بیحقوقی زن با سابقه طولانی آن هنوز برای اکثریت زنان در افغانستان یک امر طبیعی و پذیرفته شده تلقی میگردد. بعضی این اعتراضات از طریق میدیا پوشش پیدا میکنند و این مسله گواه آنست که عدم تمکین زنان بویژه جوانان با پدیده انقیاد بر زن، ابعاد گسترده تری یافته و مسئله آزادی و حقوق انسانی زنان به شکل معضله جدی اجتماعی تبدیل میشود.

از آنجایی که رسیدن به آرمان های انسانی سوسیالیسم بدون رسیدن به آزادی زن ممکن و متصور نیست، بوجود آمدن جنبش زنان در افغانستان یک امر ضروریست.

مبارزه فعال و سیاسی با مطالبات مشخص در جهت بهبود وضع زنان مثل منع فروش دختران خورده سال، منع چند همسری و بد رفتاری با زنان، منع ازدواج اجباری و مصلحتی، مجازات سنگین برای تجاوزات جنسی و آزار

تعصبات خشک مردسالارانه، از فقر، تنگدستی و عدم حمایت و پراکندگی رنج میبرند.

زنان نیمی از جمعیت جهان و هر جامعه ای را تشکیل می دهند. با وجود اینکه نقش آنان در عرصه های اقتصادی-سیاسی و اجتماعی چشمگیر است اما به دلیل ستم جنسیتی بسیاری از فعالیتهای آنها نادیده گرفته شده و سعی میشود از حق و حقوق بسیار پائین تری نسبت به مردان برخوردار شوند.

مرد و زن هر دو کار می کنند، ولی کار آنها از بسیاری جهات با یکدیگر متفاوت است. نظیر: ساعات کار، نوع کار، میزان دستمزد، سن، مشارکت آنها در عرصه های اجتماعی و کاری، خانه داری که در این مورد بدون استثناء کاملاً به زنان تحمیل شده است.

سرمایه داری از ساختارهای مردسالارانه برای منافع خود - یعنی برای حفظ کار ارزان و یا رایگان زنان با تقسیم طبقه کارگر بر اساس جنسیت و نژاد و غیره... - استفاده می کند.

تا جائیکه به ایران بر میگردد در حدود بیش از سه دهه از حکومت ننگین سرمایه جمهوری اسلامی می گذرد این حکومت از نظر اقتصادی تا کنون نتوانسته وضعیت تثبیت شده ای داشته باشد، و بویژه در این چند سال اخیر به علت بحرانهای اقتصادی جهانی که بر اقتصاد ایران هم تاثیر گذاشته است، و همچنین در اثر تورم و گرانی سرسام آور، تحریمهای اقتصادی و خصوصی سازیها فقر و فلاکت رو به افزونی کل جامعه را فرا گرفته که بار سنگین آن را طبقات فرودست که کارگران و زحمتکشان می باشند متحمل شده اند. که در این میان وضعیت زنان کارگر دستخوش تغییرات و ضایعات جبران ناپذیری شده است.

زنان کارگر یک بخش وسیعی از جنبش کارگری ایران را تشکیل میدهند، شکاف های جنسیتی موجود در این جنبش مانع شرکت گسترده زنان کارگر در فعالیت های مختلف کارگری می باشد. باعث شده که زنان کارگر هم به لحاظ سطح دستمزدها و سطح معیشت و هم ستم جنسیتی بر آنها در موقعیت بدتری نسبت به مردان کارگر قرار بگیرند. در نظام بورژوائی حاکم بر ایران کارگران از آزادی های سیاسی و حق تشکل به کلی محرومند. فعالین و پیشروان کارگری مُدام تحت تعقیب و پیگرد و آزار، زندان و اعدام



متن سخنرانی 8 مارس 2015 جلسه پالتایکی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان و کانون سوسیالیستهای کارگری

8 مارس روز جهانی زن روز همبستگی و مبارزه بر علیه ستم جنسیتی و طیفاتی!

این روز را به رفقای حاضر در اتاق و تمام زنان دنیا شادباش می گویم.

امروز بحث من در رابطه با وضعیت زنان ایران و بویژه زنان کارگر و وضعیت اسفناکی که در شرایط فعلی به علت بحرانهای اقتصادی-سیاسی و اجتماعی موجود با آن روبرو هستند، شروع و بطور مختصر هم به کوبانی و مبارزه زنانشان می پردازم.

حقیقتش به این دلیل من فکر می کنم که سخن گفتن از زنان کارگر و نقش آنها هم در جنبش زنان و هم به عنوان بخشی از جنبش کارگری حائز اهمیت است: که مناسبت این روز از نظر تاریخی و جنبش جهانی زنان، بر میگردد، به اعتراضات صدها زن کارگر کارگاههای نساجی نیویورک، روز 8 مارس 1875، در اعتراض به دستمزدهای پائین، ساعات کار طولانی، شرایط غیر انسانی کار و نداشتن حق رای، بود که دست به اعتصاب زدند.

هشتم مارس، روز جهانی زن، روز زنان کارگری می باشد که نظام سرمایه جمهوری اسلامی بیشترین بار بحرانها را بر دوش آنها انداخته است و با دامن زدن به بیکارسازیها و تحمیل کارهای نیمه وقت و کار مزدی آنها را بدون هیچ مزایا و برخورداری از تامین اجتماعی به وحشیانه ترین شکل استثمار می نماید و سعی می کند آنها هر چه بیشتر به

قرار دارند. کارگران حق تجمع و اعتراض و اعتصاب ندارند.

محروم ساختن کارگران از بیمه بیکاری، رواج دادن شرکت های پیمانکاری، ادامه خصوصی سازی ها، اخراج ها و بیکار سازی وسیع کارگران و متراکم تر ساختن صف چند میلیونی نیروی ذخیره کار، شمه ای از تعرضات پی در پی و سیستماتیک طبقه سرمایه دار ایران علیه طبقه کارگر است. همراه این تهاجم بی رحمانه و دستبرد آشکار به سطح زندگی و معیشت کارگرانی که نان خالی را نیز به زحمت می توانند بر سر سفره خود بیاورند و تعیین حداقل دستمزد در زیر خط فقر که آن نیز عموماً با تأخیر پرداخت می شود، فشار کار و ساعات کار رو به افزایش، استثمار کارگران را بیش از پیش تشدید نموده، فقر، گرسنگی، سیه روزی و شرایط بسیار دشوار و طاقت فرسایی را بر کارگران و خانواده های کارگری تحمیل نموده اند. در این میان زنان کارگر چه در نقش همسر و چه در نقش مادر خانواده، بیشترین مسئولیت و فشار را از نظر سازمان دادن معیشت خانواده متحمل میشوند.

و اما مواعی که سر راه زنان کارگر برای شرکت گسترده آنها در فعالیت های کارگری و سازمانیابی زنان و مردان کارگر، موجود است نباید از نظر دور داشت، تبعیض و حشتناک جنسی علیه زنان واقعیت انکار ناپذیر و شرم آوری است که کاملاً در جامعه ملموس است. کارخانه ها و محیط های کارگری نیز مستثنا از این قاعده نیستند و نمی توانند باشند.

عاملین اصلی این تبعیض و نابرابری جنسی، طبقه سرمایه دار و مرتجعین اند که کل طبقه و عناصر متشکل آن یعنی زنان و مردان را استثمار می کنند. این درست است که کارگران علیرغم هرگونه تفاوت جنسی به عنوان یک طبقه، تولید ارزش اضافی می کنند، به عنوان یک طبقه استثمار می شوند و به عنوان یک طبقه در برابر طبقه سرمایه دار، اشتراکات واحد و موقعیت یکسانی دارند، اما این به معنای نفی وجود تبعیض و نابرابری جنسی حتاً میان زنان و مردان طبقه کارگر نیست.

کارگر زن در زمان اشتغال به کار و استخدام جزو آخرین نفرات است، زمان اخراج و بیکاری در صف اول است. کارگر زن در همه حال دستمزد پائین تری می گیرد. این در حالیست که دستمزدی که به کارگران زن داده می شود، پائین تر از دستمزدهائی است که به مردان کارگر پرداخت می شده است. دستمزدهائی که امروزه در برخی از واحدهای تولیدی به کارگران زن پرداخت می شود، گاه حتاً از یک چهارم دستمزدهای ناچیز رسمی و تعیین شده نیز

پائین تر است. کارگر زن بودن معنایش ۱۸ محرومیت، بی حقوقی بیشتر و استثمار مضاعف

است. کارگر زن که در محیط کار تبعیض و نابرابری را با گوشت و پوست خود لمس می کند، بیرون از کارخانه نیز با آن درگیر و مواجه است. سرمایه داری با تمام ابزار و امکاناتش از این تبعیضات و نابرابری ها در تمام جامعه دفاع و آن را تقویت می کند. جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام ارتجاعی زن ستیز این تبعیضات و نابرابری ها را در ابعاد وسیعی تشدید نموده و به آن پوشش قانونی داده است.

مجموعه این محدودیت ها و تبعیضاتی که زنان به طور عموم و زنان کارگر بخصوص با آن روبرو هستند، سبب شده است زنان کارگر در سطح گسترده ای نتوانند مبارزه و فعالیت نمایند.

بر اثر بیکاری های وسیع و شرایط بد اقتصادی در ایران که اولین قربانیانش را از میان زنان گرفته و می گیرد. تعدادی از زنان کارگر به علت اینکه همسرانشان به دام اعتیاد افتاده اند و یا بیکار هستند ناچاراند از همسرانشان جدا شوند و یا در زندگی مشترکشان یک بخش از بار اقتصادی و تامین معاش خانواده را به عهده بگیرند. به همین دلیل امروز تعداد زنان دست فروش در معابر و مترو و مکانهای عمومی افزایش یافته، یا به کارهای مقاطعه کاری و کار مزدی در منازل مشغولند.

طبق آمار " دوازده درصد از خانواده های ایرانی دارای سرپرست زن هستند که تعداد آنها به بیش از دو میلیون و پانصد هزار خانوار می رسد".

اما حمایت سازمان های دولتی و به طور مشخص سازمان بهزیستی، از این زنان سرپرست خانوار بسیار ناچیز است. مستمری ماهانه بهزیستی به این زنان چیزی در حدود ۶۰ هزار تومان است و نکته قابل توجه اینجا است که در حال حاضر، ۳۸ هزار زن سرپرست خانوار، در صف طویل نوبت دریافت همین مستمری ناچیز قرار دارند. پرداخت همین مبلغ ناچیز و حقیرانه هم با شرط و شروط فراوانی روبرو است. "قانون حمایت از زنان سرپرست خانوار در سازمان بهزیستی به این شکل عمل می کند که حقوق آنها از ۴۰ درصد حداقل حقوق و دستمزد بیشتر نباشد و از دیگر سازمانها و نهادها مستمری دریافت نکنند!!!" یعنی اگر زنی، سرپرست یک خانوار چند نفره باشد و حدود ۵۰ درصد حداقل دستمزد، درآمد داشته باشد، تحت پوشش سازمان بهزیستی نیست.

به علاوه، اگر زنانی را که طبق تعاریف و آمارهای رسمی، سرپرست خانوار محسوب نمی شوند ولی به علت

صیغه (فحشاء موقت) که زنان از این طریق مورد ۱۹ تحقیر و بی حرمتی قرار گرفته در ضمن اینکه در این روابط کالایی زنان مورد سوء استفاده های جنسی قرار می گیرند، با مشروعیت دادن شرعی و قانونی به آن به عنوان یک شغل که زنان بتوانند بخشی از درآمد خود را از این راه جبران نمایند رسمیت داده شده است. برخی از زنان هم علیرغم خواست خود ناچارند به آن تن دهند تا بدین وسیله یک بخش از نیازهای مالی خود را تامین نمایند.

حمایت از این زنان کارگر و سرپرست خانوار وظایف مهمی را از نظر مبارزاتی و متشکل نمودن آنها جلو روی جنبش کارگری قرار می دهد. زنان کارگر باید بتوانند در تشکل های کارگری متشکل شوند و علاوه بر پیگیری مطالبات مشترک کارگران، علیه تبغیض شغلی و قوانین ناعادلانه ضد زن مبارزه کنند. در کنار تلاش برای تشویق حضور زنان کارگر در عرصه های اجتماعی، جنبش زنان و جنبش کارگری می تواند مطالبه حقوق زنان کارگر و بویژه زنان سرپرست خانواده و به حاشیه رانده را، بیش از پیش در دستور کار قرار دهند. اگر بپذیریم در جامعه ای که فقر و شکاف طبقاتی، منزلت انسانی شهروندان و سلامت جسمی و روحی آنها را تهدید می کند، خطرات متوجه زنان فرودست، چندین و چند برابر مردان است و فشارها بر دوش آنها بسیار سنگین است، پس باید مطالباتمان را با اتحاد و مبارزه همه جانبه ای از نو تعریف کرده و در دستور قرار دهیم. باید بر مطالبات خدمات اجتماعی مانند امکان ترک اعتیاد رایگان، سوادآموزی و آموزش های شغلی رایگان، تامین اجتماعی کامل، بیمه بیکاری، افزایش دستمزدها، امنیت شغلی و کار دائم با حقوق مکفی و مزایا و ایجاد مشاغل کم خطر برای زنان به عنوان مطالبات روزمره پافشاری نمود.

این وضعیت فلاکتبار را که حکومت سرمایه داعشی جمهوری اسلامی برای اکثریت جامعه بویژه زنان به عنوان شهروندان دست دوم از هرنوع امنیت شغلی، تامین اجتماعی و در بسیاری موارد تامین جانی برخوردار نیستند را بوجود آورده است، تنها مبارزه و صف متحدتر و متشکل تر زنان و پیوند جنبش زنان با جنبش کارگری خواهد توانست ضامن تغییر این مناسبات ناعادلانه و استثمارگرانه باشد.

بخش دوم:

با مروری به مبارزات زنان کوبانی و جنبش موجود در آن، همه ما شاهد بودیم که مبارزات قهرمانانه زنان کوبانی در کنار مردان این دیار در مقابل داعشها یکی از متوحش ترین نیروهای دست نشانده امپریالیست ها در منطقه و عقب راندن آنها در تاریخ بشری و مبارزات زنان جهان بی نظیر



اعتیاد خود و فرزندانشان، مجبور هستند در قالب مشاغل غیررسمی، و مشاغل زیان آور و مملو از خطر امرار معاش کنند، به این آمارها و ارقام بیفزاییم، درصد بالایی از زنان جامعه را درگیر فقر، عدم حمایت دولت، آسیب های روانی و جنسی و تبغیض مضاعف می باشند.

زنان مسئول خانواده، معمولاً با مشکلات عدیده ایی روبرو هستند مانند مراقبت از فرزندان خود، یافتن سرپناهی مناسب، تامین معیشت خانواده و مسئولیت مادری و پدري را یکجا بجا آوردن است.

بزرگترین مشکل یک زن کارگر که مسئولیت خانواده اش را بعهده دارد، مشکل اقتصادی است که به علت عدم درآمد مکفی بر وضعیت مسکن و تغذیه آنها تأثیر مستقیم می گذارد. عامل فقر اقتصادی، تأثیر مستقیم و غیرمستقیم خود را بر وضعیت اجتماعی و فرهنگی، جسمی و روحی و روانی خانواده بر جای می گذارد.

وضعیت بد اقتصادی موجب شده است هم این دسته از زنان کارگر و فرزندان آنها از آسیب پذیرترین اقشار جامعه در برابر آسیب های اجتماعی باشند و عمدتاً یکی از علائم بیماری های روانی مانند افسردگی، اضطراب، در آنها دیده می شود. فرزندان این خانواده ها به طور بالقوه در معرض مسائلی مانند کار کودکان در مشاغل سیاه و غیررسمی، بزهکاری اجتماعی، محرومیت از تحصیل و سوء تغذیه قرار دارند.

از دیگر مسائل پیش روی این زنان کارگر کمبود وقت است، همین امر باعث میشود آنها نتوانند از جنبه های آموزشی و تربیتی به فرزندانشان رسیدگی نمایند در ضمن وقت مفیدی بخود اختصاص دهند.

مشکل بعدی، مشکلات اجتماعی است که این بخش از زنان زحمتکش با آن مواجه هستند. به علت عقب ماندگیهای یک جامعه مرد سالار و قوانین نهادینه شده مذهبی در رابطه با زنان بیوه این زنان نه تنها از امنیت بر خوردار نیستند، بلکه با چشم حقارت و عدم اعتماد با آنها برخورد شده و مرتباً مورد مزاحمت و اذیت و آزار جنسی قرار می گیرند. مسئله

۲۰ زنان اسرائیلی با یک مبارزه سیاسی ضد جنگ که در واقع محتوای ضد سرمایه داری را هم با خود به همراه دارد حول این مسئله مهم متشکل شده اند تا ضمن اینکه توجه دولت فاشیست اسرائیل و سایر دولتمردان دنیا را به این مبارزه مهم جلب نمایند، و همچنین به تمام زنان دنیا می خواهند نشان دهند زمانیکه آنها به عنوان زنان اسرائیلی بدرستی در دفاع از منافع خود و هم‌زمان فلسطینیان پا به میدان مبارزه سیاسی بر علیه سیاستهای جنگ افروزانه دولت اسرائیل می گذارند، نه تنها به این حرکت و مبارزه خود باور دارند بلکه با صدای رسا به تمام زنان جهان این ندا را می دهند که به عنوان نیمی از جمعیت جهان با اتحاد و متشکل شدن می توان در مقابل زورگویان و سرکوبگران ایستاد و مبارزه نمود.

در آخر باید جمع‌بندی نمایم، ما زنان برای رهائی خود در همه جا باید علیه مالکیت خصوصی، بی عدالتی، نابرابری، بهره‌کشی، تبعیض، خانواده، مذهب، تقسیم کار مبتنی بر جنسیت و تبعیضات جنسی زنانه و مردانه اعتراض نمایم و متشکل شویم و در این راستا، دست هر مردی را که به سنگر مبارزه‌مان می‌پیوندد، بفشاریم. شکست و سرکوب ما، آن زمان که پراکنده، منفرد و تنها هستیم، ساده‌تر و آسان‌تر است؛ چیزی که با تشکل و اتحاد تقریباً غیرممکن می‌شود. در ضمن، نباید فراموش کنیم که ستم به زن یک شبه شکل نگرفت و یک شبه هم خاتمه نمی‌یابد. بدین گونه، رهایی زنان بدون مبارزه پیگیر و مداوم، بدون تعرض به مناسبات سرمایه داری و لغو مالکیت خصوصی نمی‌تواند متحقق شود.

6 مارچ 2015



بود. بویژه در دورانی که تمام ممالک دنیا تحت سیطره مناسبات سرمایه داری بسر می‌برند و زنان در همه جا تحت ستم جنسیتی و طبقاتی اند، اما زنان کوبانی با مبارزه اشان و تصویب قوانین اساسی که از این مبارزات به استنتاج رسید نشان دادند که وجود ستم به خودی خود، بدون مبارزه به رهایی نمی‌انجامد. ستم بر زنان با تقسیم آنان و محبوس کردنشان در چهاردیواری خانه عموماً به ضعف و انقیاد آنان منجر می‌گردد. تنها در جایی که زنان نظیر کارگران قدرت جمعی داشته باشند، می‌توانند اعتماد به نفس لازم را برای مبارزه با استثمار کسب کرده و پس از آن از توانایی مبارزه علیه ستمی که بر آنان به عنوان زن می‌رود، برخوردار شوند. و همچنین بسیاری از بند های این قوانین اساسی مدون شده بوسیله زنان کوبانی با حق و حقوقی که زنان و مردان در اروپا و روسیه از سالهای 1910-1917 برای رهائی زنان با مبارزه خود بدست آوردند از جمله: برابری زن و مرد، مشارکت زنان هم‌تراز با مردان در تمام امور اقتصادی-سیاسی و اجتماعی، حضانت فرزندان، بیمه و خدمات بهداشتی، ازدواج و دستمزد برابر و حق رای برابر در تمام تصمیم‌گیریها و... مشابه و همسویی دارد. می‌خواهم این نتیجه را از مبارزات زنان کوبانی بگیریم که زنان در هر دوران تاریخی و مقطعی بر علیه هر حکومت سلطه جو و نیروی متوحش و ارتجاعی مبارزه نمایند بدون ایجاد صف برابر با مردان و اعتراض به ستم جنسیت و طبقاتی خود نخواهند توانست پیروز شوند نه خواهند توانست به حق و حقوق واقعی خود دست یابند. بنابراین، زنان مبارز کوبانی علاوه بر اینکه الگوی مبارزاتی برای تمام زنان منطقه خاورمیانه و جهان شدند، بلکه این را به اثبات رساندند فقط با کسب آزادیهای دموکراتیک که می‌تواند راهگشای زمینه‌های یک مبارزه سوسیالیستی باشد زنان خواهند توانست بر ستمی که بر آنها حاکم است خاتمه دهند.

می‌خواهم به مطالبی اشاره نمایم که اخیراً در سایتهای خبری "منتشر شده است بنام "تظاهرات هزاران زن اسرائیلی برای صلح با فلسطینیان" در این حرکت هزاران زن اسرائیلی در تظاهرات برای صلح با فلسطینیان شرکت کردند. در واقع جنبشی از طرف زنان اسرائیلی در اتحاد با زنان فلسطینی بر علیه سیاستهای جنایتکارانه و جنگ طلبانه اسرائیل براه افتاده است، که زنان بدرستی ابتکار عمل این حرکت را بدست گرفته اند. طرفداران این جنبش که خود را "زنان شهامت صلح را دارند" نام نهاده اند، می‌گویند پس از انتخابات پارلمانی اسرائیل باید موضوع صلح با فلسطینیان در اولویت کار سیاستمداران این کشور قرار گیرد. در واقع



وضعیتی که تا به امروز مشاهده می کنیم و ادامه دارد. با یک نگاه اجمالی به نظامهای گذشته به این نتیجه خواهیم رسید، که در هر نظامی وضعیت زنان دقیقاً تابعی از روابط تولیدی و مناسباتی بوده که آن نظام حاکم دارا بوده است. بعنوان مثال، در کمون اولیه، زنان چیزی از بردگی، وابستگی و یا ستم نمی دانستند؛ درست همانطوریکه، بشریت چیزی از طبقه، دولت، استثمار و مالکیت خصوصی نمی دانست و بشر، هزاران و شاید صدها هزار سال، با همین شرایط زندگی کرد.

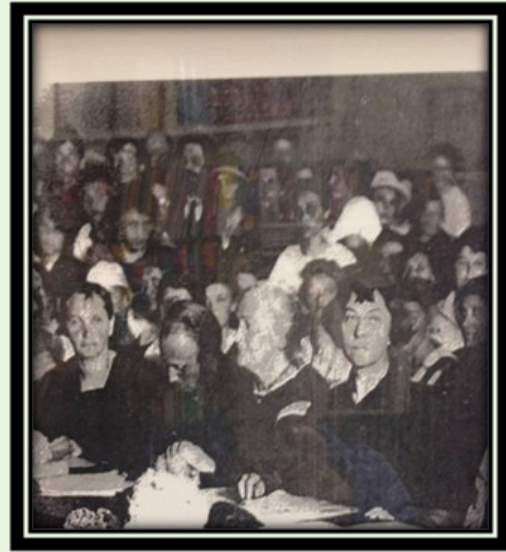
نظری دیگر رهایی زن را در تکامل فرهنگ و علم می بینند، و بر این تصورند که هر چه مردم از درجه تمدن برتری برخوردار شوند، به همان نسبت نیز زنان آزادتر خواهند شد. نادرستی این دیدگاه در این است که ریشه رهایی زن را در فرهنگ و روبنای جامعه جستجو می کند نه در مناسبات اقتصادی سرمایه داری.

در دوره کمون اولیه، اثری از وابستگی زن به مرد یا نشانه هایی که از موقعیت متمایز یکی از دو جنس باشد موجود نبود؛ و چه بسا که چنین شرایطی نمی توانست هم وجود داشته باشد. دلیلش هم این بود که در این دوره، مناسباتی مثل قانون، حقوق و تقسیم اموال وجود نداشت. دلیلی نداشت زن به مرد وابسته باشد؛ چرا که خود مرد نیز، بطور کامل، وابسته به جمع یا قبیله بود؛ بواقع، این قبیله بود که تصمیم می گرفت و افراد اجرا میکردند. اگر هم کسی به خواستهای جمع تن نمی داد، محکوم به مرگ از گرسنگی می شد و یا طعمه حیوانات درنده می گشت.

طلیحه های دانش بشری در دوره کمون اولیه، از طریق زنان متحقق شد؛ و نیرویی بود که در اختیار آنها قرار داشت؛ و باعث متفاوت شدن موقعیت آنها با مردان شد. از اینرو، مردان برای زنان احترام خاصی قائل بودند. اما مردان، بطور ناخواسته، از این نیرو هراس داشتند. در نتیجه، زن در دوران کمون اولیه، به دلیل پیشرفتش چه از جهت دانش و تمدن بشری، نه تنها با مرد برابر بود بلکه، حتی، از او جلوتر بود؛ آنهم بدلیل نقش خلاقش در کشفیات و اختراعاتش بود که در خدمت به بشریت قرار گرفت.

با پیدایش کشاورزی موقعیت زن در قبایل مسلط شد، این نقش نه در مادر بودن او بلکه بعنوان تولید کننده اصلی در اقتصاد بود که این جایگاه را به وی اختصاص داد. قبل از آنکه تقسیم کار به این منوال پیش برود که مرد به شکار و زن به کار اصلی کشاورزی بپردازد، وابستگی و

زن، اقتصاد و سیاست



ستمی که بر زنان در طول تاریخ تا به امروز روا داشته شده است، در هر مقطع معین، با موقعیت اقتصادی او ربط مستقیم داشته است و اکنون نیز در دقیقاً ریشه در روابط تولیدی و اجتماعی نظام حاکم دارد.

نظری بر این است که منشاء بی حقوقی زن درجنسیت او است. بطورمثال وقتی زنان و مدافعان حقوق زن به مبارزه علیه ستم و اجحافی که بر آنها اعمال شده، برمی خیزند یا از وظایف سنگینی که زندگی در خانواده مدرن بر آنها تحمیل کرده می خواهند رهایی یابند و بالاخره به مبارزه با نابرابری و تبعیض جنسی برمی خیزند، ادعا می شود که گویا بی حقوقی زن و عدم برخوردارگی وی از برابری با مرد، غیرقابل تغییر است؛ آنهم به این دلیل که این مسئله نسلاً به همین شکل از نظر تاریخی به قوت خود باقی بوده است، وابستگی زن و موقعیتی که او را تحت سلطه مرد قرار داده، همواره وجود داشته و همیشه نیز وجود خواهد داشت. اما پاسخ بدان با توجه به تاریخ تکامل اجتماعی بشر، یعنی شناخت تاریخ گذشته و درک از چگونگی شکل گیری روابط زن و مرد، و واقعیتهای موجود حاکم بر آن توسط خود تاریخ تا کنون داده شده است. دلیل واقعی بی حقوقی، وابستگی و نابرابری زن نه در خصوصیات طبیعی و بیولوژیکی اش، بلکه در ماهیت مناسبات کاری است که جامعه به او محول می نماید. شرایط و اشکال تولید، زنان را در طول تاریخ بشریت تحت انقیاد در آورده و آنها را تدریجاً در شرایط و وضعیتی قرار داده است که نتیجه اش هر چه سرکوب و وابستگی بیشتر است،

کارهای تولیدی خارج از خانه به مردها اختصاص ۲۲ داده شد، در حالی که وظیفه زن مادر بودن و کار در آشپزخانه شد. مالکیت خصوصی که وجود اقتصاد خانگی را امکان‌پذیر نمود، با کار خانگی محدود و غیر تولیدی و دائمی، زن را به اسارت کشید. به این ترتیب، از نقطه نظر اقتصادی، اهمیت کار زن کاهش یافت و این نظر که زن موجودی بی ارزش و وابسته به مرد است و مرد در تولید نقش دارد و ارزشهای جدیدی ایجاد می‌کند، شدت یافت.

در دوران برده داری مرد و زن، به طور یکسان، از حقوق اجتماعی و آزادی محروم بودند و به یک میزان، ستم می‌دیدند. آنان در سهمی که از کار مداوم، سنگین، قابل فرسایش انجام میدادند برابر و همانند هم‌گرسنگی و زجر دائم را متحمل میشدند. علت وجود چنین روابطی، در میان بردگان، ناشی از موقعیت اجتماعی و شرایط بی‌حقوقی آنان بود.

در این دوره، زن برای انجام کارخانگی تربیت می‌شد و وظیفه‌اش این بود که نجیب و سر بزیر، بی‌سواد و نادان باشد. اگر زن با مرد دیگری رابطه می‌داشت، همسرش می‌توانست او را مثل برده بفروشد؛ برعکس، اگر مرد از همسرش خسته می‌شد، حق داشت معشوقه بگیرد. در یونان، در کنار تک همسری قانونی، نوعی چند همسری غیرقانونی ولی مورد قبول همگانی رایج بود: یک همسر قانونی برای زاد و ولد و کارهای خانگی، یک معشوقه برده برای ارضای تمایلات جنسی.

در جمهوری‌های یونان و روم که مدعی فرهنگ پیشرفته بودند و از ثروتمندان دم میزدند زن به اندازه همان خدمتکاران و بردگانی که زیر سایه نام همسرش، بر آنها حکم می‌راند، بی حقوق و وابسته بود. یک زنی که در قبیله و در کلبه‌های ساخته شده از پوشال می‌زیست و در تولید نقش داشت، آزادتر بود و از حقوق برابری با مردان برخوردار بود تا زن یونانی یا رومی که در قصرهای مجلل می‌زیستند.

زمانیکه پیشه‌وری و تجارت تکامل و گسترش یافت، پیشه‌ور و تاجر به جای کشاورز بر شیوه زندگی مردم تأثیر گذاشتند. دلیلش هم این بود که کار تاجر و پیشه‌ور سودآورتر بود و درآمد بیشتری نسبت به کار کشاورز داشت. به همین خاطر، کار کشاورز بی ارزش شد و جزو وظایف بردگان در آمد؛ آن هم درست موقعیکه مالکیت خصوصی به عنوان یک پدیده مشخص ریشه دوانده بود و سوداگری جایگزین کار برای تأمین منافع و رفاه عمومی می‌شد. مصر به علت شرایط مناسب آب و هوایی و اینکه

زیرسلطه بودن او بی‌معنی بود. به این ترتیب، این نقش زن در اقتصاد است که حقوق اجتماعی او را در خانواده و در جامعه تعیین می‌کند. این واقعیت، خیلی ساده و روشن، با مقایسه نقش زن در بین قبایل کشاورز، دامدار و کوچ نشین روشن می‌کند. به همین ترتیب می‌توان مشاهده نمود که اگرچه پدیده مادر بودن، یعنی آنچه خصوصیت طبیعی زن را در بر می‌گیرد در طول تاریخ، تا به امروز تغییری نکرده است اما در شرایط مختلف اقتصادی بوده، که موقعیت زن دستخوش تغییر شده است.

آنجا که زن به عنوان تولید کننده اصلی در اقتصاد نقش کلیدی داشت، دارای ارزش و حقوقی هم بود؛ زمانیکه در اقتصادی که کار او نقش فرعی را یافت، بتدریج، وابستگی و بی‌حقوقی او بیشتر شد و تبدیل به خدمتکار و حتی برده مرد شد.

اما، بتدریج که سیستم اقتصادی تغییر کرده و با بارآوری کار و انباشت ثروت روابط پیچیده‌تری می‌یابد به نوع زندگی کمونی و مناسبات آن در قبایل بسته خاتمه داده میشود، بجای کمون اولیه، یک سیستم اقتصادی جدید، مبتنی بر مالکیت خصوصی و تجارت و مبادله روزافزون شکل می‌گیرد و جامعه به طبقات تقسیم می‌شود.

زن قبل از پیدایش مالکیت خصوصی اهمیت و ویژگی خود را به عنوان تأمین کننده اصلی معاش قبیله از دست داده بود، همین امر کمک نمود با پیدایش مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات که به شکل اقتصادی جدیدی منجر شد، نقش زن در تولید سریعتر تنزل یابد. ستمکشی زن با تقسیم کار بر اساس جنسیت شکل گرفت؛ که در آن کار مولد به مرد و کارهای پایین و حاشیه‌ای به زن محول شد. با تکامل و رشد تقسیم کار، وابستگی زن نیز شدت بیشتری گرفت؛ تا جائیکه بردگی او را تثبیت نمود.

پیدایش مالکیت خصوصی رسماً روند جدایی زن از کار تولیدی را تسریع کرد؛ هرچند که این پروسه قبلاً بین قبایلی که در شرایط کمون اولیه می‌زیستند مثل قبایل دامدار آغاز شده بود اما درصد ناچیزی را شامل میشد. اگر حتی عده‌ای بر این عقیده اند که مالکیت خصوصی به تنهایی نمی‌توانست عامل اصلی این نابرابری بین افراد جامعه باشد، می‌توان گفت که وجود آن مستقیماً منجر به تثبیت نابرابری مرد و زن و وابسته نمودن و تحت ستم درآوردن زن گردید.

پیدایش مالکیت خصوصی در درجه اول سبب شد تا اقتصاد خانگی از اقتصاد اشتراکی و یکسان قبیله جدا گردد. در ضمن، وجود این واحدهای خانگی مستقل و مجزا، منجر به تقویت شکل "خانواده بسته" شد. اما، در این اقتصاد خانگی محدود، یک نوع تقسیم کار دیگری نیز به وجود آمد: تمام

در دوره فنودالیسم همانند دوره‌های ماقبل آن می که ۲۳ بینیم که موقعیت و حقوق زن در جامعه توسط نقش او در تولید تعیین می شود. طی دوران فنودالیسم که مبتنی بر اقتصاد طبیعی بود بخش اعظم زنان از تولید بیرون رانده شدند و در آن شرکت نداشتند. اقتصاد بسته خانواده که بر تولید فردی شکل گرفت، زن را از تولید جمعی باز داشت و فقط این امکان را برایش فراهم بود که تنها به آن دسته از کارهای تولیدی بپردازد که در خدمت خانواده‌اش قرار داشت. زن علیرغم این که نیرو و انرژی خیلی زیادی برای کار طاقت فرسای خانگی صرف می‌کرد، اما برای کارش ارزشی قائل نمی‌شدند؛ آن هم به این دلیل که محصول کارش جهت فروش به بازار عرضه نمی‌شد. با رواج سیستم پولی و قدرت آن تعداد خدمتکاران مزدبگیر که در ازای دریافت پول خدماتی را انجام می‌دادند، افزایش یافت و نقش زن به عنوان سازمانده اقتصاد موضوعیت خود را از دست داد و تنزل یافت؛ زیرا دیگر نیازی به جمع‌آوری و ذخیره کردن مایحتاج زندگی برای سال آینده و یا کنترل مداوم تولیدات قلعه وجود نداشت. حتی دیگر ضرورتی به نگهداری انبار و حساب و کتاب وسایل جمع‌آوری شده نبود چرا که کلیه مایحتاج را می‌شد در مراکز تجاری و پیشه‌وری شهرها خرید. قلعه که طی سال‌های ۸۰۰ تا ۱۱۰۰ یک "واحد اقتصادی بسته" بود و تحت سرپرستی همسر مالک قرار داشت، در قرن چهاردهم به اقامتگاه غارتگران تبدیل شد. در این ایام شوالیه‌ها که در پی اندوختن ثروت و زندگی لوکس برای خود و ساکنین قلعه بودند و دنبال راهی می‌گشتند تا بیشترین سود ممکن را از استثمار دهقانان به دست آورند، به بستن مالیات‌های سنگین بر کشاورزان و شهرنشینان مبادرت کردند. در این موقع زنان اشراف به هر کاری به دیده تحقیر می‌نگریستند. آنها حتی کارخانگی را انجام نمی‌دادند. مسئولیت کلیه کارهای خانه آنها به گردن کنیز یا خدمتکار مزدبگیر بود. زن اشراف فقط وظیفه‌اش زاد و ولد بود. در نظام فئودالی یا ارباب و رعیتی موقعیت زن و مرد دهقان تفاوت چندانی نداشت. هر دو آنها مجبور بودند روزانه به طور مستمر کار شاق کنند بی‌آنکه از احترام یا حقوقی برخوردار باشند. در واقع فقط ارباب مالک زمین بود که حقوقی داشت و مورد احترام بود. مرد دهقان و همسرش، هر دو مشترکاً و همسان در بند ارباب اسیر بودند. اما در درون خانواده، همان مرد رعیتی که هیچ حقوقی نداشت و وابسته به ارباب بود، خود ارباب همسرش بود. مرد دهقان، با همسرش از همان موضع برتری برخوردار می‌کرد که یک فئودال، با همسرش که از ناز و

اقتصاد کشاورزی طولانی تر برخوردار بود. به همین دلیل زنان که از تولید کنندگان اصلی در اقتصاد کشاورزی مصریان بودند حقوق آنها به اقتصادی که در آن نقش مستقیم داشتند بسته بود. زنان مصری به علت همین موقعیتی که در تولید داشتند نسبت به مناطق دیگر توانستند موقعیت برابر خود را بمدت طولانی تری حفظ نمایند.

اگر زن قبل از پیدایش مالکیت خصوصی اهمیت خود را به عنوان تامین کننده اصلی معاش قبیله از دست نداده بود، مالکیت خصوصی به خودی خود نمی‌توانست او را به بردگی بکشد. ولی مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات منجر به پیدایش شرایط و شکل اقتصادی شد که در آن زن نقش خود را در تولید از دست داد عملاً به پائین ترین درجه تنزل یافت

قبل از پیدایش مسیحیت دوره‌ای که در آن از قبایل و فرهنگ‌های اولیه خبری نیست؛ جامعه به طبقات تقسیم شده و دولت‌های توسعه یافته، با تجهیزات جنگی پیشرفته به وجود آمده‌اند؛ مالکیت خصوصی، به عنوان یک نهاد ثابت وجود دارد؛ اختلافات طبقات مشخص و روشن است و تجارت و پیشه‌وری رشد و گسترش یافته؛ سیستم اقتصادی بر اساس کار بردگان پایه‌گذاری شده و یک شکل گذار از "اقتصاد طبیعی" به "اقتصاد مبادله" پا گرفته و برای اولین بار، انباشت سرمایه در ابتدایی‌ترین شکل خود پدیدار گشته است. نقش زن در این دوره از رشد اقتصادی چه بود؟ این سوال پیش می‌آید چرا زنان که نقش کلیدی را برای جمع داشتند و در زمان کمون اولیه از بالاترین مقام و منزلت برخوردار بودند، در این مرحله بیش از همه مورد تحقیر قرار گرفته و به حاشیه رانده میشوند؟ تقدیس و محترم شمردن "مالکیت خصوصی" و "تجارت"، به تقویت این پدیده غیرمعمول کمک نمود؛ در این شرایط زمانی برای نتیجه کار بردگان ارزش زیادی گذاشته نشد و بیشتر کار مالک زمین برجسته و از اعتبار زیادی برخوردار شد که به طور موثری می‌توانست بردگان را سازماندهی کند و به منظور تامین نیازهای عمومی جامعه بکار بگمارد. به عبارت روشنتر، در این دوره، تنها به سودی که برده‌داران از بردگان می‌بردند، ارج نهاده شد. البته در این دوره تعدادی از زنان، ستم بی‌حقوقی را شدیداً حس و درک کردند؛ و تلاش نمودند از طریق اعتلای فرهنگی تغییراتی بوجود بیاورند اما، از آنجائیکه هیچ نقشی در اقتصاد جامعه نداشتند، نتوانستند شرایط زندگی زنان را تغییر بدهند

در مقابل هم اکثریت زنان، به عنوان بردگان مرد و خانواده باقی ماندند.

۲۴ قرون وسطی این زنان از حقوق برابر، استقلال و حقوق کامل انسانی برخوردار نبودند و علت این معضل اجتماعی در موقعیت اقتصادی آن دوره بود.

در این دوره، ظلم و ستم زیادی بر زنان در تمام طبقات اجتماعی حاکم بود و در معرض کلیه خطرات و اتهامات آداب و رسوم قرون وسطایی قرار داشتند. درست در همین دوران هم بود که کلیسای مسیحیت با تثبیت و اشاعه یکسری نظرات و قوانین ارتجاعی بر علیه زنان زن را "همزاد شیطان" نامید.

مسیحیت را بظاهر مذهب برده گان می نامند، اما در واقع ابزاری در دست ثروتمندان و صاحبان قدرت بر علیه فقرا و بخصوص زنان بود. در قرون وسطی، مسیحیت با مشروعیت بخشیدن به مالکیت خصوصی و اختلاف طبقاتی، بر ستم و اعمال خشونت که قدرتمندان بر علیه فقرا روا می داشتند دامن زده و همدست شد. مسیحیت، مبلغ و مدافع فقر، تحمل و صبوری رعایای بی حقوق بود و برای آنها پاداش تعیین می کرد که البته پرداختش را به آخرت محول می نمود!

مسیحیت از سستی، تنبلی و محافظه کاری حمایت می کرد و طبیعتاً از هرگونه اندیشه و تفکر نو وحشت داشت. کلیسا دانشمندان و متفکران را مورد تعقیب قرار می داد، زیرا آنها را تهدیدی علیه حاکمیتش می دید. در این دوره مذهب به عنوان ابزاری بسیار قوی و سرکوب کننده در خدمت طبقه دارا قرار داشت

البته، در این دوره وضعیت زن فنودال در مقایسه با زن رعیت متفاوت بود. دانش و وظایفی که زن فنودال در سازمان دادن اقتصاد قلعه به عهده داشت، نیاز به ارتقاء قدرت فکری را داشت و تلاش در این راه و بر آوردن این نیاز او را باهوش تر از همسرش کرده بود. به همین خاطر هم کشیش نسبت به او سخت گیری بیشتری می کرد و افکار و خواست های شخصی او را سرکوب می نمود و سعی می کرد تا بر او کنترل داشته باشد. در واقع، این شرایط اقتصادی بود که همه ابتکارات زن را گرفت و او را مطیع و سربزیر ساخت. خلاقیتش را گرفت و فعالیت های شخصی و فکریش را خفه کرد. تعقیب زنان به عنوان جادوگر و افسونگر اگرچه در اواسط قرون وسطی شروع شد، اما بهانه ای در دست کلیسا بود تا از این طریق زنانی را که به دانش و علم رو آورده بودند را در آتش بسوزانند، و این عمل وحشیانه و ضد انسانی تا قرنهای جریان داشت و زنان زیادی قربانی این جهالت شدند، تا جائیکه که زن را خانه نشین کرد و کاملاً به مرد وابسته



نعمت و ثروت بر خوردار بود. اگر فنودال و صاحب زمین می توانست همسر خود را هم چون یک کالا در جریان قمار ببازد یا او را به صومعه و کلیسا بفرستد، مرد دهقان هم به خود حق می داد که همسرش را از خانه بیرون بیاورد یا او را در بازار معاوضه کند. هم زمان با تثبیت مالکیت خصوصی در بین طبقه دهقان "پدرسالاری" تقویت شد و بدین وسیله قدرت مرد بر همسر و فرزندان نیز افزایش و تثبیت شد.

بنا به آنچه تاریخ نویسان ثبت نموده اند، زنان دهقانان در این دوره به اعتراض به وضع موجودشان دست به شورشهایی زده اند. در این شورشها، زنان شورشی دهقان در امر مبارزه اشان بسیار مصمم و انتقامجو بودند، آنها چاره ای جز این نداشتند. آنها در مقابل ارباب از هیچ حقوقی برخوردار نبودند و بر آداب و رسوم مبتنی بر "پدر سالاری" اسیر بودند. هیچ کار طاقت فرسایی وجود نداشت که بر عهده زنان دهقان گذاشته نشده باشد. زنان دهقان، علیرغم آن که دقیقاً به اندازه مردان دهقان کار تولیدی می کردند، اما هیچ حقوقی در جامعه نداشتند. از بررسی سیر روند تاریخی ستم بر زن می توان نتیجه گرفت جایی که مالکیت خصوصی حاکم است، به کار و نتیجه مستقیم آن یعنی به تولید ضروریات زندگی، ارزش و احترامی گذاشته نمی شود؛ بلکه، به درآمد و سودی ارج نهاده می شود که از طریق حق مالکیت خصوصی به دست می آید.

در کنار مزارع، کشتزارها و جنگلهای وسیعی که تحت مالکیت اربابان قرار داشتند، هر رعیتی قطعه زمینی داشت و این زمین متعلق به زن نبود، بلکه به مرد، شوهر، پدر و برادر تعلق داشت و تثبیت این قوانین ارتجاعی کاملاً ریشه اش در آداب و رسوم پدر سالاری بود. حاکمیتی که در این دوره اقتصادی، بر نظام ارباب رعیتی و مالکیت خصوصی بر زمین استوار بود. نتیجه ای که از موقعیت زنان اشراف و دهقان در آن زمان می توان گرفت، این است که در طی

نمود.

فرقی که زن اشراف با زن رعیت داشت سازمانده توليد بود، و بهمين دليل هم از امتيازات مالي و حقوقی مشخصی برخوردار بود. ولی همين زن در مقايسه با همسرش و در برابر قانون كاملاً زيردست بود و هيچگونه حقوق برابری بين اين دو وجود نداشت.

با رشد و توسعه مبادله تجاری و توليدات پيشه‌وری از همان دوره فنوداليسم، اقتصاد طبيعی از دور خارج شد. سيستم پولی قدرت گرفت و تعداد افراد مزدبگیر که در ازای دریافت پول خدماتی را انجام می‌دادند، افزایش یافت و زن نقش خود را به عنوان سازمانده اقتصاد که مسئولیت انبارکردن وسائل و کنترل توليدات قلعه را به عهده داشت را از دست داد. اقتصاد جديد که بيشتريين سود آوری را در مبادله و تجارت جستجو می‌کرد با کمک قوانين اجتناب‌ناپذير تکامل اقتصادی، سيستم اقتصادی پيشين را منحل کرد و سيستم جديد، یعنی سرمايه‌داری را که از دل مبادلات تجاری رشد کرده بود، مستقر نمود. بايد به اين نکته توجه را داد که سرمايه داری در طی پروسه ایی مراحل مختلفی را طی کرد و تکامل یافت. در طول قرن نوزدهم، ادغام شرکت‌ها و ظهور تراست‌ها هم زمان با رشد توليد انبوه ظاهر گردیدند و تثبیت شدند. اقتصاد سرمايه‌داری "سرمايه مالی" نام گرفت. بار آوری کار و ارزش اضافه در کشورهای پيشرفته صنعتی و جستجو برای پيدا کردن راه های مناسب برای استفاده از سرمايه‌های متمرکز، دولت‌های بزرگ سرمايه‌داری را به طرف سياست اشغال‌گرانه کشورهای تحت سلطه برای استفاده از نیروی کار ارزان سوق داد. وجود همين تقاضای گسترده به نیروی کار ارزان باعث شد تا پای زنان به "توليد" باز شود. اولین مرحله تکامل سرمايه‌داری یعنی بين قرن ۱۴ تا ۱۷ و ۱۸ ایام سختی برای مردم عادی و دوران پيشرفت ناگهانی برای کل بشریت و بویژه سرمايه داران بود. اولین قربانی این شرکت‌های در حال رشد، زنان بودند که هيچ حمايت و محافظتی نمی شدند.

بورژوازی در حال رشد، که طالب فردیت بود حقوق فردی شهروندان را به رسمیت شناخت. در نخستين دوره رشد سرمايه‌داری که با تمرکز و انباشت سرمايه همراه بود، کار فردی، ابتکار، استعداد، ثبات، قدرت جسمی و روحی موجودیت صاحبان شرکت‌های سرمايه‌داری را تضمین میکرد.

به این ترتیب، انسان و خصوصیات وی، از جمله فردیتش

مورد توجه قرار گرفت. این ارزش جديد انسانی، ۲۵ در رابطه در رابطه با زن فقط تا حدودی در بين بورژواها خود را نشان داد. در بين بورژوازی در حال رشد، شخصیت زن تا حدی مورد پذیرش قرار گرفت و زن هم سهمی از آزادی بدست آورد. به عنوان مثال، زن بورژوا توانست به آهنگهای مبتدل و جشنهایی که با تفریح همراه بود علاقمند شود و مشغولیت پیدا کند، همزمان هم به دانش و علم دسترسی یافت

همزمان با رشد طبقه کارگر مزدبگیر که دائماً رو به افزایش بود زن وارد دوره تاریخی جدیدی شد، که مشخصه‌اش ستم چندگانه بود. ستم و بی‌حقوقی‌هایی که از جانب دولت و جامعه بر وی اعمال می‌شد، ستمی که ناشی از بردگی و کار خانگی و وابستگی او در خانواده بود و ستم طبقاتی که ریشه در استثمار بیرحمانه نظام سرمايه‌داری داشت. سرمايه بر بردگی زن مهر خود را کوبید. زنی که به کارخانه راه می‌یافت، به طبقه استثمار شدگان و بردگان مزدور سرمايه تعلق داشت که در چشم دنیای بورژوازی مورد تحقیر بود. بورژوازی، همانقدر کارگران را تحقیر می‌کرد که در یونان باستان، "شهروندان آزاد" "بردگان غیرآزاد" را تحقیر می‌کردند. در واقع، در دوره حاکمیت سرمايه و مالکیت خصوصی، کسی که ارزش ایجاد می‌کند ارج و قُربی ندارد، بلکه کسی ارزش و اعتبار دارد که این ارزش را در اختیار خود دارد. کسی توجه نمی‌کند که این کارگر است که ثروت می‌آفریند، بلکه چنین جلوه داده می‌شود که این تیزهوشی و مهارت صاحبان سرمايه است که عامل اندوختن ارزش اضافی و ثروت هستند. در واقع، فقط استثمار کننده نیروی کار صاحب ارج و منزلت است.

در این دوران، بی‌حقوقی زن در درون خانواده و جامعه فراتر رفته، و با اضافه شدن قدرت صاحبان شرکت و سرمايه شدت گرفت. ولی درست به همين دليل هم بود که سرنوشت تلخ و بی‌حقوقی زن کارگر، با سرنوشت مرد کارگر همسطح و عجیب شد و شرایطی بوجود آمد که بوسیله هر دوی آنها رهایی زن ممکن گردید. زن وارد یک مرحله جديد شد و سرنوشت او با سرنوشت طبقه کارگر پیوند گسست‌ناپذیری پیدا کرد. کار او که به آن ارزش کمی داده شده بود در اقتصاد ارزش جدیدی یافت.

در طول پروسه ای که زن از نظر تاریخی پشت سر گذاشته، جنبشهایی در رابطه با حقوق زنان شکل گرفته اند، که هر کدام از آنها با اهداف و بر نامه های متفاوتی خواستار رفع نابرابری و ستم بر زنان بوده اند. با پيشرفت صنعت و شکل گرفتن جامعه سرمايه داری در طول صد

سال گذشته دو جنبش مختلف زنان در عرصه اجتماعی فعال بوده و در تلاش اند تا زنان را از ستم جنسی و طبقاتی که بر آنها روا شده است رها سازند: مارکسیسم و فمینیسم. خواست هر دو خاتمه دادن به نابرابری و موقعیت تحت ستم زنان در جوامع امروزی و استقرار موقعیتی با برابری کامل زن و مرد می باشد. بطور واقعی شکل گیری دو جنبش نامبرده اگر چه اشتراکاتی با هم دارند ولی بر مبنای دو بستر جداگانه صورت گرفت. از این لحاظ نه تنها دیدگاه غالب بر آنها متفاوت است بلکه بر دو استراتژی کاملن متفاوت طبقاتی استوار است.

فمینیستها در جستجوی برابری در چهارچوب جامعه طبقاتی موجود هستند؛ آنها بهیچوجه به مناسبات استثمارگرانه این جامعه حمله نمی کنند؛ آنها فقط برای حقوق ویژه خود می جنگند، بدون اینکه ساختارهای اقتصادی - اجتماعی جامعه را مبنای این نابرابری بدانند و بر علیه آن به مبارزه برخیزند، در پی کسب حقوق ویژه و امتیازات خود در چهارچوب جامعه موجود هستند. بدنبال رفرمهای بورژوازی هستند که بتواند زنان را از نظر حقوقی با مردان برابر نماید.

به هر حال، هر قدر هم مطالبات فمینیستها ظاهراً رادیکال باشد، نباید این واقعیت را نادیده گرفت که فمینیستها به دلیل جایگاه طبقاتیشان نمی توانند برای تغییر اساسی ساختار اقتصادی و سیاسی کنونی جامعه مبارزه کنند؛ تغییری که بدون آن، نمی تواند تضمین کننده آزادی زنان از ستم جنسی و طبقاتی باشد

برای فمینیستها کسب حقوق برابر با مردان در چهارچوب جهان سرمایه داری معاصر، به خودی خود پایانی کنگرت و مناسب را نمایندگی می کند، برای زنان کارگر اما برابری حقوق در دوران کنونی، تنها ابزاری است برای پیشرفت مبارزه علیه برده گی اقتصادی طبقه کارگر. فمینیستها، مردان را به عنوان دشمنان اصلی می بینند، زیرا مردان همه ی حقوق و امتیازات اجتماعی را تصاحب نموده و فقط اسارت و بردگی را برای زنان باقی گذاشته اند. مساله ی زن برای زن بورژوا، تقریباً در اواسط قرن نوزدهم، یعنی دوران قابل ملاحظه ای بعد از ورود زنان کارگر به عرصه کار، از اهمیت برخوردار شد. تحت تاثیر رشد سرمایه داری، طبقات متوسط با موج وسیعی از نیازها مواجه شدند. تغییرات اقتصادی، وضعیت مالی خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط را بی ثبات کرد و زنان بورژوا با شرایطی تهدید کننده روبرو گشتند: یا قبول فقر و یا کسب حق کار. زنان متعلق به این طبقه شروع به وارد شدن در دانشگاه ها، سالنهای هنر، اماکن روزنامه نگاری و دفاتر موسسات دیگر کردند زنان بورژوا از همان اول با

چند قرن است که صاحبان سرمایه جهانی برای تصاحب کار اکثریت عظیم مردان و زنان کارگر با یکدیگر متحد شده اند. در عصر سرمایه داری جهانی تاریخ جامعه عبارت است از تاریخ مبارزه طبقاتی و بدینگونه است که طبقات استثمار شونده و تحت ستم زن و مرد همانقدر "موضوع" تاریخ اند که طبقات حاکم. مبارزه طبقاتی بین استثمار کنندگان و استثمار شوندهان صرفنظر از جنسیت شان، نیروی محرک دگرگونی های تاریخ بوده است. ستم جنسی و طبقاتی بر زنان تنها در متن و مناسبات روابط گسترده تر استثمار طبقاتی قابل درک است. تنها مبارزه طبقاتی است که میتواند به هر نوع ستم از جمله جنسی خاتمه داده و با برقراری سوسیالیسم نه تنها رهایی زنان بلکه رهایی بشریت را برقرار و تضمین سازد. سوسیالیستها بر این اعتقاد اند که رهایی زنان نمی تواند بدون پیروزی سوسیالیسم بدست آید و ایجاد سوسیالیسم نیز بدون رهایی زنان امکانپذیر نیست. بهترین شکل تولیدی که زنان را از هر نوع ستم جنسی و طبقاتی رها می نماید، شکل تولید اشتراکی و جمعی است که مشارکت زن در آن ضامن آزادی همه جانبه اش گردد. نتیجتاً تنها یک راه برای برون رفت از این وضع باقی می ماند که آن هم گذار به یک سیستم اقتصادی نوین و کامل تر است که فضای لازم برای رشد نیروهای خلاق اقتصادی، که زنان نیمی از آن را شامل میشوند را فراهم می کند و تکامل نیروی کار از طریق کار اشتراکی کارگران را تضمین می نماید؛ و این همان کمونیسم است.

۲۶

فـوـرـیـه

کانون سوسیالیست های کارگری

2014

بگوئید ولی او همچنان التماس میکرد، از عروس کوچک پرسیدم چرا با این پسر که مادرت میگوید با شما دشمنی دارد از دواج کردی؟ با اشک هق هق زنان گفت به اراده و خواست خود از دواج نکرده ام. بعد از معاینات معلوم شد که بکارت این دختر هنوز کاملن سالم و دست نا خورده بود.

ما راپور مشاهدات خویشرا نوشتیم و برای گرفتن امضای ریس به دفتر او رفتیم. ریس از ما پرسید، نتیجه چه شد؟ گفتم دختر سالم است گفت او ه ه ه ه..... اینرا گذارش نده. آن مرد قوماندان فلان جاست اگر بنویسید پرده بکارت دختر سالم است، روزی ما را خواهد کشت. گفتم من زمانی که کار را در طب عدلی آغاز کردم، سوگند یاد کردم که خیانت نکنم و گذشته از آن سایه مرگ دختر را تهدید میکند، پدر و برادرش او را خواهند کشت، ریس گفت از اینکه ما کشته شویم بهتر است او کشته شود. یک قدم عقب تر ایستادم و به ریس گفتم مشاهدات ما را آنگونه ای که هست گذارش میدهیم. ، ریس اوراق را پاره کرد

همکارم کاپی گذارش معاینات مبنی بر بی گناهی دخترک را به دو نفریکه از محکمه آمده بودند تحویل داد ، از مادر دختر پرسیدم حال با دختر تان چه میکنید گفت به همسرش تحویلش میدهیم دختر مال مردم است با لباس سفید از خانه پدر میرود و با کفن سفید به گورستان. (با خودم فکر کردم باید منتظر جسد این دختر باشیم که برای کالبد شگافی به طب عدلی فرستاده خواهد شد؟)

این داستان هر روز به دفعات در هر گوشه ای از جهان تکرار میگردد شاید به اشکال متفاوت ولی با مضمون واحد. آن کلمات را که دختر میگفت " من جنس (منظور کالا) هستم و اختیاری ندارم " در جامعه مرد سالار ارزش مصرف دارند"

در جامعه طبقاتی و مرد سالار و مذهبی زن کالایی بیش نیست، و برای این کالا(زن) پرده بکارت ارزشی به شمار می آید که اگر ناقص باشد، دیگر آن " کالا" ارزش مصرف ندارد، یا بایست از رده بیرون و یا نابود گردد.

یکی از تبارزات مالکیت شخصی در جامعه طبقاتی اینست که مالک با زور و قدرت ملکیت اش را در تصاحب دارد، زن نیز در جوامع مرد سالار جزئی از ملکیت مرد به حساب می آید که باید مثل زمین و فابریک و غیره وسایل تولید، برای مالکش ارزش خلق کند، همانگونه که مالک

اصرار بر باکرگی

زرقا فروغ



باکرگی و داشتن پرده بکارت در جوامع عقب نگه داشته شده و مذهبی و جوامع ایکه پرستش تابو ها دران مروج است یکی از پدیده های نهایت ضروری میباشد، داشتن پرده بکارت نشان از معصومیت و پاکی زن است و متضاد آن نشاندهنده بیشرافی اوست

واقعی ۲۲ سال پیشتر را درینجا برایتان باز گو میکنم از زمانی که من بحیث پزشک قانونی در بخش طب عدلی ایفای وظیفه مینمودم. یکی از روز ها که تازه داخل محوطه آزمایشگاه طب عدلی شده بودم من و یکی از همکارانم به دفتر ریس آزمایشگاه فرا خوانده شدیم، ریس بما گفت شکایتی از شوهر تازه عروسی که اتفاقاً پسر عموی او هم بود ، مبنی بر اینکه عروس در شب زفاف باکره نبوده است در دست است. خانم در اتاق آزمایش منتظر معاینات طب عدلی در انتظار ماست و من و همکارم باید این خانم را معاینه کنیم و ریس از ما خواست قبل از نوشتن گذارش معاینات باید با او را مجدداً ملاقات کنیم. ما وارد اتاق معاینه شدیم دخترک ۱۴ یا ۱۵ ساله با رنگ پریده و سفید، لب های خشک که اثرات دندان گزیدگی روی آنها آشکار بود با چشم های اشک آلود روی چوکی آزمایشگاه بیقرار نشسته بود، خانم مسنی که خودش را مادر دخترک معرفی میکرد با گریه و التماس میگفت این پسر یعنی همسر و پسر عموی این دختر بخاطر مناقشات خانوادگی، میخواد فامیل ما را بد نام سازد و بنام اینکه دختر ما باکره نیست به "عزت" مردان خانواده ما لطمه زده و انتقامش را بگیرد و در صورت باکره نبودن دختر پدر و برادر دختر او را خواهند کشت. از خانم خواستیم تا بخاطر معاینات اتاق را ترک

گیرد، تا از فحشا و بی قیدی شایع جنسی جلو ۲۸
گیری بعمل آید. فسرول آوار از حزب اسلام
گرای پ.ک.اس. به (جاکارتا پست) گفته است که بکارت،
مقدس است. به این مفهوم که منافع و موقعیت اجتماعی
او که با استیلا بر زندگی و اندیشه مردم توأم هست،
مقدس میباشد

این بینیش مرد سالارانه که مشروعیتش را از مذهب کسب
میکند، برای عده ای به یک تجارت پر عایدات تبدیل شده
است. دختران در آستانه ازدواج، برای جلب رضایت مرد
و کسب امکان زندگی نارمل، ناگذیر میگردند برای ترمیم
بکارت شان با پرداخت هزینه های سنگینی به جراحان
مراجعه نمایند. حتی فابریکه هایی در چین اقدام به تولید
انبوهی برده های بکارت مصنوعی نموده و آنرا وارد
بازار کشور های اسلامی عربی، و آفریقای نموده اند.
حفظ پرده بکارت تا قبل از ازدواج که تحت نظر خلفای
"خدا" بر روی زمین صورت میگیرد، به سادگی تحمیل
عقاید و بینیش های نمایندگان طبقات حاکم میباشد، که با
مهارت به بینیش آحاد جامعه تبدیل میگردد. این عمل چنان
با برنامه تنظیم میشود که حتی خود زنان، بدون درک
محتوای آن، پاسداری از آنرا بعهده میگیرند.

برای رهایی زنان از انقیاد مرد سالاری، شکستن تابوی
بکارت امریست لازم. پیش شرط این امر افشای ماهیت
دین و مذهب است که یکی از رکن های مرد سالاری و
وسیله توجیه نگرش های غیر انسانی در مورد زنان
میباشد. چون مرد سالاری خودش زایده نظام طبقاتیست،
در نهایت ناگذیریم برای شکستن آن از کوره راه مبارزه
طبقاتی بگذریم



او دور زمینش، حیواناتش و فابریکش حصار کشی میکند تا
از دست برد شخص دیگر در امان باشد زنش را نیز در
چوکات خانه محصور مینماید. مردان حق دارند با زنان
متعددی در رابطه باشد اما جسم زنش متعلق به اوست و
(مرد) بدستور معیار های حاکم بر جامعه باید مواظب
ملکیت خود بوده و مطمئن باشد که حتی پس از مرگش
دارایی او به سلسله خونی خود او منتقل میگردد (گر چه از
نظر علمی در واقع این تخمه زن است که به اصطلاح
تسلسل نسل را تضمین میکند، چون ژن های میتوکاندری
در اسپرم، در حین ورود به تخمه، از میان میروند). زن نه
تنها وسیله تولید برای مرد است، که مسئولیت نگهداری از
طفل نیز بر او تحمیل میگردد. آنهم بدون آنکه حد اقل از
حق حضانت طفل بر خوردار باشد. نقش مذهب هم در این
میان اینست که با وعده های میان تهی و سر خرمن،"
بهشت زیر پای مادران است"، به تخدیر ذهن او پرداخته و
امکان هر گونه اعتراض را در او خفه کند. زیرا شرط
رفتن به بهشت علاوه بر مواظبت از فرزند، راضی
نگهداشتن شوهر هم میباشد

در مذاهب تمام نیاز های طبیعی و هر نوع رابطه زن و
مرد که خارج از دستورات دین باشند، فاسد شمرده میشود
لذا زنان قبل از ازدواج باید باکره باشند. و باکرگی معیاری
است که جوامع مرد سالار و مذهبی، آنرا برای پاکیزگی و
صداقت زن بر گزیده اند. این میکانیسمی برای کنترل
جامعه، و عقاید آنهاست، در غیر آن زنان عاصی و به ستوه
آمده و با گذشتن از خط قرمز انضباط های اخلاقی جامعه
طبقاتی و مذهب خطرناک شمرده میشوند زیرا تسلط و
بهره کشی مردسالارانه را بر تمامی وجوه زندگی کنونی
انسانها را زیر سوال برده و حاکمیت مذهب را به چالش
میکشند. بر مبنای همین انضباط آهنین است که پدیده قتل
های ناموسی از پدیده های رایج و پذیرفته شده در چنین
جوامع میباشد، تا زهر چشمی باشد برای کسانی که جرأت
میکند معیار های اخلاقی آن جوامع را که اصول روینمایی
آنها تشکیل میدهند، زیر پا گذاشته، و با تأثیر بر روبنا،
زمینه تزلزل زیر بینای جوامع مرد سالار، که بالطبع
طبقاتی هستند، مهیا نمایند

تنها کشور های جهان سومی نیستند که با این شیوه زنان را
در انقیاد میکشند. در اندونیزی رییس آموزش و پرورش آن
کشور، محمد راسد، برنامه کنترل بکارت دختران دانش
آموز را در دست اجرا دارد. بر مبنای این طرح هر ساله
بایست بکارت دختران ۱۶ تا ۱۹ ساله مورد بررسی قرار

دولت به طور جدی به این موضوع پرداخت و مسئولین دانشگاه در تدارک اجرای آن برآمدند و این طرح را در برخی از دانشگاه ها تا حد زیادی اجرایی کردند.

در اجرای طرح «سه‌میه بندی جنسیتی»، سازمان سنجش با همکاری وزارت علوم ایران اقدام به حذف دختران در برخی از رشته ها از واحد های پذیرش دانشگاه های کشور از جمله دانشگاه علم و صنعت نموده اند. دانشجویان در اکثر رشته های کارشناسی ارشد دانشگاه علم و صنعت به صورت تک جنسیتی پذیرش می شوند. بر اساس اطلاعاتی که در دفترچه های پذیرش دانشگاهی آمده است، به غیر از رشته های «مهندسی شیمی گرایش صنایع شیمیایی معدنی» و «مهندسی خطوط راه آهن» که هریک تنها ۲ دانشجوی دختر را در واحد روزانه‌ی خود پذیرش می‌کنند، در ۹۷ رشته دیگر دختران اجازه تحصیل در واحدهای روزانه را ندارند. در برخی از رشته‌ها، حتی اجازه‌ی تحصیل دانشجویان دختر در واحدهای شبانه نیز داده نشده است. (دانشجو نیوز، ۷ خرداد)

تجاوز دولت برای اجراء نمودن این طرح دست به هر عمل شنیعی زده تا فضای ارباب را دامن زده و بدون هیچ واکنش و تنش‌ی زنان را سرکوب نماید. در ۱۶ خرداد در اتفاقی کم سابقه، یکی از دختران دانشجوی ساکن خوابگاه دانشگاه فردوسی مشهد در حالیکه در داخل دانشگاه به سمت پردیس در حال حرکت بود توسط افرادی ناشناس مورد ضرب و شتم و تجاوز قرار گرفت. دانشجوی مذکور که در محوطه‌ی دانشگاه رها شده بود به بیمارستان انتقال یافته و حال وی نامساعد گزارش شد.

دانشجویان بلافاصله پس از خیردار شدن درنخستین ساعات بامداد جمعه اقدام به تجمع اعتراضی کردند. در این تجمع که بالغ بر ۴۰۰ تن از دانشجویان شرکت کردند، دانشجویان اعتراض و انزجار شدید خود را به انتظامات، حراست و رئیس دانشگاه (عاشوری)، از این عمل اعلام کردند.

شورای صنفی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد با صدور

طرح "آمران به معروف و نهی

از منکر" جنایت سازمان یافته

دولتی بر علیه زنان!

سحر صبا

طرح ارتجاعی "حمایت از آمران به معروف و نهی از منکر" که با اکثریت آراء نماینده گان حاضر در مجلس به تصویب رسید. بار دیگر چهره توحش و زن ستیزی حکومت جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت. براساس این طرح مجلس تصویب نمود که ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر باید تقویت شود و بر تعداد مزدوران و اوباشان سرکوبگر افزوده شده و وظیفه اقدام عملی اجرای این طرح یعنی سرکوب بیشتر زنان از وظایف حکومت محسوب شود. در چند ماه گذشته، طبق اخبار رسانه ها فشارهای فراوانی بر دانشجویان به ویژه دانشجویان دختر دانشگاه های ایران وارد شده است. طرح های مختلفی که پیشنهاد یا به اجرا درآمده، از جمله طرح های مرتبط با دانشگاه های تک جنسیتی، تفکیک جنسیتی دانشگاه ها، پوشش و عفاف در دانشگاه و در خوابگاه ها، سهمیه بندی جنسیتی که ورود به بسیاری از رشته ها را برای دختران ممنوع یا محدود می کند، بعلاوه، تهدید امنیت دانشجویان دختر به اخراج و محرومیت و آزارهای جنسی که آنها را با فشارهای بیشتری روبرو کرده است.

تفکیک و سهمیه بندی جنسیتی

در سالهای گذشته طرح تفکیک جنسیتی به مرور در بخش هایی از اغلب دانشگاه های کشور اجرا شده است. جدا سازی جنسیتی سالن های مطالعه، ممنوعیت اردوهای مختلط، تفکیک جنسیتی در دروس ارائه شده برای دانشجویان (از دروس اسلامی تا عمومی) در برخی از دانشگاه ها مانند علامه، شریف و علم و صنعت، تفکیک ساختمانها و کلاسها در بسیاری از واحد های دانشگاه آزاد. جداسازی سالن های غذاخوری در اکثر دانشگاه ها و بوفه در برخی از دانشگاه ها مانند دانشگاه تهران نمونه های اجرا شده طرح تفکیک جنسیتی در سالهای گذشته است. در سال جاری نیز

در ایران خشونت بر علیه زنان تبدیل به جنایت و ۳۰ نظام آپارتاید جنسی و بیحقوقی محض نصف انسانهای جامعه شده است. حجاب اجباری، سنگسار، قتل‌های ناموسی، جدا سازی زن و مرد در مدارس و دانشگاهها حتی وسایل نقلیه عمومی، محروم کردن زنان از برخی مشاغل، کرسی های قضاوت و بعضاً "وکالت، لغو قانون حمایت خانواده نمونه هایی از اولین اقدامات "ضد انقلابی" حکومت اسلامی بود. در طول این سی و شش سال یکی از عرصه هایی که مدام مورد تعرض و حمله و حشيانه این مرتجعین قرار گرفته حقوق انسانی زنان بوده است. با سرکوب سیستماتیک و عقب راندن قدم به قدم زنان در طی این سی و شش سال، هدف این بوده که در دوره تصدی روحانی آخرین خاکریزها هم فتح شوند. تصویب قانون چند همسری، مهندسی جنسیتی جامعه که شامل تفکیک جنسیتی دختران و پسران از دوران مهد کودک تا دانشگاه، تغییر محتوای دروس مدارس و دیگر نهادهای آموزشی براساس جنسیت، تغییر و تبدیل بازیها و آموزشهای کودکان در دوران مهد کودک، تفکیک جنسیتی در محل کار، اجتماعات، از آخرین تیرهای ترکش حکومت سرمایه جمهوری اسلامی است. این خفقان و سرکوب قرون وسطائی تحمیل شده بر زنان و جامعه زنان را از عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حذف خواهد کرد.

رژیم متوحش داعشی جمهوری اسلامی که با بحرانهای اقتصادی - سیاسی شدیدی رودرو است، که نتیجه آن بیکاری میلیونی، تورم و گرانی، فقر و فلاکت و گرسنگی، فحشاء و اعتیاد برای میلیونها توده کارگر و زحمتکش را به ارمغان آورده است در حالیکه از حل این معضلات واقعی جامعه عاجز است، تنها بقای خود را در ایجاد رعب و وحشت، سرکوب و خفقان هر چه بیشتر جستجو می کند. در طول بیش از سه دهه عمر ننگین این رژیم ما شاهد بوده ایم، هر وقت سران مزدور این حکومت ناتوان از حل مسائل اقتصادی بوده اند، اولین حمله و حشيانه خود را به زنان آغاز نموده اند و تا کنون با تصویب رساندن دهها طرح و قوانین ارتجاعی ضد زن و اعتراض به این طرحها از جانب توده های مردم هر بار مستاصل تر از دفعه قبل مجبور به تجدید نظر در اعمال جنایتکارانه خود شده اند. واکنش جامعه بخصوص زنان با مبارزه و اعتراض علیه این سرکوبها رژیم را ودار به عقب نشینی نموده است. اما این بار رژیم با تصویب این طرح ارتجاعی "حمایت از آمران به معروف و نهی از منکر" و اجرای آن، جنایتی را سازمان داده و به قانون مبدل نموده که خیل عظیمی از مزدوران و جیره خواران مجری و حافظ خود را، پشت آن دارد و با محروم



بیانیه ای ضمن اعتراض به عملکرد حراست دانشگاه خواهان پاسخگویی فوری مسئولین دانشگاه نسبت به ضرب و شتم و تعرض به یکی از دختران دانشجو در صحن دانشگاه شد.

این بیانیه در تجمع دانشجویان در روز ۱۷ خرداد، علیرغم تلاش گسترده حراست برای جلوگیری از پخش آن، به شکل گسترده ای توزیع گردید. (دانشجویوز، ۱۷ خرداد) بحث تفکیک جنسیتی در محل کار و محدود کردن بازار کار برای زنان در دولت حسن روحانی، اولین بار در تیرماه امسال و از سوی شهرداری تهران مطرح شد. بر اساس طرحی که شهرداری تهران مطرح کرد، زنان و مردان شاغل در شهرداری موظف شدند که در محیط های جدا در یک سازمان مشترک کار کنند. همچنین در این طرح عنوان شده بود که دیگر مدیران شهرداری اجازه به کار گرفتن منشی یا تایپیست زن ندارند و باید از کارمندان مرد در این مشاغل استفاده کنند.

محدودیت برای اشتغال زنان در دولت حسن روحانی به شهرداری ختم نشد، رئیس پلیس اماکن ناجا هشتم شهریور ماه امسال اعلام کرد که از این پس زنان اجازه اشتغال در کافی شاپ ها، قهوه خانه ها و سفره خانه های سنتی را ندارند.

همزمان با ظهور ارتجاع و بربریت در منطقه به سرکردگی داعش که با تجاوز و شکنجه و فروش زنان قصد نابودن کردن زنان منطقه را دارد: جمهوری اسلامی ایران هم با ادای سهم خود در تقویت و همدلی با این ارتجاع و وحشیگری نیروهای داعشی پس از سی و شش سال و سلب ابتدائی ترین حقوق انسانی از تمام اقشار جامعه ایران بویژه زنان بار دیگر بموازات عملکرد این نیرو در منطقه این طرح مافوق ارتجاعی و ددمنشانه "حمایت از آمران به معروف و نهی از منکر" را طرح و به تصویب رساند. سلب حقوق زنان و محدود کردن آنان به خانه و آشپزخانه و نقش همسری و مادری پدیده جدیدی نیست، بلکه این قوانینی بود که حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی آن را جزء اولین اقدامات "انقلاب اسلامی" خود قرار داد.

دوما" تفکیک جنسیتی در دانشگاهها معنی کاملاً" ۳۱

سیاسی دارد. رژیم تنها دچار بحران اقتصادی نیست بلکه دچار بحران سیاسی هم هست. ترس از فضای سیاسی آتش زیر خاکستر جامعه ایران رژیم را به تفکیک جنسیتی بین دانشجویان دختر و پسر واداشته، رژیم خوبی آگاه است که فضای مطالباتی در جامعه بویژه در چند سال گذشته به شکلی عام و در جنبش زنان و دانشجویی بشکلی ویژه نیز با تحركات جنبش کارگری تحول یافت، بهمین ترتیب تنوع جمع شرکت کننده و حمایت کننده در تجمعها که قوی ترین جنبه آن حضور فعالین دانشجویی و کارگری و بویژه مردان معترض به قوانین زن ستیز بود را باید از تحولات مهم در جنبش زنان و دانشجویی به حساب آورد. بر این مبنا است که جنبش دانشجویی در تغییر دادن فضای سیاسی ایران در دوره های مختلف نقش مهمی ایجاد نموده و جنبشهای اجتماعی از جنبش زنان گرفته تا جنبش دانشجویی در مقاطعی که فرصت پیش آمده در پیوند و حمایت از جنبش کارگری توانسته اند رژیم را به عقب نشینهایی وادار کنند. ضرورت این پیوندها و متشکل شدن این جنبشها نه تنها پدیده جدیدی نیست بلکه هر کدام این جنبشهای اجتماعی بدرجه ایی که بتوانند فضای خفقان را از نظر سیاسی با مبارزه به نفع خود و جامعه تغییر دهند، قطعا برای طرح خواسته هایشان در حمایت و پشتیبانی از هم بر خاسته و به میدان خواهند آمد. این تجربه گرانبهایی است که جنبشهای اجتماعی ایران با تمام جو سرکوب و اختناق از اعدام و زندان و شکنجه و بیکاری گرفته تا اسید پاشی بر روی زنان آن را به قیمت جان خریده و برای آن بهای سنگینی پرداخته اند. با اتکاء به این تجارب و ضرورتها است که هر قدم از موفقیت رو به جلو خود را در اتحاد و همبستگی با هم می بینند

سوما" تغییر و تحولاتی که در منطقه خاورمیانه ایجاد شده، جمهوری اسلامی را با خطر جدی مواجه نموده است. رژیم داعشی جمهوری اسلامی که در رقابت با گروههای داعشی در منطقه با ایجاد رعب و وحشت، اعدام، زندانی کردن معترضین و فعالین کارگری حمله به زنان و اسید پاشی گوی سبقت را گرفته است، قطعا با هر حرکت آزادیخواهی و ضد داعشی در هراس خواهد بود. مبارزه زنان و مردان مبارز کوبانی در مقابل ارتجاع منطقه که جمهوری اسلامی هم یک پای اصلی قضیه است نگرانیها و وحشتی را در میان سران حکومتی ایجاد نموده که مبدا تاثیرات این مبارزه قهرمانانه زنان کوبانی بر زنان ایران گذاشته و آنها هم در همسویی با زنان کوبانی برای احقاق حقوق خود به میدان آمده و به مبارزه بر علیه داعشی های

کردن زنان از فعالیت در عرصه های اقتصادی و اجتماعی بر این تلاش است، بر بحرانهای اقتصادی فائق آید. اولین اقدام مزدوران رژیم سرمایه برای پیشبرد این طرح تحت عنوان "بد حجابی" با اسید پاشی بر روی تعدادی از زنان در اصفهان شروع شد. رژیم با اعمال این جنایت می خواست هم زهر چشمی از زنان بگیرد و هم عکس العمل جامعه را نسبت به این عمل ددمتشانه بسنجد. فرض را بر این گرفته بود که اگر توده های مردم در مقابل این جنایت داعشی سکوت نمایند یکی بعد از دیگری برنامه ها و حملات وحشیانه اش را با قساوت هر چه بیشتری بر علیه زنان و جامعه اعمال نماید. اما اکثریت مردم بخوبی آگاهند، در کشوری چون ایران که حکومتی ایدئولوژیک و سرکوبگر در آن حاکم است اساسا پوشش و حجاب نه امر خصوصی بلکه امری سیاسی است.

بهمین دلیل، توده های معترض و خشمگین بطور گسترده در برخی از شهرهای ایران علیه این جنایات دست به اعتراض زدند و با شعارهایی بر علیه حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی عامل اصلی این فاجعه را حکومت و دولت وی دانستند. دولت را به این جنایات سازمان یافته محکوم نمودند و خواستار افشای عامران و عاملان این فاجعه شدند.

بهمین دلیل، اهداف رژیم سرمایه جمهوری اسلامی در به تصویب رساندن طرح ارتجاعی "حمایت از آمران به معروف و نهی از منکر" و طرحهای مشابه آن را باید در این سمت و سو دید.

اولاً" سران حکومتی در یک بحران عمیق اقتصادی دست و پا میزنند که برای برون رفت از آن در پی آلترناتیوهای مختلف هستند که بتوانند تا حدودی این بحران را مهار نموده و به عمر ننگین خود ادامه دهند. مسئله بیکاری میلیونها انسان در جامعه ایران بخصوص کارگران و جوانان معضل جدی و لاینحلی برای رژیم است. رژیم می خواهد با بیشتر مردانه نمودن مشاغل و ایجاد فضای رعب و وحشت زنان را به کنج خانه رانده، در ضمن دیواری بین زنان و مردان بکشد از طرف دیگر مسئله بیکاری را تا حدوی حل نموده و تعداد زیادی از بیکاران را که زنان می باشند از بازار کار حذف کند. همچنین اعتراضات و تنش های موجود در جامعه را که در این سالها همواره زنان به عنوان یک نیروی اجتماعی چشمگیری از پیشگامانش بوده اند خفه کند، اما زنان در عرصه مبارزاتی با میزان بالای سطح آگاهی به حق و حقوق خود و اعتراضات مداومشان ثابت نموده اند، که تلاشهای رژیم برای رسیدن به اهداف ارتجاعی اش تلاشی عبث و بیهوده است.

من یک زنم

پروانه قاسمی



من زن صد ساله ام
صدها هزار ساله ام

زنی که تمامی رنجها را از هزاران سال پیش
کشیده است
در قرون وسطا، مرا چون جادوگری به
آتش کشیدند

گاهی بخاطر زن بودم، در کودکی زنده بگورم
کردند

در جای جای این کره خاکی، گاهی بخاطر عشق
آشتم زدند، سنگسارم کردند

برای رشادتهایم
برای مبارزاتم
برای آزادی
بخاطر اینکه کارگرم
دهقانم

برای مادر بودم
برای خواهر بودم

بخاطر زن بودم
بدارم کشیدن و تیربارانم کردند

حتا وقتی جلادان میخواستن مرا به دار بکشند،
شکنجه ام کردند، تجاوزم کردند و بعد بدارم کشیدند

من زنم، زنی که به اندازه این کره خاکی عمر دارم
و رنجها کشیده ام

فریادهایم قرنهاست دل همگان را به درد می آورد
من سفیدم، سیاهم، قرمز و زرد م

به هر رنگی که باشم یک زنم، زنی که دیگر نمی
خواهد به سان گذشته زندگی کند

زنی که میخواهد دگرگون کند، زنی که دیگر پایبند
قوانین شما نیست

جمهوری اسلامی بپردازند. رژیم اسلامی بنا به تجربه ایی که از گذشته دارد کاملا بر این مبارزه بر علیه داعشی های جمهوری اسلامی بپردازند. رژیم اسلامی بنا به تجربه ایی که از گذشته دارد کاملا بر این واقف است که زنان در قامت یک نیروی اجتماعی این پتانسیل را دارند که بر علیه نظام زن سیتز جمهوری اسلامی به پا خیزند. بر این مبنا است، که جنایتکاران اسلامی با تمام قوا و ارانه و تصویب طرح ارتجاعی "حمایت از آمران به معروف و نهی از منکر" و طرحهای امثال آن می خواهند به فضای رعب و وحشت دامن زده و هر حرکت اعتراضی را در نطفه خفه نمایند. اعتراضاتی که در شهرهای ایران بر علیه اسید پاشی بر زنان صورت گرفت، نه تنها طرحهای رژیم جنایتکار ایران را نقش بر آب کرد بلکه یک اتحاد و همبستگی بین طبیفهای مختلف در اعتراض به این عمل وحشیانه را بوجود آورد. شکی در این نیست که قربانیان این جنایت سازمان یافته بیشتر از اقشار پائین جامعه و از نظر طبقاتی جزء طبقه کارگر محسوب میشوند، شکی در این نیست، که بیشترین درصد صف اعتراض کنندگان به این اعمال وحشیانه توده های کارگر و زحمتکشی بودند که به عناوین مختلف هر روزه از نظر اقتصادی- سیاسی و اجتماعی مورد تهاجم جمهوری اسلامی قرار دارند. و از طرف دیگر مسئله زنان و اجحافات وارد بر آنها به عنوان نیمی از جامعه نه تنها مختص به خود زنان نیست، بلکه کاملا" سیاسی و طبقاتی است و مبارزه ایی طبقاتی را می طلبد. آزادی زنان در گرو تعرض به ساختارهای اقتصادی جامعه و مالکیت خصوصی است و تحقق این امر بدون دخالتگری طبقه کارگر بعنوان یک طبقه و اتحاد و پیوندش با دیگر جنبشهای اجتماعی از جمله جنبش زنان امکانپذیر نیست. توجه و حساسیت طبقه کارگر به این معضلات اجتماعی در رابطه با زنان نه تنها از اهمیت ویژه ای برخوردار است، بلکه وظیفه ایی است که جنبش کارگری بنا به ضرورت ناچار است در دستور کار خود در مبارزه بر علیه این جنایات جمهوری اسلامی که نه اولیش خواهد بود و نه آخری قرار دهد

نوامبر 2014

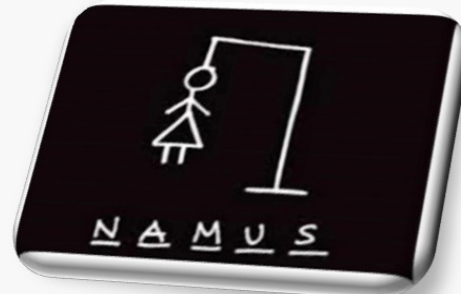
جامعه است. جایگاه مرد در ساختار اقتصادی خانواده و انعکاس آن در فرهنگ و سنت های ناشی از آن که به مرد لقب رئیس خانواده داده شده است، برتری مرد از زن قلمداد می شود و در چنین موقعیتی وجود خشونت در واکنش چالش ها و ناهنجاری هایی که در جامعه و خانواده وجود دارد یک امر طبیعی محسوب می شود. عده کثیری از مدافعان حقوق زن وقوع قتل های ناموسی و خشونت نهادینه شده در جامعه و خانواده را در عواملی همچون پدرسالاری، مذهب، مهاجرت، محدودیت، رسانه، تعصبات شدید، پایین بودن سطح آگاهی، زندگی عشیره ای و کاملاً بسته در برخی مناطق، ازدواج های اجباری و قوانین حکومتی ضد زن جستجو می کنند. هر کدام از اینها تاثیر بسزایی در وقوع این جنایات ناموسی و خشونت خانگی می توانند داشته باشند، اما عامل بنیادی و پایه ای این فجایع نیستند.

موقعیت فرودست زن در جامعه طبقاتی و مرد سالاری تاریخی را پشت سر دارد که بدون توجه و تحقیق در این رابطه نمی توان به ریشه های خشونت و این جنایات ناموسی دست یافت.

اگر از جنبه تاریخی بخواهیم این روند را بررسی نمائیم، شکل گیری دوران تک همسری مصادف است با مسئله مالکیت خصوصی در نظام اقتصادی، و جایگاه ویژه اش در خانواده، که باعث می شود زن به عنوان تولید کننده موقعیت خود را از دست بدهد و بیشتر کارهای خانگی و مراقبت از اعضای خانواده به او واگذار شود، از این دوران است که مرد مالک زن و خانواده خود شد. از آن زمان تا کنون در خانواده مرد است که حکمرانی می کند و قانونا، عرفا و شرعا اختیار کامل به او داده شده است. با نگاهی به دوران گذار تک همسری می بینیم که به علت ممنوعیت هایی که در امر ازدواج حاصل می شود، ازدواج های گروهی را پیش از پیش دشوار کرد؛ بجای این ازدواجها، خانواده یارگیر بوجود آمد. در این مرحله، یک مرد بایک زن زندگی میکند، ولی بطریقی که چند همسری و بی توجهی مرد به همسرش گاهی جزء حقوق ویژه مرد باقی می ماند، با این حال در دورانی که زن با مرد زندگی میکند، از زن انتظار می رود بطور مطلق نسبت به همسرش وفادار باشد و از او خواسته می شود اگر زنا کند انتظار مجازات شدید را داشته باشد. اما به مرد و زن این اختیار

قتل های ناموسی، قربانیان خاموش نظام طبقاتی

سحر صبا



جنایت های ناموسی یا قتل های ناموسی، یکی از وحشیانه ترین و قدیمی ترین انواع خشونت علیه زنان است که به قتل زنان به دست مردان خانواده زن می انجامد. این زنان به علت تمکین از ازدواج اجباری، قربانی یک تجاوز جنسی بودن، طلاق گرفتن از همسری که او را مرتباً مورد اذیت و آزار جنسی قرار می دهد، رابطه با جنس مخالف، ممانعت از حجاب اجباری و یا ارتکاب زنا و ... متهم به این عمل شنیع میشوند. خانواده زن این را علت «ننگین کردن شرافت خانواده خود» دانسته و با قربانی نمودن زن می خواهند این لکه ننگ را پاک کنند. قتل های ناموسی جهاتشمول است، و بیشترین درصد این جنایات را کشورهای جهان سوم رقم می زنند. بسیاری از فمینیستها و مدافعان حقوق زن بر این ادعا هستند که این جنایات و خشونت علیه زنان ریشه در فرهنگ و ساختار اجتماعی جامعه دارد. این استدلال درستی نیست، این قتلها در جوامع پیشرفته هم که از فرهنگ مترقی تری برخوردارند و مدعی اند که حقوق زن رعایت میشود روزانه هم اتفاق می افتد و درصدی از این قتل های ناموسی را در بر می گیرد. تا کنون دست در اند کاران این جوامع به اصطلاح مترقی هیچ اقدام جدی برای پیشگیری از این جنایات ننموده اند. می بینیم در بسیاری از جوامع اروپایی و غربی با در نظر گرفتن نسبت فرهنگی و احترام به فرهنگ و مذاهب ملیتها بر این توحش دامن زده می شود. بهمین دلیل، ریشه این جنایات نه مختص به فرهنگ جامعه، بلکه در ساختار و مناسبات اقتصادی است.

خشونت خانوادگی انعکاسی از خشونت جامعه طبقاتی است و نشان دهنده موقعیت زنان و جایگاه اجتماعی شان در آن

جنس مرد بر زن. تک‌همسری یک پیشرفت مهم ۳۴

تاریخی بود، ولی در عین حال، همراه با برده‌داری و انباشت ثروت بطور خصوصی، عصری را آغاز کرد که تا امروز ادامه دارد، و در آن هر پیشرفتی در عین حال یک پسرفت نسبی بدنبال دارد؛ که در آن رفاه و تکامل جمعی به قیمت بدبختی و سرکوب جمع دیگر بدست می‌آید. تک‌همسری شکل اولیه جامعه متمدن است، شکلی که در آن می‌توان ماهیت تناقضات و تضادهایی را که بعداً در جامعه بطور کلی رشد می‌کنند، مورد مطالعه قرار داد ولی از این‌جا یک تضاد دومی در خود تک‌همسری بوجود می‌آید. در کنار شوهران که زندگی آنها با چند همسری از قبل شکل گرفته بود، زنان به فراموشی سپرده میشوند. مردان بر زنان غلبه نمودند، ولی زنان به عنوان مغلوبین، در واکنش به این روابط نا برابر دست به عمل زنا زدند. زنا طرد شده و بشدت قابل مجازات، بود اما نمیشد آن را سرکوب نمود، در کنار تک‌همسری بصورت یک نهاد اجتماعی اجتناب‌ناپذیر در آمد.

این است نتیجه نهایی سه هزار سال تک‌همسری مردان و برتری آنها بر زنان. به این طریق در هر جا که خانواده تک‌همسر، منشأ تاریخی خود را منعکس می‌کند، و تضاد حاد بین مرد و زن را که ناشی از غلبه انحصاری مرد بر زن است بوضوح آشکار میشود.

در مورد حقوق مساوی مرد و زن در هنگام ازدواج هم وضع بهتر از این نیست. نابرابری زن و مرد در مقابل قانون که میراث شرایط اجتماعی است نه علت، بلکه معلول سرکوب اقتصادی زنان است. در خانوار کمون اولیه قدیمی که زوج‌های متعدد و فرزندان آنان را در بر می‌گرفت، اداره امور خانه که به عهده زن بود، همان قدر شرکت زن در یک صنعت و تولید از نظر اجتماعی ضروری تلقی میشد که تهیه غذا به وسیله مرد. این وضع با پیدایش خانواده پدرسالار و خانواده فردی تک‌همسری تغییر کرد. خصلت عمومی اداره امور خانه خصوصی شد، و دیگر امری نبود که مربوط به جامعه باشد؛ یک خدمت خصوصی به همسر و فرزندان شد. زن، اولین خدمتکار خانگی گشت، و از شرکت در تولید اجتماعی محروم شد.

خانواده فردی نوین، مبتنی بر بردگی خانگی آشکار زن است. امروزه در اکثریت موارد مرد، لاقول در میان طبقات دارا، نان‌آور خانواده است، و این تفوق اقتصادی مرد با نقش برتری او در خانواده همراه است.

ازدواج در طول تاریخ در سه مرحله مختلف با دوره های کامل انسانی منطبق بوده است.

داده میشود که در صورت هر گونه نارضایتی پیوند ازدواج خود را بسهولة فسخ نمایند و فرزندان می‌توانستند به مادر تعلق داشته باشند.

برافتادن حق مادری، شکست جهانی- تاریخی جنس مؤنث بود. مرد فرمانروای خانه شد؛ زن مقام و منزلتش تنزل یافت، برده شد، بنده لذتهای جنسی مرد، و ابزاری صرف برای زاد و ولد. این موقعیت فرودستی زن، که بخصوص در میان یونانیهای عهد نیم‌خدایان، و در دوره های پیشرفته بعدی و عهد کلاسیک، کاملاً به چشم میخورد، بتدریج حقانیت یافت، اما سعی نشد از بین برود.

پن منشأ تک‌همسری، تا آنجایی پیش رفت که می‌توان آن را در میان متمدن‌ترین و مترقی‌ترین مردمان عهد کهن یافت. تک‌همسری به هیچ وجه نتیجه عشق جنسی فردی نبود و به آن مطلقاً ربطی نداشت، زیرا ازدواج مانند همیشه ازدواج مصلحتی بود. این اولین شکل خانواده است که نه بر شرایط طبیعی، بلکه بر شرایط اقتصادی مبتنی بود، یعنی غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی اولیه که بطور طبیعی بوجود آمده بود. حکمرانی مرد در خانواده، تولید فرزندان که می‌توانستند تنها متعلق به او بوده و وارث ثروت او باشند. این موردها را یونانیان به شکل عینی و آشکارا بمثابه تنها هدف‌های تک‌همسری می‌شمردند. از لحاظ دیگر، ازدواج یک وظیفه نسبت به خدایان، به دولت و به اجداد بود که می‌بایست انجام میشد. در آتن قانون نه تنها ازدواج را اجباری می‌کرد بلکه یک حداقل وظایف زناشویی توسط فرد را هم اجباری می‌دانست. در این شرایط مذهب نقش اصلی داشت و به شکلی زنده وقوی هم عمل میکرد است، این موضوع ثابت می‌کند که وجود مذهب، نه تنها در تضاد با دولت نبوده است، بلکه هر دو در پیشبرد امر اجباری ازدواج و به انقیاد در آوردن زن نقشی مشترک را ایفاء نموده اند.

در واقع تک‌همسری به هیچ وجه در تاریخ بمثابه یک زندگی مشترک بین مرد و زن بر مبنای موافقت و برابری، نبوده است. بلکه برعکس بصورت انقیاد یک جنس توسط جنس دیگر، بمثابه اعلام تضاد جنس مرد و زن بشدتی که تا کنون در اعصار ما قبل تاریخ سابقه نداشته است، ظهور می‌کند. به گفته مارکس: "اولین تقسیم کار بین مرد و زن بخاطر تولید مثل است" و امروزه می‌توانیم اضافه کنیم: اولین تناقض طبقاتی که در تاریخ بوجود می‌آید همراه است با تکامل تناقض بین مرد و زن در ازدواج تک همسری، و لین ستم طبقاتی که شکل می‌گیرد همراه است با ستم

۳۵ است که بطور صوری این معامله داوطلبانه انجام

می‌گیرد، بدون رضایت طرفین انجام نمی‌شود؛ ولی این مسأله که این رضایت چگونه بدست می‌آید، و ازدواج چگونه واقعا ترتیب داده می‌شود را همه بخوبی می‌دانستند. ازدواجی انجام گرفته، که از مناسبات مالکیت نشأت می‌گیرد. عبارتند از، اولاً برتری مرد، و ثانیاً غیر قابل فسخ بودن ازدواج. برتری مرد در ازدواج صرفاً یکی از نتایج تفوق اقتصادی اوست، و همین کافی است که زن با آن به اسارت و بردگی کشانده شود. غیر قابل فسخ بودن ازدواج، تا اندازه‌ای مربوط به آن شرایط اقتصادی است که تک‌همسری از آن بوجود آمد، و توسط مذهب تشدید می‌شد. در بستر چنین روابط کالایی است که زن معامله می‌شود و ازدواج او بر طبق شرع و قانون پذیرفته می‌شود. در این روابط که زن تحت مالکیت مرد در می‌آید، مذهب بیشترین نقش را در این بردگی زن ایفاء می‌نماید. مذهب چه بصورت ابزاری در دست بورژوازی برای تحمیل توده‌ها؛ چه به شکل نهادینه شدن آن در خانواده و قوانین حکومتی بویژه در کشورهای جهان سوم، و چه بصورت امر خصوصی اما ریاکارانه در کشورهای مترقی و پیشرفته در زندگی فردی و اجتماعی انسانها یک نقش را بازی می‌کند. آنهم نقش مخرب و بازدارنده. در چنین مناسباتی زنان در چارچوب خانواده و در جامعه بوسیله قوانین ارتجاعی مرد سالاری و مذهبی مورد ستم و خشونت قرار می‌گیرند. در رابطه با خشونت زنان سخن بسیار است اما کریه‌ترین و ظالمانه‌ترین آن قتل‌های ناموسی است. امروزه آمار قتل‌های ناموسی در اقصی نقاط جهان بویژه در کشورهایی که مذهب اسلام در آن رایج است در حال افزایش است در مقابل این جنایت بشری، مدافعین حقوق بشر در سراسر جهان سکوت اختیار نموده‌اند.

هر سال هزاران زن فقط به دلیل جنسیت زن بودنشان و به این اتهام که «شرافت خانواده را لکه دار نموده‌اند» قربانی قتل‌های ناموسی می‌شوند. این ننگ که پاک شدنش با به قتل رساندن زن ختم می‌شود، نه تنها بطور جدی پیشگیری نمی‌شود بلکه از نظر قوانین ارتجاعی مذهبی و مالکیت خصوصی بورژوایی هر روز تولید و باز تولید می‌شود. برای قربانی شدن جنایت‌های ناموسی دلایل زیادی لازم نیست، فقط اینکه گمان برده شود زن آبروی خانواده را بر باد داده است کافی است. ریشه چنین جنایاتی را نمی‌توان فقط در مذاهب و افکار و آراء ارتجاعی دانست، بلکه همانطور که در بالا بطور مفصل توضیح داده شد ریشه این جنایات را در مناسبات اقتصادی که بر مالکیت خصوصی استوار است باید جستجو نمود. بسیاری از مدافعان حقوق

مرحله آخر آن که با تمدن بشری همراه بوده؛ تک‌همسری به اضافه زنا و فحشاء است. پیشرفتی که در این مرحله صورت گرفته به نفع مردان تمام شده و زنان را محدود، در حالی که زنان بیش از پیش از آزادی جنسی ازدواج گروهی محروم می‌شوند، مردان محروم نمی‌شوند. در واقع ازدواج گروهی و یا چند همسری تا همین امروز برای مردان موجود است. آنچه که برای یک زن جنایت محسوب می‌شود و شدیدترین عواقب قانونی و اجتماعی را حتی عواقب مرگ را در بر دارد، در مورد مردان امری افتخارآمیز تلقی می‌شود، و از نظر اخلاقی لکه‌ننگی برای او بحساب نیامده و با لذت بر خود می‌پذیرند. تک‌همسری در اثر تراکم ثروت زیاد در دست یک نفر یعنی در دست مرد و انتقال این ثروت به فرزندان، و نه به هیچکس دیگر، بوجود آمد. برای این منظور، تک‌همسری برای زن ضروری بود، ولی نه برای مرد؛ بطوری که این تک شوهری زن، به هیچ وجه چندهمسری آشکار یا پنهان مرد را متوقف نکرد. هر اندازه چند همسری، در زمان ما با تولید کالایی سرمایه‌داری تغییر کرده و هر اندازه که بیشتر در انطباق با آن به فحش‌های آشکار مبدل می‌شود، به همان اندازه هم اثرات آن فسادانگیزتر می‌گردد. و این مسأله، مردان را بیش از زنان به فساد می‌کشاند، اما با تمام این فساد مردان از آسیب‌های اجتماعی و هر نوع مجازاتی بدورند. در عوض زنان به علت معضلات اقتصادی و عدم حمایت مالی که بخش از طرف مرد خانواده و یا جامعه گریباگیرشان می‌شود، ناچار به فحشاء هستند و بیشترین آسیب‌ها را از نظر اجتماعی متحمل می‌شوند.

با غالب شدن مالکیت خصوصی، و با در نظر داشتن ورثه، حق پدری و تک‌همسری غالب می‌شوند، ازدواج، بیش از همیشه، بر ملاحظات اقتصادی مبتنی می‌شود. ازدواج بر طبق روابط کالایی و معامله صورت می‌گیرد، این معامله بطریقی انجام می‌گیرد که نه تنها زن، بلکه مرد هم ارزش‌گذاری می‌شود و نه بر مبنای خصوصیات شخصی بلکه بر مبنای دارایی و ثروتش. دلیل تعیین کننده ازدواج بر مبنای تمایلات انسانی و عاطفی دو طرف انجام نمی‌گیرد، از نظر طبقات حاکم از همان ابتدا در نظر گرفته نمی‌شود. قطعا در این رابطه کالایی زن هم به شکل یک کالا نه تنها معامله می‌شود، بلکه هر زمان برای مرد تاریخ مصرفش را از دست داد یا بدور انداخته می‌شود یا با متهم شدن به مسائل اخلاقیات مورد مجازات قرار گرفته و در مواردی هم تحت نام قتل‌های ناموسی به قتل میرسد.

بنا بر مفاهیم بورژوایی، ازدواج یک قرارداد، یک امر قانونی، و در حقیقت مهم‌ترین امر است، زیرا تن و روح دونفر را برای تمام طول زندگی بهم واگذار می‌کند. درست

توسط پلیس اتفاق می افتد. در حالیکه دستگاه قضائی ۳۶ باید به این جنایات رسیدگی نماید خود در وقوع این واقعه شریک جرم است.

تحقیقاتی که در این زمینه به عمل آمده نشان می‌دهد که افرادی که در خانواده‌های فقیر زندگی می‌کنند بیشتر از دیگران قربانی تجاوز جنسی و قتل ناموسی می‌شوند. این واقعیتی است که، فقر مالی یکی از عاملهای مهم بروز این حوادث می باشد. اگر خانواده های نادر در مقایسه با خانواده های دارا آسیب پذیرترند، این به این دلیل نیست که در خانواده های مرفه این حوادث اتفاق نمی افتد، تنها تفاوت موجود این است، که این مسائل در خانواده های پولدار براحتی سرپوش گذاشته میشود و از طریق پول "شرف و آبرو" خریداری میشود ولی در خانواده های نادر به قتل منجر میشود.

در بسیاری مواقع، قتل ناموسی به عنوان شیوه‌ای برای مجازات زنی به کار برده می‌شود که از تحت سلطه مرد خارج شده و، به خواست و اراده خود و یا به صورت جبری و بدون اراده، با کسی دیگر رابطه برقرار کرده است.

در برخی موارد جنسیتی شدن مسئله زمینه را برای این جنایات فراهم می کند: حساسیت جنسیتی در جامعه نسبت به مسائلی همچون «آبرو»، «عزت» و «عفت» یک واقعیتی است. نگرش جنسی به واژه هایی مثل آبرو، عزت و عفت این اخلاقیات کپک زده بورژوازی که برای تحقیر نمودن زن و بر مبنای جنسیتش بکار برده میشود و طوری تلقی می شود که مختص به زنان است بدترین اهانت به زن محسوب میشود. در مقابل، غیرت، شرف و «ناموس داشتن» صفت‌های مردانه تلقی می‌شوند. واژه غیرت در فرهنگ سنتی جامعه «ناموس پرستی» تعریف شده و منظور از ناموس نیز زنان و دختران خانواده هستند که وابسته به مردان می‌باشند. در نتیجه مردان همیشه باید مراقب نوامیس خود باشند تا غیرت، عزت و شرافت شان لکه دار نشود و محفوظ بماند. حق مالکیت مرد بر زن تا آنجا پیش میرود و به او این اجازه را میدهد، که نه تنها بر موجودیت زن کاملاً تفوق و تسلط یابد، بلکه با استفاده از واژه های ارتجاعی ناموس و ناموس پرستی تا جائیکه مقام و منزلت زن به عنوان یک انسان را تنزل داده، و زن را موجودی ناقص العقل تلقی نماید، که هیچ اختیاری نمی تواند از خود داشته باشد و وابسته مطلق به مردی است که به او تحمیل شده است. زن در چنین وضعیتی دو راه بیشتر در جلو رو ندارد یا باید برای همیشه به این بردگی تن دهد و

زن ضمن اظهار نفرت از این اعمال شنیع راه مبارزه با این جنایات را در فرهنگ و مذهب جامعه دانسته و آلترناتیوی که برای آن ارائه می دهند تغییراتی در چهارچوب فرهنگ جامعه و به نقد کشیدن مذهب بویژه مذهب اسلام است، اما غافل از اینکه این مسائل زیربنائی اقتصادی و مالکیت خصوصی است که مرد سالاری را تقویت می نماید و به این نوع خشونت‌ها مشروعیت می دهد نه مسائل فرهنگی. البته از این مدافعین که حل مسئله خشونت و قتل‌های ناموسی را فقط در چارچوب نظام بورژوایی دنبال می کنند نباید انتظار داشت که با دیدی عمیقتر به این جنایات بنگرند، و در بسیاری موارد نظرات و دفاع آنها از نظر طبقاتی نه تنها ربطی به منفعت و حقوق زنان ندارد بلکه در همسویی با منافع بورژوایی که حافظ قوانین مرد سالاری و ضد زن است قرار می‌گیرد.

لازم است مواردی از این قتل‌های ناموسی و علل ناشی از آن توضیح داده شود. دلایل و انگیزه برای به قتل رساندن زنان برای حفظ "آبرو" و "شرف" خانواده در اکثر نقاط دنیا تفاوت آنچنانی با هم ندارد، تنها تفاوتی که موجود است در بخش آماری آن می باشد. رایج‌ترین نوع قتل ناموسی، بنابر زمینه‌ها و عوامل پیشین آن، قتلی است که به خاطر ارتباط جنسی خارج از عقد ازدواج صورت می‌گیرد. اما باید اضافه نمود «مورد تجاوز قرار گرفتن» نیز منجر به قتل ناموسی می‌شود. زنان یا دخترانی که مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند معمولاً براساس فرهنگ عقب مانده و ارتجاعی مذهبی و سنتی جامعه در برخورد به مسایل جنسی، تجاوز قرار گرفتن آنها سبب آبروریزی و شرمساری خانواده و طایفه محسوب میشود و حضور چنین زنی را در جامعه مایه ننگ و شرمساری می‌دانند. بنابراین، با قتل زن مذکور به عنوان یک راه حل برای جبران این شرمساری و احیای آبروی طایفه و خانواده مسئله را به این شکل شنیع فیصله می دهند. گاهی مسائلی که هیچ ارتباط با «ارتباط جنسی غیرمشروع» و حتا «تجاوز جنسی» ندارند، صرفاً با یک سوء ظن کاملاً شخصی و بدون سند نسبت به زنان، می‌تواند منجر به قتل ناموسی شود. مثلاً فرار زنان از خانواده. فرار زنان دلایل مختلفی می‌تواند داشته باشد، یا زنان مجبور به ازدواج با مردان مسن می‌شوند و یا تحت شدیدترین اذیت و آزارهای روحی و جسمی در محیط خانواده توسط همسر یا پدر و برادرهای خود و در برخی موارد حتی توسط پسرعموهای خود قرار می‌گیرند، و چاره ای جز ترک خانه ندارند.

در افغانستان، درصدی از قتل‌های ناموسی و تجاوز جنسی

تمکین کند، یا به وضعیت موجودش که شاسیته مقام ” انسان بودنش ” نیست اعتراض کند، مجازات شود و به مرگ محکوم شود.

امروزه برای این معضل جدی که زندگی بخشی از زنان دنیا را مورد تهدید قرار داده کمپینهایی در برخی از کشورها و در چهار چوب این نظام بر پا شده است، اما هیچکدام از اینها نتوانسته بطور بنیادی به حل مسئله کمک نماید و جوابگو باشد. بلکه هر روز بر تعداد قربانیان این فاجعه بشری افزوده میشود. علنش هم روشن است؛ تنها تغییرات اقتصادی و دست بردن به مالکیت خصوصی خواهد توانست به این فجایع بشری پایان دهد. تعداد زیادی از فمنیستها راه پایان دادن به این معضل و در کل خاتمه دادن به خشونت را در چارچوب این نظام و از طریق رفرم و نهادهای حقوق بشری می دانند و برایش مبارزه می کنند، اما باید گفت، این رفرمها لااقل در کشورهای پیشرفته صنعتی انجام شده، اما تا کنون نتوانسته پاسخی به این معضل بدهد، بلکه همین کشورها در چارچوب قوانین بورژوایی با تقدس و به رسمیت شناختن نسبییت فرهنگی مهاجرین و احترام قائل شدن به فرهنگ عقب مانده آنها زمینه را برای انجام این قتلها هموار نموده اند بطوریکه ما هر سال شاهد درصدی از این قتلهای ناموسی در این کشورها که مهد دمکراسی و دفاع از حقوق زن نامیده میشوند هستیم. امروز انتظاراتی که از حقوق بشر برای حل این مسئله می رود، انتظاراتی کاملاً بیهوده و واهی است. باید گفت، جامعه مدرن بورژوایی، جامعه صنعتی، رقابت عمومی، جامعه آزاد برای تعقیب منافع مالکیت خصوصی، جامعه از خود بیگانه شده فرد، که در آن حقوق بشر به رسمیت شناخته میشود و در ضمن همین بشر با وجود این حقوق هنوز به طور سیستماتیک مجازات میشود.

قتلهای ناموسی که بیشترین درصد آن را ازدواجهای اجباری و ناخواسته را شامل میشود، بدین ترتیب آزادی کامل در این انتخاب فقط هنگامی می تواند بطور جدی عملی شود، که الغای تولید سرمایه داری، و مناسبات مالکیتی که بوسیله آن ایجاد شده است، تمام آن ملاحظات اقتصادی، که هنوز یک چنین تأثیر قدرتمندی در انتخاب شریک بازی می کند، را از میان برده باشد. در آن هنگام هیچ انگیزه دیگری، بجز عواطف و عشق متقابل به زندگی باقی نخواهد ماند.

در جامعه طبقاتی کنونی مرد در خانواده، حاکم است؛ زن هم مطیع. این روابط نابرابر زمانی رو به زوال و نابودی خواهد گذاشت که امتیازات قانونی خاص طبقه سرمایه دار ملغی شده و تساوی حقوقی کامل برای زن و مرد مستقر شده باشد. آنگاه آشکار می شود که نخستین شرط رهایی زن،

ورود مجدد تمامی زنان به صنایع عمومی و ۳۷ شریک شدن بر مبنای مالکیت اجتماعی است؛ و باز این امر هم مستلزم این است که خصوصیت خانواده فردی بمثابة واحد اقتصادی جامعه، از بین برود. ازدواج برای اینکه موفقیت آمیز باشد باید بصورت قراردادی باشد که طرفین آن را بصورت داوطلبانه منعقد می کنند؛ و ثانیاً، در اثنای ازدواج نیز، طرفین باید از حقوق و وظایف یکسان و برابر برخوردار باشند.

در نظامی که مالکیت اجتماعی جایگزین مالکیت خصوصی میگردد می توان بدستی گفت: تک همسری نه تنها از میان نمی رود، بلکه آغاز به تکامل خواهد کرد. زیرا با انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی، کار مزدی، کارگران هم از میان می رود، و بنابراین ضرورت تسلیم تعدادی از زنان بخاطر پول هم از میان می رود. فحشاء نابود میشود؛ تک همسری به جای زوال یافتن، سرانجام یک واقعیت میشود بر مبنای روابطی برابر بین زن و مرد. به هر حال موضع مرد به عنوان فرمانروای خانه دستخوش تغییرات فراوانی می شود. ولی در وضعیت زن و تمام زنان، نیز تغییرات مهمی پیدا میشود. با انتقال وسایل تولید به مالکیت اشتراکی و جمعی، خانواده فردی دیگر واحد اقتصادی جامعه نخواهد بود. خانه داری خصوصی موضوعیت خود را از دست داده و بصورت اجتماعی عمل خواهد کرد. امکانات جمعی که برای زنان و کلیه خانواده ها از جمله: رستورانها، رختشویی خانه ها، مهد کودکها و خانه سالمندان فراهم خواهد شد، که همه بطور یکسان حق استفاده از آن را داشته باشند، بر عکس جامعه بورژوایی که فقط آنهایی که از درآمد مکفی برخوردارند می توانند از این امکانات استفاده نمایند. از این طریق است که زن از اسارت و بردگی خانگی رها خواهد شد. با نقش مستقیم او در تولید اجتماعی و استقرار مالکیت اجتماعی نه تنها در راه رهایی خود میکوشد بلکه برای برابری و خاتمه دادن به هر ستم جنسی و طبقاتی خود تا محو کامل طبقات و نهادهای ضدبشری همچون نهادهای مذهبی که قرنها کل بشریت بویژه زنان را به انقیاد در آورده اند به مبارزه بر می خیزد.

خاتمه دادن به قتلهای ناموسی این جنایات آشکار قرن بیستم و یکم تنها با نابودی مالکیت خصوصی و جایگزین نمودن آن با مالکیت اشتراکی و برقراری جامعه سوسیالیستی متحقق خواهد شد. اما این در گرو مبارزه طبقاتی و آشتی ناپذیری است، که بدون حضور فعال سوسیالیستها و شرکت زنان که نیمی از جمعیت هر جامعه را تشکیل می دهند متحقق نخواهد شد. فوریه ۲۰۱۴

منبع: خانواده و منشاء مالکیت خصوصی (انگلس)

هم دادن اسم جدید یا لقب افغانی بی بی گل به همسرش رولا سعادده بود. خانم رولا با پیشانی باز و سکوت این تعرض غنی را پذیرفت

سوال پیدا میشود که خانم رولا غنی چطور توانست اسمی که سالها جز هویت و شخصیت اش بود، با رسیدن همسر به قدرت یکشبه از او گرفته میشود و اسم بی بی گل (لقب افغانی) به او تحمیل میشود را به خاموشی میپذیرد

در جوامع طبقاتی مذهبی و مرد سالار باور های مرد سالارانه خیلی به زرنگی به خورد انسانهای آن جوامع داده میشود. هر چه این جوامع عقب مانده تر و بیشتر تحت تاثیر فرهنگ مذهبی، مذاهب و سنت های عقب مانده قرار داشته باشد این باور ها قابل دید تر و خشن تر میگردد بنان چون رولا غنی دقیق در همچو وضعیتی قرار میگیرد جز تمکین دیگر راهی را نمیتواند در پیش گیرد.

از آنجاییکه ساختار های سیاسی، اجتماعی و تاریخی یک جامعه مرد سالار همواره از موقعیت جنس برتر یا جنس اول یعنی جنس مرد تعریف میشود و زنان (به عنوان جنس دوم) ناچار از پذیرش این ساختار است در بسیار مواقع زنان نیز بنوعی در باز تولید این ارزش ها سهم میگیرند. باید متذکر شوم که باور های مرد سالاری فقط ویژه افغانستان نبوده بلکه به اشکال مختلف در کشور های دیگر کم رنگتر قابل دید است. خانم رولا با وجودیکه با اصلیت لبنانی در غرب (امریکا) بسر برده با آنهم بخاطر مصلحت یا بدلیل پذیرش و تمکین به باور های مردسالار حاکم لب به سخن گفتن باز نکرد

برای زنان است. "رولا غنی خواستار "ابزارهای واقعی قدرت در عرصه های مختلف

ابزار های واقعی قدرت از نظر رولا غنی حمایت بین المللی از زنان افغان، کمک های ۲۱۶ میلیون دلاری امریکا برای بهبود وضع زنان افغان، حضور زنان در مجلس و رده های مدیریتی بالا تر وام های بانکی و.... و.... است

اولن ابزار های واقعی قدرت برای زنان با در نظر داشت دین اسلام که دین رسمی افغانستان است و دولت وحدت ملی افغانستان دولت اسلامی است و در اولین روز های تکیه بر قدرت آقای اشرف غنی اذعان نمود که فاصله دولت و مساجد را نزدیکتر میسازد به بررسی میگیریم.

تبصره ای پیرامون "سمپوزیوم حقوق و توانمند سازی زنان افغان"

زرقا فروغ



بتاریخ 23 نوامبر سال 2014 سمپوزیومی زیر نام حقوق و توانمند سازی زنان افغان از طرف سفارت افغانستان در ناروی راه انداخته شده بود

درین سمپوزیوم رولا غنی (بی بی گل) احمد زی، سیمیا سمر، رئیس کمیسیون حقوق بشر، حسن بانو غضنفر سرپرست وزارت امور زنان، فوزیه کوفی نماینده مجلس، انارکلی هنریار عضو مجلس سنا و منیژه باختری سفیر افغانستان در ناروی و جمع دیگر زنان افغانستانی در ناروی اشتراک داشتند.

گردهمایی "سمپوزیوم زنان افغان حقوق و توانمندسازی"، دومین گردهمایی بین المللی از این نوع است که در اسلو برگزار شده اولین سمپوزیوم سال گذشته در دانشگاه جورج تاون آمریکا برگزار شده بود.

درین تبصره کوشش میکنم به نکاتی مکث کنم که بیشتر در تناقض با این سمپوزیم و سر خط آنست

این اولین بار است که بانوی اول افغانستان در یک گردهمایی بین المللی حضور می یابد و سخنرانی می کند. رولا غنی در سخنرانی اش می گوید (زنان این کشور باید به ابزارهای واقعی قدرت در عرصه های مختلف دسترسی داشته باشند تا بتوانند جایگاه واقعی خود را در جامعه باز یابند)

خانم رولا سعادده غنی، در شهر بیروت، پایتخت لبنان به دنیا آمده است، در دانشگاه آمریکایی بیروت درس خوانده و در رشته روزنامه نگاری لیسانس دارد و در روابط بین الملل تا مقطع فوق لیسانس تحصیل کرده است. زمانیکه دولت وحدت ملی به میانجگری جان کری بعد از ماه ها مناقشه شکل گرفت از اقدامات غنی احمدزی یکی

دین با آزادی زن خوانائی ندارد

حضور زن در اجتماع کاملن در تضاد با مذهب اسلام است و در خانه هایتان بنشینید و آرام» سوره النور آیه ۳۱؛
گیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرائی نکنید...

یکی از ویژگی های حکومت اسلامی حذف و یا محدود نمودن زنان از اجتماع است. چند همسری، مقید ساختن زن در خانه، تمکین بر خواهشات شوهران، تحمیل حجاب، بهره کشی از کار جسمی یا خانگی و سرکوب زنان، نشانه این سیاستهای دولت های اسلامی ضد زن است. سیاست ضد زن در جوامع اسلامی بطور مستقیم منبع قرآنی دارد. مبنای قرآنی، منبع مستقیم و منشاء الهام بخش قوانین و سیاستها و رسوم و تبعیض و رفتارهای ضد زن در جامعه است، آیات قرآن تاکید بر به مهار کشیدن نیروی زنان و بندگی اجتماعی و روحی زن بوده است. روشنفکرانی هستند که آزادی زن را در چوکات دین اسلام ابلاغ میکنند مثل رولا غنی که در سخنرانی اش از خدیجه و عایشه، همسران پیامبر، و فاطمه و زینب دختر و نوه او، بعنوان چهره های برجسته در تاریخ اسلام یاد کرده، و به اصطلاح با این کلام حضور زن را در جامعه اسلامی تایید کرده است

طوری که به همه هویداست که ازدواجهای محمد بیشتر یا به دلیل سیاسی، اجتماعی و یا احساسی و عاشقانه بوده و از میان تمام زنان رسمی اش نسبت به عایشه علاقه داشته است. تا زمانی که خدیجه زنده بود محمد تک همسر بود ولی پس از مرگ خدیجه در ۶۱۹ میلادی و ورود پیغمبر به مدینه و تحکیم قدرتش دوران چند همسری اش آغاز شد و از میان یازده زن پیغمبر، عایشه دختر ابوبکر که از شش سالگی برای محمد در نظر گرفته شده بود بالاخره در سن ۹ سالگی بعنوان سومین زن به ازدواج محمد که بیش از پنجاه سال داشت درآمد

این مبلغین آزادی اسلامی زن در نهایت بیک فمینیسم اسلامی پایان خواهد یافت و مدل اسلامی زن نیز جز یک زن در اسارت و خرافه و با حجاب نمی تواند چیزی دیگری باشد. در حالیکه من فکر میکنم یکی از شروط رهائی زن و حضور زن در جامعه ایجاب دولتهای سکولار و جدایی دین از دولت را میکند. چه بسا خشونت ها و انقیاد زنان در افغانستان با صدور آیات مجوز داده میشود.

نکته دیگر تایید رولا غنی بر ابزار واقعی قدرت بر زنان حضور زنان در مجلس و رده های مدیریتی بالا تر میباشد!
برای زن افغانستانی تا حال آزادی به شکل واقعی آن مفهوم

نیست، اصلن تا بحال حضور اجتماعی و سیاسی ۳۹
زن در جامعه زیر سوال است. بلند گو های مساجد همواره مردان را به ضرب و شتم زنان شان برای حفظ قدرت مردسالاری تشویق میکنند.

مردان در شهر و ولایات زنان شان را گوش و بینی میبرند، ملاها کودکان و دختران را به نکات مختلف کشور تجاوز میکنند، خشونت در مقابل زنان به شکل فجیع آن جریان دارد از طرف دیگر از سیاست های شور و شریین دولت وحدت ملی بنیادگرایان در پیشبرد اهداف شان استفاده میکنند درین اواخر ما شاهد انتحاری های پیهم در سراسر افغانستان هستیم که بیشترین قربانیان را زنان و اطفال تشکیل میدهد

زنان افغانستان شدیدن به آگاهی ضرورت دارند. عقب ماندگی فرهنگی، بی سوادی و باور های مذهبی از جمله عوامل هستند که زنان افغانستان را نه تنها در محدوده مرز هایی افغانستان نا بود کرده بلکه سر نوشت زنان را در کشور هایی خارج از افغانستان نیز سایه و ارتعقوب میکند زنان افغان علیرغم سالها زندگی در کشور هایی میزبان به سبب فشار های موجود در خانواده و حفظ فرهنگ و سنت های عقب مانده و مردسالار قادر به تکلم زبان کشور میزبان نیستند

مشاهد حضور زنان زیادی در پارلمان سنا و زارت خانه ها در زمان کرزی بودیم. بودن سمبولیک این زنان در قدرت چه دردی را مداوا کرد؟ وحشیانه ترین قوانین ضد زن تازه در حضور همین زنان در قدرت از طرف بنیادگرایان اسلامی طرح و تصویب شد

خانم رولا فراموش کردند که توشیح قانون احوال شخصیه اهل تشیع توسط کرزی و شورای علمای اهل شیعیه با کامل کردن آپارتاید جنسی در سراسر افغانستان خواهان جدا شدن اماکن آموزشی، کار، خرید و فروش و حتی ممنوعیت مسافرت زنان بدون محرمین را طرح کرده و بدین طریق قوانین شرع و احکام نبوی که در خلقت بشر مرد اصل و زن فرع میباشد. مضافت بر آن، قومیت از مردان است را نهادینه کردند

قانون منع خشونت علیه زنان در افغانستان که بمنظور دفاع و اعاده حیثیت برای زن افغانستان پس از ۳ یا ۴ سال فشار، جدال و مشقت از طرف حامد کرزی توشیح گردید این قانون جهت نهایی شدن به مجلس افغانستان راجع شد ملاترخیل محمدی و یک چندی دیگر از نمایندگان مجلس که تادندان مردسالار و خشونت پیشهاند با توجیه این که تصویب این قانون مغایر ارزشهای اسلامیست از تصویب نهایی آن سرباز زدند و بالاخره تصویب این قانون پای در هوا باقی

۴۰ لغو قانون تعدد ازواج، منع نکاح دختران زیر ۱۶ سال، از بین بردن بردگی خانگی، اعزام اولین گروه از دختران دانشجو به کشورهای اروپایی و ترکیه در سال ۱۹۲۰ اولین بار انجمن حمایت نسوان به سرپرستی کبرا خواهر امان الله بخاطر حفظ حرمت زنان در داخل خانه در مقابل همسران شان دایر گردید، نخستین مکتب ابتدایی مخصوص خانمها به نام مستورات دایر شد. در ۱۷ مارچ ۱۹۲۱ نخستین شماره مجله زنان به نام ارشادالنسوان منتشر شد. محتوای این مجله در مورد آزادی های نسبی زنان بود که تا سال ۱۹۲۵ ادامه داشت.

در سال ۱۹۲۷ امان الله و زنش ملکه ثریا به کشورهای ترکیه، ایران روسیه، انگلیس، آلمان، فرانسه، ایتالیا، مصر و هندوستان سفر کرد که بعد از بازگشت به کشور سنتگرایی و تعصبات سران قبایل را به انتقاد گرفت و در جهت بازسازی و ارتقای کشور گام برداشت.

اما اصلاحات او به ویژه در رابطه با زنان، اعتراضات ها که از بانفوذترین خانواده «مجددی» زیادی را سبب شد. های روحانی شهر کابل بودند، فتوای کفر شاه را با عکسهایی از ملکه، را که برقع خود را کنار زده بود به دستخط ۴۰۰ تن از علمای دینی در سراسر افغانستان فرستاد بدین ترتیب ارتجاع مذهبی توانست با تحریک احساسات مذهبی مردم، مردم را به شور شوا دارد این شرایط تقریباً تا یکسال دیگر تبعید امان الله و خانمش و روی کار آمدن نادرشاه ادامه یافت درین دوره نیز که پس از برقراری یک ثبات نسبی، زمینه ورود دختران پایتخت به مدارس میسر بود.

به طور کلی، در دوره دوران ظاهرشاه و داود زنان به درجه ای از آزادی دست یافتند اما با روی کار آمدن مجاهدین و طالبانصحنه دگرگون شد. حضور بنیادگرایان طالبی نه تنها دوره خشونت و رکود مقابل زنان بود بلکه یک دوره بحرانی و سیاهی بود که افغانستان را چندین دهه عقب گرد داد.

گذارش های هر ساله سازمان ملل افغانستان را خطرناک ترین و بدترین مکان برای زندگی زنان مینامند. این اولین بار نیست که غرب با پول نوید بهتر شدن وضعیت زنان را در افغانستان دیکته میکند، ولی نتیجه به جز پر کردن حساب بانکی های طرفین م، دیگر تحولی در بهبود در وضع زنان نخواهد داشت باید به زنان وام دهیم تا بتوانند تجارت مستقل خود را داشته باشند، خدمات بهداشتی و

ماند. اگر قرار باشد زن افغانستانی تابو های جنسیتی را بشکنند باید با آگاهی و توانایی در سمت ها قرار بگیرند در غیر آن از وجود زنان مطیع و گوش به فرمان تغییر مثبتی در وضعیت زنان ایجاد نخواهد شد بلکه حتی خطرناک نیز خواهد بود. اگر خانم رولا از بودن فقط ۳ وزیر زن (خانم ثریا دلیل، آمنه افضلی و و داکتر حسنیانو غضنفر) اظهار رضایت میکند چنین زنان، به مراتب مطیع تر و مراقبتر برای حفظ منصب سیاسی خود استند. از طرف دیگر هم این زنان ویتترین های خوبی خواهند بود در مجامع حقوق بشری برای شکستن صدای اعتراض زنان در مورد خشونت ها و تبعیضات علیه زنان این زنان وزیر تیغ های دولبه ای هستند که هم در عرصه حقوق بشر به دولت وحدت ملی کمک میکنند و هم در مجالس برایشان وقت داده خواهد شد که به نمایندگی زنان زیر ستم افغانستانی سخن بگویند.

خانم رولا از زنانی طبقات بالای افغانستانی چونگورهاد بیگم، رابعه بلخی، عایشه درانی و ملکه ثریا، مثال میاورد،

درین سمپوزیم تمام شرکت کنندگان از رویا های زیبای زنان طبقات بالایی در آینده سخن گفتند. از زنانی که از اثر خشونت های خانگی، اجتماعی و دولتی با کودکان شان سالهاست در زندان انواع دیگر خشونت را تجربه میکنند حرفی زده نشد، خانم رولا نگفت که میلیونها دالر امریکایی کدام درد دختر خیابانی افغان را که روز چندین بار تجاوز میشود و حتی از بخت نگون شان پدر و مادری نیست که فریاد شان را بشنوند، را دوا میکند

خانم رولا میگوید بهبود وضعیت زنان در سیزده سال گذشته، از مهمترین برنامه های دولت افغانستان و حامیان بین المللی این کشور بوده است

در حالیکه ما شاهد بدترین خشونت ها در مورد زنان درین دور سیزده ساله بودیم. آمنه و سایر امثال آمنه ها سنگسار شدند، زنان مثله شدند، زنان بر ملا فروخته شدند کودکان سه ساله تجاوز شدند زنان از خشونت فرار کرده دوباره زندانی شدند. نمیدانم از کدام بهبود وضعیت زنان خانم رولا صحبت میکند. معیار وضعیت زنان را ما از زمان طالبان

نمسنجیم ۸۰ سال پیشتر از امروز بعد از کشته شدن حبیب الله، امان الله زمام امور را بدست گرفت که میشود گفت سر آغاز نهضت زنان افغان از همین زمان آغاز شد. اصلاحات عمده ای که میتوان از آن نام برد عبارت بودند از ایجاد امکان تحصیل برایی دختران تا درجه ابتدایی مانند پسران.

پیکار جو

تا که زن مملوک شوهر بسته برچوکان بود
حالت این جامعه وارونه و ویران بود
تا که زن عشرت فزای محفل مردان بود
بهره گیری از تن وی رسم این دوران بود
زن به این حال زبون از آن زمان افتاده
است

که برای بهره گیری از تنش تن داده است
برده جنسی شده از آن زمان کین جامعه
شد اسیر برده گی با صد هزاران فاجعه
دینهای " آسمانی " و " زمینی " در جهان
نیست جز زنجیر استعمار در پای زنان
دین برای بهره گیری گشت حاکم بر جهان
بهره از نیروی انسانی پیر و نو جوان
اصل دین تجویز اخلاقی نهب و غارت است
نقد دین، دانش پژوهان را شعار و رایت
است

زن به دام دین اسیر افتاده است از آن زمان
که حوا از آدم و از پهلوی چپ شد عیان
آدمش پرسید که تو بهر چه پیداگشته یی
از برای چی چنین رعنا و زیبا گشته یی
گفت آن خالق مرا بهر تو پیدا کرده است
جسم زیبایم برای تومهییا کرده است
غایت دیگر زخلق من ندارد آن خدا
جز شدن درراه عشرت ورزی تو جان فدا
آری! اینست دید دینها در زنان
دین أحمد دین عیسی دین موسی بودیان
/1388/01 – 2009/03/27

باشند، خدمات بهداشتی و کیفیت آموزشی را بهتر کنیم، حمایت‌های قانونی وجود داشته باشد که زنان بتوانند از حق مالکیت خود استفاده کنند و مورد خشونت قرار نگیرند، را زیبا تجسم داد.

با وجود این رویا های زرین خانم رولا بر زنان در بند افغانستان است که در داخل یا خارج از مرز های افغانستان باید آرام ننشسته و با تمام نیرو و توانشان در به زیر کشیدن اوهام و خرافات و قوانین عصر حجر و بربریت و توحش که نسل به نسل برآنان تحمیل شده و هر روز با هزاران ابزار برای تولید و باز تولید آن تلاش صورت میگیرد مبارزه و تلاش نمایند. زنان آگاه همگام با مردان آزادیخواه کوشش نمایند تا برای شکستن تابو های مذهبی، بی حقوقی زنان، سادیسم فکری و جنسی ملا، مجاهد و رهبران مذهبی سیاسی جامعه مرد سالار فاسد و طبقاتی افغانستان منسجم شوند، و در ضمن برای برچیدن مدارس مذهبی و ایجاد موانع در راه پخش افکار و عقاید بنیادگرایی مذهبی کار نمایند. این مبارزات خیلی شکننده و دشوار است ولی با تأسف جز درهم شکستن و به گورستان سپردن سیستم ساختار فاسد مافیایی وحدت ملی در و دولتی اسلامی با افغانستان را با تمام افکار و باور های قرون وسطایی طالبانی، جهادی و امثال آن وجود ندارد .

جنبش زنان در افغانستان بخش جدایی نا پذیر از جنبش رهایی زن در منطقه و جهان است، گر چه وضعیت زنان در افغانستان با سائر زنان منطقه و جهان قابل مقایسه نیست، ولی با آنهم در صورت عدم مقاومت در مقابل متحجرین طالبانی- جهادی و اخوانی که همچون هیولایی در منطقه سر بیرون آورده اند و با همکاری غیر مستقیم سیستم فاسد سرمایه داری که آنها را تجدید حیات میکند؛ زنده گی نیمی از جمعیت منطقه به تباهی کشیده خواهد شد. مسأله زن یک مسأله انسانیت است. بناء مبارزه به خاطر آزادی و برابری جنسی و نژادی و رنگ پوست و آزادی بیان و غیره ویژه زنان نبوده بلکه وظیفه تمام انسانهای آزاد، مترقی و سوسیالیست میباشد.



روبروند، و در کنار آن هم در خانواده بار سنگین کار خانگی را بدوش می کشند جزء بی حقوق ترین افراد هستند. بویژه در خانواده های مذهبی زنان از فشارهای مضاعف برخوردارند. گاهاه ذهنیت افراد خانواده نسبت به این زنان و دختران جوان تا جایی است که زن به عنوان انسان به حساب نمی آید (بویژه در کشورهای جهان سوم). زن ناموس مردان خانواده است، تن و بدن زن در مالکیت مرد است. زن اختیار آنچنانی ندارد و این نظام مرد سالار است که برای او تصمیم می گیرد. انعکاسی از این نگاه بشدت تبعیض آمیز و تحقیر آمیز را می توانیم در قضایا تجاوزات گروهی و موضع حاکمیت راجع به آن ببینیم که بجای محکوم کردن عاملان به سرزنش قربانیان می پردازد. و یا تدوین طرح عفاف و حجاب برای دختر بچه های سنین پائین در مدارس نشانه ایی از نگاه کثیف جنسیتی به کودکان است. این سرکوبهای سیستماتیک شامل پایه های اقتصادی- اجتماعی نظیر تقسیم کار و مالکیت و استثمار و عوامل ایدئولوژی مثل ایدئولوژی مذهب می باشد که توسط نظام حقوقی و ساختارهای سیاسی تقویت میشوند. و در نتیجه مسئله زن هم اقتصادی و سیاسی، هم حقوقی و هم فرهنگی است. مسئله ای که در قالب تبعیض جنسیتی بر نصفی از جمعیت هر جامعه و بشکل یک پدیده جهانی بروز کرده است. ما سوسیالیستها مسئله زن را حول شکاف سنت و مدرنیته تبیین نمیکنیم. بر این عقیده ایم که اندیشه های سنتی و مدرن، مناسبات سنتی و مدرن، در مسئله زن دخیل هستند. ما مسئله زنان را نه اقتصادی و فرهنگی، و نه حقوقی و نه جنسیتی آنطوریکه فمنیستها سعی می کنند آن را نمود دهند نمی بینیم. بلکه بر اساس ماتریالیست تاریخی در مفهوم علمی آن یعنی بر اساس تعیین چند جانبه عوامل و روابط ساختاری آنها و عامل اقتصادی تبیین می کنیم. از این جهت ما سوسیالیستها ستم جنسی و طبقاتی زنان را دو مقوله ایی می دانیم که کاملاً بهم ربط دارند. و بر این اعتقادیم که ستم بر زنان منشاء طبقاتی دارد. ما معتقدیم که ستم و تبعیض علیه زنان ریشه در ذات نظام طبقاتی دارد و می دانیم که سرمایه داری تنها نظامی نبوده که ستم بر زنان را روا داشته است، در نظامهای قبل از سرمایه داری با پیدایش مالکیت خصوصی و دولت زنان هم تحت ستم بوده اند. هر چند سرمایه داری در بعضی کشورهای توسعه یافته به یمن مبارزات جنبشهای اجتماعی مجبور

سوسیالیسم و رهایی زنان

متن سخنرانی پالتایکی به مناسبت ۸

مارس -- ۷ مارس ۲۰۱۴

سحر صبا



موضوع بحث امروز وضعیت زنان در جامعه سرمایه داری و چگونگی رهایی آنها است. اسارت و به بند کشیدن زنان تنها مختص نظام سرمایه داری نبوده و با سرمایه داری آغاز نشده است. در نظامهای طبقاتی گذشته زنان همچنان در انقیاد و اسارت بوده اند. ولی بدون شک انقیاد زن و استفاده از نیروی کار ارزشمند یکی از اصلی ترین و بنیادی ترین اصول نظام سرمایه داری برای انباشت ثروت و افزایش ستم و نابرابری و بی حقوقی به تمام انسانها است. جامعه بورژوازی بالاترین شناخت را از قوانین کسب سود دارد. استثمار زنان در مقایسه با مردان سودهای افزونی برای سرمایه داران دارد. گرچه زن ستیزی مختص به نظام سرمایه داری نیست اما بشدت در آن تنیده شده و شکل ویژه ایی بخودش گرفته که آن را در قالب سرمایه داری مرد سالاری می توانیم ببینیم. ستم بر زنان و ستم بر کارگران ریشه های مشترکی دارند. تقسیم کار مالکیت خصوصی و استثمار که در مورد کارگران که با ارزش اضافه برای صاحبان سرمایه همراه است و در مورد زنان هم بشکل کار ارزان و هم کار بدون مزد خانگی خودش را نشان میدهد. فقدان کار، بیمه بیکاری و تامین اجتماعی، کارهای پاره وقت و مقاطعه کاری و کم اهمیت، کار یکنواخت و بدون امکان ارتقای مهارت و ارتقای شغلی، همه و همه دامنگیر بخش اعظم زنان هر جامعه است. به اینها اضافه کنید دختران کار و خیابانی که بدون حمایت و هیچ سر پناهی کار می کنند و هم از حق کودکی محروم هستند و هم از حقوق زنان. زنان و دختران جوانی که برای دست یابی به آزادی اجتماعی با معضلات و مناسبات سختگیرانه جنسی در جدال هستند. این زنان و دختران جوان با ساختار خانواده مرد سالار و متأثر از سنتهای ارتجاعی

شده، به یکسری قوانین حقوقی و حمایتی از زنان تن دهد، اما این قوانین برای رهایی زنان کافی نیستند. بدون برچیدن سرمایه داری و برپایی جامعه ایی که در آن اکثریت جامعه بر زندگی خود کنترل داشته باشند و از خطر تهدید فقر، ناتوانی و سرکوب رها شده باشند و جامعه بر پایه مالکیت اجتماعی بنیان نهاده شده باشد، محو کامل ستم علیه زنان امکانپذیر نیست. این نگاه تفکیک کننده که حل مسئله زن را از مجراهایی پی می گیرد که قائم به رفع ستم طبقاتی علیه زنان نیست، اثر نادرستی بر استراتژی جنبش زنان دارد و این ذهنیت را بوجود می آورد که برابری حقوقی مسئله پدیده ستم بر زن را حل کند. بسیاری از مردم به فمینیسم به عنوان یک آلترناتیو در مقابل انقلاب سوسیالیستی فکر می کنند باید گفت از قرن نوزدهم به بعد فمینیستی وجود داشته است، که قطعا با انقلاب سوسیالیستی سازگاری ندارد. در واقع مانعی است برای مبارزه طبقاتی و شرکت زنان در جنبشهای سوسیالیستی. این نوع فمینیسم معتقد است که مردان (از جمله مردان طبقه کارگر) دشمن زنان هستند. این فمینیستها بجای آنکه بکوشند بینش مردان طبقه کارگر را تغییر دهند و در عمل آنها را وادار به حمایت از زنان نمایند، به سادگی امکان وجود جنبش مشترکی از زنان و مردان در مبارزه طبقاتی را نفی می کنند. مسئله فمینیستها تنها در شیوه های رفرمیستی و سازش کارانه این و آن نیست بلکه در نوع نگاه به پدیده زن و مبارزه بر علیه ستمی است که بر زن روا است، در عین حال این بینش جدایی طلبی که زنان به طور مجزا در امر رهایی خود می توانند به تنهایی و بر علیه مردان مبارزه کنند، تدبیری نادرست و از سر استیصال و راهی برای جدایی بیشتر زنان از مردان از یکدیگر است. زنان برای مقابله با نظامی که همه ما را سرکوب می کند، و برای اینکه مردان را وادارند که ضرورت تغییر جهان را دریابند، سازمان دادن مبارزه ای مشترک با مردان را می طلبد.

در جامعه امروز، زنان در رابطه با شغل، دستمزد، تحصیل و رفاه، مورد تبعیض قرار می گیرند. بیشتر زنان از نظر مالی به مردان وابسته هستند و بدون هیچ کمک و یاری بار مراقبت از کودکان و سالمندان و بیماران را بدوش می کشند. در جامعه ما زنان برابر نیستند، آزادی ندارند، و از احترام به معنای واقعی برخوردار نمی باشند زنان باید قادر شوند، که با این وضعیت مقابله کنند و در یک جبهه مشترک با مردان به مبارزه برخیزند.

این تفکر که علت ستم جنسی زنان این است که زنان با مردان برابر نیستند و اگر این برابری حاصل شود کافی است، باید گفت، برابری با مردان کافی نیست، زیرا مردان

خود نیز برابر نیستند. تا زمانی که ما در یک ۴۳ جامعه طبقاتی زندگی می کنیم، برخی از زنان بدون هیچ بیم و وا همه ای قادر خواهند بود از وضعیت بهبود یافته ی خود برای استثمار و سرکوب دیگران و بویژه زنان استفاده کنند. البته در مقام مقایسه با مردان، ما هنوز حتی در سطح جهانی تعداد کمتری زن سیاستمدار، کارفرما و مدیر داریم. اما آیا تعداد بیشتری از این زنان، آن چیزی است که نیاز داریم؟ آیا زنان در نقش صاحبان سرمایه و یا جزء هیئت مدیره کمپانی با یک زن کارگر می توانند از یک حقوق برابر برخوردار باشند؟ قطعاً نه، زن کارگر بوسیله زن سرمایه دار همان اندازه استثمار میشود که بوسیله مرد سرمایه دار. اینجا مسئله جنسیت نیست که زن کارگر را به بردگی و انقیاد می کشاند بلکه مسئله کاملاً طبقاتی است که شما به عنوان یک زن به چه طبقه ای تعلق داری. به عنوان مثال (مارگارت تاچر) یکی از طراحان و اجراکننده طرح نئولیبرالیسم و از نماینده گان واقعی بورژوازی بود که بالاترین خدمت را به بورژوازی جهانی نمود و بیشترین ضربه را به طبقه کارگری جهانی وارد ساخت. بهمین دلیل زنان بخشی از طبقات مختلف جامعه بشری هستند، اگرچه در همه حال همه زنان از ستم جنسیتی برخوردارند، اما هم زنان ثروتمند و صاحب قدرت وجود دارند که استثمار می کنند و به طبقات دارا متعلق دارند و هم زنان کارگری، که استثمار میشوند و جامعه را بر دوش خود حمل می نمایند و ثروت می آفرینند.

اکثریت عظیمی از زنان طبقه کارگر، امروزه خود کارگر هستند؛ اما در رابطه با کار تفاوت هایی بین کار زنان و مردان کارگر وجود دارد، که بر تجارب، هشیاری و بر مبارزات آنها تاثیر می گذارد. از جمله: کارگران نیمه وقت، مقاطعه کار، مشاغل کم مهارت و کارگاههای تولیدی زیر ۱۰ نفر، بیشتر به زنان اختصاص دارند و دستمزدی کمتری از مردان می گیرند و از بیمه، مزایای کاری و امنیت شغلی برخوردار نیستند. حتی در بسیاری از مراکز تولیدی که مردان و زنان کارگر کار مشابه هم انجام میدهند، در این مراکز هم دستمزد کارگران زن از کارگران مرد بمراتب کمتر است. برای خاتمه دادن به این وضعیت که شایسته بشری نیست مبارزه همه جانبه ای را می طلبد.

برای مارکسیستها، مبارزه طبقاتی تنها راه تغییر جهان، خلاصی از طبقات حاکم کنونی، و ایجاد جامعه ای است که توسط کارگران و برای مردم کارگر بر پا و اداره میشود. جامعه ای که در آن انسان حاکم بر سرنوشت خود است و با فقر فلاکت و سرکوب روبرو نیست، و با اتکاء بر توانائی های خود در سازندگی جامعه مشارکت می نماید. زنان باید

اجتماعی- طبقاتی بررسی می کنیم و آن را جدا از ۴۴ مبارزه طبقاتی نمی دانیم. جنبش سوسیالیستی زنان باید به خودی خود یک جنبش توده ای و بخشی از جنبشهای توده ای باشد، و نه فقط مختص به زنان کارگر؛ جنبش همه استثمار و سرکوب شوندگان، همه قربانیان سرمایه داری. از دیگر وظائف سوسیالیستهای جنبش زنان برقراری و تقویت پیوندهایی بین جنبش زنان در منطقه و جنبش جهانی زنان می باشد، همچنین دخالت موثر مارکسیستها در مباحث نظری جنبش زنان احیای سنتهای رادیکال مبارزاتی زنان و حمایت و تقویت آنها تشکیل و تقویت محافل سوسیالیست زنان و نزدیک کردن نگرش و عمل آنها به همدیگر به منظور یک جبهه سوسیالیستی زنان، چارچوب عمل و استراتژی ما سوسیالیستها را در قبال جنبش زنان تشکیل میدهد. البته از نظر تاریخی انقلاب کارگری اکتبر در سال ۱۹۱۷ این امر سازماندهی زنان را متحقق نمود. زنان کارگر رل مهمی را در انقلاب ۱۹۱۷ بازی کردند؛ در حالیکه فمینیستهای اشراف و طبقه متوسط در واقع علیه انقلاب بودند، بخصوص علیه انقلاب کارگری اکتبر.

طولی نکشید که حکومت شورایی تازه متولد شده در اکتبر ۱۹۱۷ قدمهایی را در راه رهایی قانونی زنان برداشت. طلاق، سقط جنین، و تسلط کلیسای ارتودوکس بر ازدواج شکسته شد؛ و دولت در مقابل رفاه مادران و فرزندان مسئولیت پذیرفت. اما بلشویکها می دانستند، که رهایی قانونی فقط اولین قدم برای آزادی واقعی زنان است. بدون تغییر در شرایط اجتماعی - اقتصادی زنان نمی توانستند به آزادی ای که حتی قانون به آنها قول می داد، دست یابند. این سنت سوسیالیسم انقلابی است، که آزادی زن را با قدرت کارگری همراه می کند. و تضمین کننده تغییرات بنیادی است، اما تغییرات کامل نمی شوند، تا زمانی که جهانی که در آن زندگی می کنیم، تغییر کند؛ تا زمانی که جامعه برای نیازهای بشریت سازمان دهی شود و نه برای سود. و این تغییر، تنها از طریق یک انقلاب سوسیالیستی میسر است.

و در برهه ایی از تاریخ هستیم که هیچ مبارزه سیاسی اجتماعی در هیچ نقطه ایی از جهان بدون سازماندهی شدن نیمی از جمعیت مبارزان و معترضان در آن عرصه که رادیکالترین و پی گیرترین بخش آن یعنی زنان، به پیروزی نخواهد رسید. کمونیستها باید بر اساس مسئولیت سنگینی که بر دوش دارند و بر اساس وظیفه تاریخی اشان بیشتر از هر زمان دیگری در جنبش رهایی زنان دخالتگر باشند و رسالتشان را در قبال این جنبش به انجام برسانند.

مارچ ۲۰۱۴

بخشی از این مبارزه باشند. رهایی زنان برای تحقق اهداف این مبارزه حیاتی است. زنان نمی توانند در انتظار بمانند، تا پس از انقلاب سوسیالیستی به گونه ای آزاد شوند. افزون بر این، مبارزه برای سوسیالیسم نمی تواند به تاخیر بیافتد، تا باور کهنه همگی کارگران در مورد جایگاه زنان تغییر یابد. باورها در حین مبارزه شروع به تغییر می کنند. جدا نمودن مبارزه علیه ستم بر زنان بدون در نظر گرفتن محو استثمار زنان و برقراری کامل سوسیالیسم خطایی است که به اندازه جدایی مبارزه با استثمار زنان به سرنگونی جمهوری اسلامی نادرست است. این وعده گرایی سوسیالیستی و سرنگونی طلبی انتزاعی جریانات چپگیر کارگری هر دو آفتی هستند که جنبش زنان و جنبشهای اجتماعی را بکلی بی محتوا می کنند. مبارزه با ستم و استثمار زنان جزء پایه ایی برنامه و مبارزه کمونیستها در چهارچوب مبارزه برای سوسیالیسم است. بدون رهایی زنان سوسیالیسم ممکن نیست و بدون سوسیالیسم رهایی زنان.

سوسیالیستها از جنبش زنان بمثابه یک جنبش اجتماعی- سیاسی حمایت می کنند و با پیگیری استراتژیکی در آن و در اتحاد با سایر جنبشها خواهان تغییر بنیادی در مناسبات اجتماعی- سیاسی - اقتصادی و فرهنگی به پیشروی آن یاری می رسانند. کمونیستها جنبش زنان را یک جنبش اجتماعی - سیاسی می بینند و جنبش زنان را جنبشی انترناسیونالیستی ارزیابی می کنند و ضمن پافشاری بر ضرورت استراتژی جنبش زنان که فقط با اتحاد این جنبش با سایر جنبشهای اجتماعی با در محور بودن جنبش کارگری امکانپذیر است بر استقلال جنبش زنان تاکید می ورزند. تحقق استراتژی و رهایی واقعی زنان امکان پذیر نیست، مگر از طریق کمونیسم. کمونیستها باید بر ارتباط گسست ناپذیر بین شرایط انسانی - اجتماعی زنان و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید پای بفشارند، تنها از این طریق است که مرز واقعی و قوی بین جنبش بورژوایی زنان و بر علیه آن کشیده میشود.

سنت مارکسیستی ضرورت استقلال را در برپائی تشکلهای مستقل زنان و لزوم پرداختن جدی به کار توده ای را در آموزش و سازماندهی زنان کارگر و فرودست می داند، همینطور تقویت شبکه های محلی زنان و تبدیل و اتصال آن به یک شبکه سراسری مبارزاتی کارگران در سطح وسیعتر بویژه در محلات کارگری را مبنای سازماندهی زنان تلقی نموده و از رفرمهای انقلابی که مبارزات زنان را قدمها به جلو سوق میدهد حمایت می نماید. ما فعالین سوسیالیست مسائل زنان را به مثابه بخشی از مسائل

اما برای خیلی از زنان این شروع کافی نیست. هر کس باور نکند که همه مردان دشمن اند و همه زنان به یک اندازه باید رنج ببرند، میتواند به یک سنت سیاسی دیگری رویکرد داشته باشد، سنتی که زنان و مردان را علیه یکدیگر قرار خواهد داد، بلکه از این نقطه نظر حرکت میکند که اکثر زنان و مردان تمایل واحدی جهت تغییر بنیادی این جهان دارند

این یک سنت سوسیالیستی است و نظرگاهش به بررسی ریشه ای ستم بر زنان بر می گردد و به ما میگوید که برای جامعه ای بهتر چگونه می بایست مبارزه کرد. ما بر این باور نیستیم که جایگاه زنان در جامعه امری طبیعی و یا غیرقابل تغییر است. برای رفع ستم بر زنان، مبارزات متنوع ما به قرن نوزدهم و سنت سوسیالیستی برمیگردد. بعنوان مثال، کلارا زتکین این زن آلمانی سوسیالیست انقلابی بطور مفصل در مورد آزادی زن نوشته است. او یکی از آن کسانی بود که در سال هزار و نهصد و ده در دومین انترناسیونال سوسیالیستی به خاطر مبارزات کارگران پارچه بافی نیویورک، که برای حق رای زنان و شرایط بهتر کار تظاهرات کرده بودند، توانستند روز جهانی زن را به تصویب برسانند

کارگران زن پارچه بافی نیویورک نیز به همین سنت تعلق دارند، زیرا از همان لحظه ای که زنان کارگر نیروی کار خود را می فروشند، برای شرایط بهتر، برابری و حقوق خود نیز مبارزه میکنند. این مبارزات تا امروز نیز ادامه دارد: اعتصاب وسیع زنان در انگلستان در سال دوهزار و شش علیه رفرم قانون بازنشستگی صورت گرفت. شما همه بخشی از تاریخ الهام بخش زنان و مردانی هستید که برای حقوق زنان، برابری دستمزد، آموزش و پرورش و حق سقط جنین و همچنین بیشتر برای جامعه ای که تمام انسانها آزاده باشند مبارزه کرده اید. و این جوایی سوسیالیستی است که ما چگونه برای آزادی زنان میتوانیم مبارزه کنیم.

(1) Ariel Levy, *Female Chauvinist Pigs*, Pocker Book 2006

آیا مارکسیسم می تواند ستم بر زنان را توضیح دهد؟ تئوریهایی که منشأ ستم بر زنان را با منشاء طبیعی تفاوت جنسیتی توضیح می دهند، اغلب چیزی نیست جز اینکه رازگونه بگویند "زنان از سیاره ونوس و مردان از سیاره مارس" آمده اند. کتابی تحت همین عنوان حدود ده سال پیش منتشر شد و پر فروش بود، پیغامش این بود که: مردان و زنان می توانند با هم کنار بیایند، اگر تصور کنند که از دو کره ای متفاوت می آیند. این اثر در مورد مسئله جنسیت از

اینجا حرکت می کند که تفاوت های رفتاری بین زنان ۴۶ و مردان همزاد تولدشان است و اینکه:

- زنان غمخوار و با ملاحظه هستند، قابلیت همکاری دارند، احساساتی هستند مردان مهاجم، رقابت جو و منطقی هستند

اینکه این خصوصیات در ساختار بیولوژیکی برای همیشه و در تمام زمان در ما قرار دارند. به همین دلیل ما نقشهای متفاوتی در جامعه ایفا میکنیم و این موقعیت زیر بودن در واقع نمایانگر غیرقابل تغییر طبیعت است. در کتاب دیگری درباره فمینیسم حتی تلاش می شود، جنگ با عراق را به علت وجود صفت ویژه که توسط تستو سترون (هورمون) تهاجم در مردان است توضیح دهد. حمله ی 11 سپتامبر، بمباران افغانستان، حمله به عراق و "جنگ علیه تروریسم" و درگیریهای خشونت بار دائمی بین ارتش اسرائیل و حملات انتحاری، همگی سر چشمه در زور و در رژیمهای تهاجمی مردسالانه دارند. این دلیلی سطحی است هنگامی که درباره جنگ توضیح می دهید. اما چرا این واقعیتها حقیقت پیدا نمی کنند زمانی که جنگ و سربازی برای مردان طبیعی است، چرا رژیمها مردان را از لحاظ روحی برای یک نبرد تمرین میدهند و او را در یک دوره خشن می کشند؟ چرا سربازان در مواقع جنگ دچار ناملایمتهای شدید روحی می شوند و حتی خودکشی می کنند؟ این ادعا، که تحمل تهاجم و جنگ برای مردان جوان ساده است یک توهین است و باعث می شود که جنگ طالبان بدون مجازات بماند. راجع به گوندولیزار ایس وزیر خارجه جورج بوش چه می گوئید اگر دلیل بیولوژیکی تعیین کننده و جنسیت را نماینده گی میکند؟ می گویند زنان بطور طبیعی مهربان و خوش قلب هستند. خشونت در مدارس نشان داده است، بعنوان مثال، دختران بیش از پسران به همکلاسی های خود فشار وارد می کنند. ارقام در مورد بدرفتاری با کودکان واضح نشان می دهد که مادران به همان اندازه بدرفتاری و بی توجهی به کودکانشان می کنند که مردان نسبت به خانواده دارند. این تصویر نارسا و ناکافی است. اینها برپایه ی لحظه استوار است و نگاهش به نظرات رایج و غالب و ساختار کاپیتالیسم می باشد که گویا بدون زمان است و خصوصیات انسانها غیرقابل تغییر هستند. زمان آنست که بدانیم، چگونه نظرات درباره زنان و مردان بعنوان نرم [ساختار] "عقل سالم انسانی" در جامعه ی امروز گردیده است، حتی در نزد کسانی که خواهان این هستند، سیستم موجود را می بایست پشت سر گذارند. سوسیالیستها کاملاً نقطه شروع دیگری دارند. ما معتقد نیستیم که این در "طبیعت انسانی" قرار دارد و زن در جوامع جهانی باید

که تجارب آنان نیز تحت ستم بودن را بیان می کند. زنان طبقات بالا نیز مورد تحقیر و تمسخر قرار می گیرند، زمانی که به عنوان یک جایزه برای مرد ثروتمند برخورد می شود: بانوان زیبا با آخرین مد لباس ها و با جواهرات آویخته به مرد ثروتمندی چسبیده اند و با اتومبیل های لوکس و با شکوه حرکت می کنند. اگر چه این امر مسجل است که تمامی زنان اقشار جامعه می توانند تحت ستم باشند، بدین معنی نیست که تجارب زنان از این ستم یکسان است؟ تجربه یک زن که جایزه (مرد) است و زنی که در مرکز تلفن (کال سنتر) همراه سه فرزندش در یک آپارتمان دو اطاقه است تفاوت بسیاری با هم دارند. برپایه ای استثمران زنان طبقه کارگر زندان ستم آنان بسیار تنگ تر است. زنان طبقات بالا، به علت موقعیت طبقاتی خویش امکان عملی از سرگذراندن مشکلات را که جنسیت اعمال می شود دارند. آنان آزادی اقتصادی غیر وابسته را دارند، از این رابطه بیرون بیایند، برای تربیت فرزندان پول پرداخت کنند، مرتباً به مرخصی بروند، درخانه های مناسب زندگی کنند، نباید شخصاً پخت و پز کنند. این مزیت ها بطور واضحی ساده کننده مشکلات و درمقابل با اکثریت زنان که بار طاقت فرسا زندگی روزمره را بر دوش دارند هستند. بنابراین ما نمی توانیم ستم را به عنوان یک پدیده موازی با استثمار که هم زمان جریان دارد به یک میزان برخورد کنیم. ستم بطور اجتناب ناپذیر با مناسبات طبقاتی ربط دارد. بعضی مواقع تفاوت فاحش زندگی زنان را انکار کردن، ستم بر آنان را پذیرفتن، بدون اثر تعلقات طبقاتی، بی آزار کردن و اثرگذاری بر این است که مبارزه علیه ستم چگونه باید جریان یابد. زنان اقشار بالا علاقمند به حفظ موقعیت خویش هستند. آنان ممکن است از ستم رنج ببرند، ولی همزمان از موقعیت غیرفعال و جدایی طبقه کارگر، که در آن زنان کارگر دستمزد ناچیز را باید بپذیرند سود می برند و بنابراین زنان اقشار بالا بخشی از مبارزه علیه سیستم نیستند. یک توضیح مارکسیستی ستم زنان با این واقعیت شروع می شود که، هیچ چیز "طبیعی" وجود ندارد، نه در ارتباط با شیوه زندگی امروز ما، و نه آن چیزی را که درباره جهان می اندیشیم. و در قیاس با تاریخ بشریت، جوامع طبقاتی در کاپیتالیسم مدرن شکل سازماندهی بسیار جدید و جوان است. در اغلب زمانها در جوامع ما نه انشقاق طبقاتی وجود داشته و نه ستم بر زنان. در بخش بعدی می خواهم نشان دهم، که چگونه با پذیرش جامعه طبقاتی ستم بر زنان رشد یافته و نظرات در مورد جهان بطور عمومی و در مورد زنان بطور ویژه نتیجه متفاوت اشکال مختلف جامعه

شهروند درجه دوم باشند. درست برعکس، برای زنان و مردان سوسیالیست، آزادی زنان هسته اصلی دیدگاه ما در جامعه دیگری است. در هر جامعه ای زنان مورد تحقیر قرار گیرند، جامعه سوسیالیستی نخواهد بود، و ما هنوز به آنجا نرسیده ایم به همین راحتی و ساده گی. اضافه بر این ما را اغلب متهم می کنند که مارکسیسم، اقتصادی است، مارکسیسم فقط به مسائل اقتصادی، استثمار، دستمزدها می پردازد، نه توجهی به زنان تحت ستم داشته و نه در این موقعیت هست که این مسئله را توضیح دهد. مدعی هستند که ستم بر زنان "خارج از سیستم های اقتصادی" هستند و لذا نمی توان آنرا با تحلیل و تجزیه کاپیتالیسم توضیح داد. بنابراین، آیا می توان بر اساس این تئوری که ستم را یک مقوله ی فرا طبقاتی می داند حرکت کرد و انشقاق طبقاتی موجود درون جامعه را توضیح داد؟ جواب این است که مارکسیسم مجموعه ای از ایده ها نیست، تصویری که برخی ارائه می دهند. در واقع این خود مارکس است که مقوله ی "اقتصاد سیاسی" را بکار می گیرد، دقیقاً به این علت که نظراتش محدود به اقتصاد نبوده و اقتصاد را وجهی می بیند تا بتوان روشن و قابل فهم شود. طبیعی است که نمی توان ستم را به طبقه تقلیل داد. تمام زنان در این جامعه در شکل های مختلفی از ستم رنج می برند. فقط نگاه کنید به زنان با حقوق های بسیار بالا در حوالی بانکها که همکاران مرد با آنان چگونه برخورد می کنند. بارها در نشریات آمده است که دادگاهی علیه رئیس مربوط و یا مردان همکار به علت آزار و تحقیر جنسی تشکیل گردیده است. یک مورد در "بانک سرمایه گذاری درسد نردرنیویورک" که شش زن از کارکنان بانک به دادگاه شکایت نمودند و محکوم به پرداخت یک میلیون و یکصد هزار یورو شدند. با توجه به سابقه کاری زیاد، اما به عنوان انسان درجه دو با آنها رفتار شد. کاترین اسمیت از دفتر لندن بانک "دکو" می گوید به او "پاملا اندرسن بخش معاملات بورس" لقب داده بودند. و دیگری تعریف می کند در پایان یک معامله برای جشن و صرف غذا، او را مجبور به ترک محل کردند تا همکاران مردش بتوانند به کلپ استریپتیز بروند، و دیگری می گوید که همکاران مرد اظهار نموده اند: زنان به خاطر "جذابیت" استخدام می شوند. اضافه بر این برخوردها زنان را هنگام ارتقاء شغلی در نظر نمی گیرند و از امتیازهای کمتری در مقام پست مساوی با مردان برخوردارند. شاید سخت باشد که با زنانی که حقوق شش رقمی دریافت می کنند و بر این مبنی سبک خاص خویش را دارند همدردی داشت و اما واقعیت این است

می رود تا نفوذ دائمی خویش را در جامعه حفظ کرده و بهره ببرد. بیان اینکه جهان مادی تعیین کننده همه چیز است، مارکس این نظر را که گسترش بسیار یافته، بطور شدید رد میکند و میگوید که کارگران باید نظام سرمایه داری را سرنگون کرده و خود را از مذهب و خرافات رها نمایند. این تصور عقب مانده که فکر کردن زندگی انسان را تعیین میکند، همانند گذشته در جامعه به شکل وسیعی موجود است. کمیسیون تحقیق برای زنان و کار که از طرف دولت انگلیس در سال 2006 جهت بررسی تفاوت دستمزد بین زنان و مردان تشکیل شد، به این نتیجه رسید که، افق دختران باید گسترش و انتظار ایشان باید افزایش یابد. البته در این تحقیق روشن نکرده اند که جدا از اینکه توقعات هر چه باشند، زنان شاغل در حلقه ی اول و بطور مشخص، چگونه باید بر امر مراقبت از کودکان غلبه کنند. کارل مارکس چنین ارزیابیها را مورد تمسخر قرار میدهد و آنرا " ایده آلیسم " می نامد، و در این باره میگوید: که مشکل غریق با رجعت دادن وی به ترس از غرق شدن حل نمی شود. " یک مرد شجاع فقط یکبار متوهم میشود، انسانها فقط در آب غرق میشوند، زیرا شیفته وار در مورد سنگینی وزن فکر می کنند. این تصور را بخود راه میدهند همانگونه که یک خرافات گرا، یک مذهبی برای خویش در تصورش توضیح میدهد، گوئی که آنان بی نیاز از درک خطر آب هستند)"

بنا بر این زندگی مادی ما در اولین مکان جای دارد. نوزادان احساس نمیکند که "مونت " هستند و یا " مذکر"، و یا چه رنگی برای آنان مناسب است. نمایشگاه های مد، تاریخش به اواسط قرن بیستم بر میگردد. در جون 1918 نشریه ی " لیدیز هوم ژورنال " به مادران در ارتباط لباسهای کودکانشان این توصیه رامیکند که: " نظرات زیادی در این مورد وجود دارد اما بطور عمومی و قاعده ای که مورد پذیرش قرار گرفته اینست که: رنگ صورتی برای پسران و رنگ آبی برای دختران. [مترجم: این دو رنگ در زمانهای متفاوت و در کشورهای مختلف جا بجا شده اند.] زیرا رنگ صورتی رنگی قاطع و قوی تر است و بهمین دلیل برای پسران نوزاد مناسب است، و رنگ آبی، رنگی ملیح و دلپذیر و ظریف است و بصورت دختران نوزاد میآید ". یک کودک نوزاد هیچگونه تصویری از مقام قدرت و یا از یک گیره مو رنگی ندارد، هیچ انتظاری از زندگی آینده ندارد. اولین تجربه با جهان واقعی موجود و شیوه های رفتاری معمول آن، آگاهی ما را از بدو تولد شکل میدهد و رفتار با دختران و پسران از همین لحظه

هستند. و از آن آغاز موفقیت آمیز مبارزه جهت یک جامعه ی بدون ستم ضروری شده است .
ایده ها از آسمان نمیافتند، هیچ چیز به ما وحی نمی شود. امروزه نظرات زیادی در مورد جنسیت زنان وجود دارد. زنان را بر اساس شکل ظاهریشان قضاوت میکنند و زنان را بعنوان " دختر " تحقیر میکنند. در سال 2005 لارنس اچ سامر که در آن زمان رئیس هاروارد، یکی از دانشگاه های معتبر آمریکای شمالی بود، در رابطه با اینکه چرا تعداد کمی از زنان در مقامات علمی دانشگاه بودند بر این نظر است که " زنان بخویش اعتماد ندارند ". این اظهار نظر باعث شد وی، پیش از اقتضای زمان بعنوان اولین رئیس دانشگاه استعفاء دهد و این در تاریخ 371 ساله دانشگاه ثبت شود. نظریات متعارف در ارتباط با رفتار مردان و زنان از رفتاری دورویه (شخصیت دوگانه) نشأت میگیرد. اگر مرد مسنی پدر شود یک موضوع جالب و خوش آیند است، ولی به یک زن پر خاش میشود زیرا او به دلیل خود خواهی، رفتاری غیر طبیعی انجام داده است. زمانی که خانم 62 ساله انگلیسی دکتر راشبروک، از طریق تلقیح مصنوعی باردار میشود برخورد پزشک خود را برخوردی میداند که جامعه در مورد جنسیت پذیرفته است. پزشک وی، " دکتر سورینو آنتینوری " بیان کرده بود که: " من اینکار را کردم زیرا خانم را شبروک " لاگراندام، دارای موی طلائی و در شرایط خوبی بود، او تمامی شرایط باردار شدن را دارا بود ". او مورد سؤال قرار نگرفت که اگر این خانم رنگ موهای خود را طلائی نکرده بود، آیا باز هم حاضر به چنین کاری بود. روزانه ما مثالهای جدیدی از نظرات جنسیتی را مشاهده میکنیم، اما زمانی که ما اعلام میکنیم که این نظرات انعکاس جامعه ی نابرابر ماست، و نه ریشه های آن، دلائل چیست؟ این بدان معنا نیست که ما، مادی گرا (ماتریالیست) هستیم و به این علت فکر میکنیم که در این جهان مادی متولد شده ایم، که ساختار و سازمان اجتماعی خود را دارد، و خود باعث ایجاد نظرگاه ها در ذهن ما میگردد. همین امر است که نقل قولی از کارل مارکس بسیار تکرار می شود که: " ذهنیت زندگی را نمیسازد، بلکه این زنده گی است که ذهنیت را میسازد ". این بدان معنا نیست که نظرات برای سوسیالیستها مهم نیست. درست برعکس، ما باید با تمامی نظرات ناشی از تعصب که در مورد جنسیت، برتری نژادی و یا همجنسگراستیزی وجود دارد بطور قاطع مخالفت ورزیم. ما معتقد نیستیم که این کافی است، بلکه ما باید علیه نظامی (سیستم) مبارزه کنیم که این نظرات در آن پیش

آغاز میشود.

یک آزمایش معمولی برای نشان دادن اینکه با کودکان مذکر و مونث بشکل بسیار متفاوتی رفتار میشود بدین نحو بود که یک نوزاد دختر از یک گروه مورد آزمایش و یک نوزاد پسر از گروه دیگر را در اختیار فرد شرکت کننده در این آزمایش قرار میدادند. " اگر شرکت کننده فکر میکرد که این نوزاد پسر است، از میان اسباب بازیهای که آنجا بود، یک چکش و یا توپ زنگوله دار به نوزاد میداد و اگر فکر میکرد که نوزاد دختر است یک عروسک به او میداد. نوزاد پسر را بر روی دستشان بالا و پائین (الاکلنگ) میکردند و اگر فکر میکردند نوزاد دختر است با نرمش و ملایمتی خاص او را ناز میکردند."

لازم نیست نشریات علمی را ورق بزیم که مثالهایی را پیدا کنیم تا ببینیم که تفاوت جنسیتی گذاردن میان نوزادان مونث و مذکر امر عادی شده و آنرا گسترش میدهند. کافی است که شما به فروشگاههای که اسباب بازی کودکان میفروشد بروید. بعنوان مثال، صاحب فروشگاه در یک وبسایت اینترنتی این توصیه را میکند: " پسرچه ها قاعدتا از نظر جسمی فعالتر از دخترچه ها هستند، به این علت پسران اسباب بازیهای فعال و پر سر و صدا را دوست دارند در حالی که دختران، اسباب بازیهای با اشکال منفعل را برای بازی انتخاب میکنند."

با این مثالها نمیخواهم بگویم که دختران و پسران یگانه هستند، واضح است که چنین نیست: آنان دارای هیكلی متفاوت هستند، هورمونهای متفاوتی دارند، ظاهری متفاوت دارند، ولی اینکه آنان چگونه ارزش گذاری میشوند، البته به جامعه مربوط میشود. تستوسترون (هورمون مردانه) درون بدن را نباید قطعاً با تهاجم یکی دانست؛ تستوسترون میتواند باعث ایجاد خلاقیت و ابتکار نیز باشد. حتی اگر کودکانی در خانواده ای زندگی کنند که برخورد و رفتار والدین آگاهانه نسبت به هر دو جنسیت مساوی باشد، کودکان در یک خلاء زندگی نمیکند. در دنیای خارج به شکل فزاینده ای میتوان دید که اسباب بازی خنثی (که هم برای دختران و هم برای پسران باشد) و پوشاک بسیار کم یافت میشود. اگر پسران با اسباب بازیهای زمخت خود را سرگرم میکنند، درحالیکه دختران میهمان بازی میکنند، نمیتوان این رفتارها را بدون زمان و مکان و از روی حسهای متفاوت توضیح داد، بلکه ما باید درک کنیم که انتظارات جامعه - اغلب ناخودآگاه - نقش بازی میکند.

انسانها بر خلاف حیوانات کمتر عکس العمل غریزی و ژنتیکی نشان می دهند. از آنجائیکه ما بخشی از طبیعت هستیم و زندگی میکنیم، نفس میکشیم و میمیریم، چیزی که

۴۹ ما را از سایر موجودات زنده متمایز میکند، قابلیت آگاهانه ی عکس العمل فکری ما است. حتی وجوه پایه ای و اساسی موجودیت ما، یعنی نیازمان به حفاظت، غذا و آب، هم حسی نیست. ما از پوست و پرحیوانات پوشیده نیستیم، اما میتوانیم در مکانهای متفاوتی از - آنتارکتس تا آمازون - زندگی کنیم. اگر این کار عملی نباشد ما با یک برنامه ریزی آنرا ممکن میکنیم. انسانها در تمامی کره زمین زندگی کرده اند و نوع رسیدن به نیازهای اولیه ی شان بطور کلی با هزاران سال پیش تغییر یافته است. انسانها در غارهای یخی اسکیموئی، در آسمانخراشها، غارها و سفینه های فضائی زندگی کرده اند؛ همین را می توان در مورد ساختار زندگی پرنده گان یا خرسها که در مکانهای معینی میتوانند زندگی کنند بیان کرد، زیرا هزاران سال است که شیوه زنده گی آنان تغییری نکرده است. بنابراین اگر عملکرد آگاهانه انسانها با محیط زیست همسوئی نماید، فقط طبیعت را تغییر نمیدهد، بلکه خود نیز در این روند (پروسه) همراه با آن تغییر خواهد کرد. تغییرات دائمی و بیشمار شیوه کار ما برای سازمان جامعه و تصورات ما امری طبیعی است و " عقل سالم انسانی " نیز همراه با آن تغییر خواهد کرد. در جامعه طبقاتی که اقلیتی قدرت را در دست دارد، نظراتی را که بر این باور است که این جامعه غیر قابل تغییر است را، طبقه حاکم گسترش میدهد. زیرا این طبقه بیش از هر طبقه دیگری از نگهداری این چنین جامعه ای سود می برد. مارکس میگوید " نظرات حاکم در هر زمان در یک جامعه، نظرات طبقه حاکم است ". با این جمله میخواست بگوید که، طبقه حاکم تمامی ابزار باز تولید این نظرات را در اختیار دارد، که امروزه شامل تلویزیونها - بنگاه های انتشاراتی روزنامه ها - شرکتهای فیلم سازی سینما و یا فرستنده های رادیویی میباشند و هر روز ما را در میان اطلاعات غرق میکنند، و بخشی از آنها بطور واضحی برای اثرگذاری بر روی افکار و رفتارمان تنظیم میشوند. آیا این بدان معنا است که ما مانند یک بشکه خالی هستیم و تمام اشغالها و چیزهایی که " نظرات حاکم " بخورد ما میدهند در خود جذب کنیم؟ یا سوسیالیستها بر این باورند که جامعه ی نابرابر کنونی ایستا است، تازمانی که جامعه سرنگون شود؟ خب، یک جامعه ی طبقاتی ایستا و با ثبات نیست و هیچگاه نبوده است. نظرات یا شکل کنترل میتواند پذیرفته شود، اما در عین حال میتوان آنرا رد کرد. نظراتی را که مورد تائید نسلهای پیشین بوده است، میتواند توسط نسل بعدی پذیرفته نشود

دین خاطر مارکس هم مینویسد: " تاریخ تمامی جوامع

در مفهوم مارکسیستی طبقه فقط بر اساس ثروت و یا ۵

اینکه انسانها در مورد موقعیت شغلی چگونه نگاه می کنند، تعریف نمی شود. طبقه یک قفسه و یا کتو نیست که ما، آنرا پرکنیم، ارقام آماری نیست، بلکه روابط عینی سیستم در جامعه است که: تو استثمار می کنی یا استثمار می شوی، تو کنترل داری یا نداری، تو از کار دیگران زندگی می کنی و یا نیروی کارت را می فروشی تا زنده بمانی. علامت ظاهری برای طبقه، منطبق (دیالکتیک) تو و یا مدت زندگی تو، همه اینها روابط زندگی بنیادین هستند، اما همه اینها نیز تغییر پایه ای می کنند. امروزه کارگران می خواهند لباسهای مدل دار بپوشند، در رستوران غذا بخورند یا برای مرخصی به خارج از کشور بروند. پنجاه سال پیش این طرز زندگی متعلق به اشخاص مشخص والیت جامعه بود. تمامی این تغییرات سطحی هستند و رابطه پایه ای کماکان در جای خود می باشد. یک اقلیت کوچک همگان را استثمار می کند، این کارگران زن و مرد هستند که مولدند، بدون آنها هیچ قطاری، اتوبوسی و مترویی حرکت نخواهند کرد، بناها ساخته و خیابانها تعمیر نمی شوند، بیماران تحت مراقبت نیستند و کودکان آموزش نخواهند دید.

در حله اول برای سوسیالیستها، طبقه کارگر تنها و تنها نیروی کار جامعه هستند. اولاً آنها بالقوه دارای قدرت اقتصادی بزرگی هستند. چرخ گردش جامعه از حرکت باز می ماند اگر زنان و مردان کارگر کار نکنند. در مقابل، مدیر شرکت بین المللی ریچارد برانسون، اگر یکسال به مرخصی برود کسی متوجه غیابش نخواهد شد. دوما اینکه طبقه کارگر یک نیروی جمعی است. سرمایه داری از طریق سیاست نژادپرستانه و جنسیتی بین ما شکاف ایجاد می کند، و همزمان برای استثمار بهتر ما را رهبری می کند. زنان و مردان کارگر برای تولید روزانه در کارخانه های بزرگ باید با یکدیگر مشارکت کنند، این بدان معنا است که کارگران مجبورند که مانع این شکافها شوند، باید قویتر متحد و رشد کنند. هیچ بخشی از جامعه دارای چنین منشائی نیستند. سوسیالیستها طبقه کارگر را که در اینجا و اکنون فقط کار می کنند و متهم به مهربان و لیبرال بودن هستند، باعث تغییر بنیادی نمی دانند بلکه تاریخ نشان میدهد که فشارهای موجود در جامعه بر آنان علت یکی شدن و ایجاد شرائط تغییر بنیادی می دانند. زنان نیمی از کل نیروی کار را تشکیل میدهند. اکثریت آنان (هفتاد درصد) شاغل بکارند و مادران نیز (شصت و هشت درصد) شاغل هستند. آیا این باری اضافه بر زنان نیست؟ چرا، اما تفاوت تعیین کننده در این است که نقش آنان در اجتماع کارگری جدا از تک تک جان کندن هایشان در خانه، به درون جامعه

سرمایه داری، که یک اقلیت کوچکی تلاش میکند که کنترل خود را بر اکثریت عظیم جامعه اعمال نماید، به یک تنش دائمی در تمامی سطوح جامعه تبدیل شده و باعث بروز مقاومت ها به اشکال مختلف منجمله اعتصاب و اعتراض خواهد شد و یا به یک سرخوردگی آشکار و یا به یک خشم نهفته تبدیل خواهد شد. در بریتانیای کبیر ما را به زور اسلحه از خواب بیدار نمیکنند تا سرکار رویم: ما این کار را آزادانه انجام میدهم، ما این را متحمل میشویم که در ترامواهای مملو از انسانها بایستیم. ما خرید میکنیم، ما برای امتحانات مثل خردس میخوانیم، در فرکر کودکانمان هستیم، برای معالجه در بیمارستان منتظر میمانیم. در تمامی این مدت گویا آلترناتیو دیگری وجود ندارد. اما اگر بخشهایی از طبقه کارگر به این جنبه از شرایط موجود برخیزند، بعنوان مثال تقاضای اضافه دستمزد، مقاومت علیه بستن بیمارستانها بکنند، انسانهای دیگر، انبوهی از چیزها را زیر سؤال خواهند برد، حتی چیزهایی که پیش از این پذیرفته شده بود. این کار امکان پذیر است، از قدرت مدیا (تلویزیون - رادیو- روزنامه) و دولت تا موضعگیری در مقابل کارگران همکار. سوسیالیستها نمیخواهند منتظر بمانند و نظاره کنند، تا اینکه نظرات حاکم در جامعه به سمت ما تکامل نماید. زنان و مردان بیش از فقط یک شئی منفعل تاریخ هستند. به همین خاطر ما بخش فعالین کمپین اعتراضی علیه ستم هستیم، یک وظیفه مهم سوسیالیستها اینست که، پیش قضاوتهای منفی از هر نوع آنرا طرد کنیم. آنها میان ما شکاف می اندازد، آنها ما را ضعیف میکند، و ما را تا بدانجا میرساند که تقصیر هر آنچه را که در جهان برخلاف ما عمل میکند را به گردن دیگران بیاندازیم، به جای اینکه دشمن را معرفی کنیم.

زنان و طبقه:

رای چه نوعی از تساوی مبارزه می کنیم؟ تساوی با چه کسی؟ تفاوت بزرگی میان رسیدن به تساوی با یک مرد، که مدیر یک موسسه (کنسرن) بین المللی است و مردی که در بخش پذیرش و اطلاعات ورودی یک بیمارستان است وجود دارد. هر مبارزه ایی که فقط برای تساوی بین مرد و زن صورت پذیرد، انشفاق عمیق و انکارناپذیری در جامعه برجای میگذارد. بنا به تحقیقات عمومی انستیتو (پبلیک پلیسی رسرچ) نشان میدهد، ده درصد از ثروتمندان بریتانیای کبیر، چهل و پنج درصد ثروت ملی را در اختیار دارند. در زمان دولت جان میچر این رقم چهل و هفت درصد بود. یک درصد از بزرگترین ثروتمندان سهم ثروت خود را همزمان از هفده درصد به بیست و سه درصد افزایش داده اند. در این مقایسه پنجاه درصد قشر پایین جامعه بریتانیا فقط هفت درصد ثروت ملی را دارا میباشند.

تولیدی با خود می آورد. درجایی که زنان نه فقط قربانی نیستند، بلکه مبارزین طبقاتی خواهند شد. کارگران زن همیشه آمادگی خود را جهت مبارزه با سیستم نشان داده اند. بخشی از نیروی جامعه بودن، توانایی به مبارزه علیه سرمایه داری، داشتن شرط اساسی دورنمای حرکت برای آزادی است. مسئله این نیست که زنان برای آزادیشان به دیگران تکیه کنند، بلکه باید زنان خود را درجایی سازماندهی دهند که بیشترین شکوفایی را داشته باشند. همیشه چنین نبوده است.

ریشه های ستم برزنان (بجای جمع بندی)

جامعه هیچ گاه آنگونه که امروزی شناسیم نبوده است. حتی در قرن بیست و یکم و با جهانی شدن پروازهای هوایی بدون مرز و با تمام تنوع گوناگونی که از شیوه ی زندگی کردن در نقاط مختلف جهان وجود دارد. زمان زیادی نیست که در بعضی از جوامع، خانواده و نقش زنان گونه دیگری نسبت به امروز بوده است. اگر کتابی باشد که درک ما را نسبت به ریشه های ستم بر زنان دگرگون کرده باشد، آن "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" اثر فریدریش انگلس، دوست و همکار کارل مارکس است. انگلس در این کتاب برای اولین بار تحلیلی از گذشته ارائه می دهد که بر اساس آن، در تمام تاریخ بشری زنان تحت ستم نبوده اند چرا که دولت و مالکیت خصوصی از ابتدا وجود نداشته است. هر چند که این کتاب سال 1884 و زمان کوتاهی پس از انتشار کتاب اساسی داروین "در باره ی منشاء انواع به وسیله انتخاب طبیعی" سال 1859 نوشته شده است. از زمانی که انگلس تئوری خود را نوشت، شناخته های جدیدی در مورد انسانهای پیشین و تاریخ گذشته بدست ما داد که ثابت می کنند که او در برخی فرضیات و مثالهای اشتباه کرده است. اما فرضیات پایه ای او کماکان تا امروز پا برجاست. اوتحقیقاتی در مورد جوامع انجام داده که حاصل آن بیانگر اینست که آن جوامع با این دنیای مدرن ارتباطی ندارند. نگرش او چنین است که این جوامع، بقایای جامعه ی بدون طبقات پیشین است و معتقد است که بدین وسیله میتوان شناخت از شکل ساختاری جوامع پیشین بدست آورد. این مطالعات بطور عمده از مردان سفید قشر میانی انجام گرفته، که بخشی از آنان با تمایلات مذهبی و تمامی امتیازات و پیش فرضهای زمان و طبقه آنها سیر می کرده اند. توضیحاتی البته بوضوح در مورد مناسبات متفاوت بین زنان و مردان آن زمان می شود نادر نیست. استدلالهای انگلس توسط الیانور لیا سوک و سایر انسان شناسان به اثبات رسیده است. آنان نشان میدهند، که در هنگام شکار و جمع آوری غذا هیچگونه

تسلط پیشینی از مردان بر زنان وجود نداشته است ۵۱

که اروپایی های مهاجر در قرن ها 16 تا 19 با آنان برخورد کرده باشند. لیا سوک گزارش میدهد که میسیونرهای مسیحی از این جوامع شوکه شده بودند، که رهبری دائمی و یا ساختار خانواده اروپایی، بدون تصور قدرت مرد یا زن وجود داشته اند. تصویری در این جوامع از قدرت مرد یا زن همانند خانواده های اروپایی که رهبری دائمی دارند وجود ندارد. ارنست اشتاین فریدل شرح میدهد چگونه در بسیاری از این جوامع "برای مردان همانند زنان آزادی تصمیم گیری برای زندگی روزمره آنان امکان پذیر بوده است".

زنان مانند مردان می توانستند آزادانه تصمیم بگیرند که اوقات خود را چگونه بگذرانند، به شکار یا جمع آوری هیزم بپردازند و یا کسی را ملاقات کنند. ریچاردلی شرح میدهد که شخصا در سالهای 1960 در کونگ آفریقای جنوبی، به طبقه و سلسله مراتب رهبری جنسیتی برخورد ننموده است. زنان و مردان در مورد تصمیم گیری خانواده دارای حقوق مساوی بوده و آزادانه می توانستند برای نوع زندگی خود تصمیم بگیرند. این اسناد غیر قابل انکار نشان میدهند که شیوه های متفاوت زندگی و ساختارهای متفاوتی از جامعه مختلف توسط مردان و زنان وجود داشته است. این بخودی خود ثابت می کند که هیچ چیز طبیعی و از قبل تعیین شده در ارتباط با شیوه زندگی امروز ما وجود نداشته و ندارد. این واقعیت های ظاهری یک دگرگونی را به دنبال دارد. مرتب این استدلال به گوش میرسد که تساوی حقوق برای زنان و یا جامعه ی سوسیالیستی، بر اساس طبیعت انسانی امکان پذیر نیست. و تحقیقات فریدل لیا سوک خلاف آن را نشان می دهد. در مورد: "شکارچیان، جمع کنندگان، چادر نشین ها" اینان جوامعی از گروه های کوچک 40 نفری انسان ها را تشکیل میدهد. این انسانهای مدرن بیش از 90 درصد آنان بیش از صد هزار سال با این شکل موجود بوده اند. در مقایسه با آن اما جامعه ی سرمایه داری صنعتی کنونی 23 درصد تا کنون طول کشیده است. مفهوم جامعه ی (شکارچی، جمع آوری غذا) کمی گمراه کننده است. این ارتباط مصنوعی از "مرد به عنوان شکارچی" و زنان اور اصلی قرار می گیرد. زنان نیز در ارتباط با تولید نقش مهمی داشته اند، زیرا جمع آوری مواد غذایی و میوه های مغزدار (بادام، فندق..)، تمشک، توت فرنگی... و شکار حیوانات کوچک به عهده زنان بوده است. و شکارهای بزرگ را معمولا مردان انجام میدادند، یک منبع غذایی ثابتی نبوده و بطور نامنظم انجام می گرفت. در این

و با این سلسله مراتب از بالا به پایین هرم قدرت ایجاد میشود. مردان بر خلاف زنان در اضافه تولید شرکت دارند، و تعداد کمی از مردان در راس هرم قدرت قرار دارند که هم به زنان و اکثریت مردان تسلط داشته باشند. در ارتباط با اضافه تولید، شاخص دیگری هم که تا کنون وجود نداشته ایجاد می گردد: انگیزه جنگ میان جوامع همسایه. زنان عهده دار تربیت فرزندان اند و به ندرت به عنوان سرباز گمارده می شدند. بر این اساس هم غنائم جنگی به آنان تعلق نمی گرفت. خانواده، بدین گونه که ما می شناسیم، مالکیت خصوصی و دولت همزمان ایجاد میشوند. وضعیت فیزیکی زنان در این میان نقشی را بازی کرده است، اما نه با این درک که از نخست مغلوب بوده اند. بیش از هر چیز نقش آنان در باز تولید که اکثریت زنان برای زمانی طولانی از تصمیم گیری برای جامعه باز می مانند. زنان را در تمامی زمینه ها به انقیاد درآوردند و این در ایدئولوژی نیز منعکس گردید. به عنوان مثال ریشه لغت فامیلی از زبان لاتین میباشد، و برده خانگی به معنی فامیلیا (خانواده) مجموعه ی برده های یک مرد بود. انگلس این تکامل را "شکست تاریخی جهانی جنسیت زن" نامیده و چنین بوده است.



جوامع تقسیم کارهای مختلف بدون ارزش گذاری متفاوتی صورت می گرفت. انگلس این نوع جامعه را "منشاء کمونیس" می نامد. اگر در چنین جامعه ی برابری هزاران ساله وجود داشته است، پس چه چیزی تغییر نموده است؟ چگونه ستم بر زنان بوجود آمد؟ این سؤال کماکان بطور جدی امروز هم مطرح است. این مقوله معتبر است تقریباً ده هزار سال پیش گروههایی از انسانها در نقاط مختلف جهان، شکار و جمع آوری را با کشت بذر و گیاهان در ارتباط قرار دادند و حیوانات مشخصی را اهلی نمودند. این مسئله یک دگرگونی بنیادینی را ایجاد کرد. شکارچیان برای یافتن مواد غذایی اجباراً در حال کوچ بودند. و اولین دهقانان در کنار زمین و محصولات خود و حیوانات خانگی سکنا گزیدند. به این دلیل قادر به ذخیره و افزایش مواد غذایی و ثروت شدند و بدین نحو روابط زنان و مردان منجر به دگرگونی شد. جمع آور و شکارچی میتوانستند یک فرزند داشته باشند، زیرا مرتباً در جابجایی بودند و میبایست فرزندان را به همراه میبردند. دهقانان اولیه نیازی به محدود کردن فرزند نداشتند، فرزند بیشتر به معنای نیروی کار و برداشت بیشتر محصول بود و تعداد فرزند بیشتر امتیاز محسوب می شد. بدین وسیله نقش زنان به نحوی کم رنگ شد. هزاران سال در بعضی از مناطق جهان تا اواسط قرن بیستم زنان نقش مهمی در تولیدات کشاورزی و شکار و جمع آوری غذا داشتند و در کشاورزی از ابزار سبکی مانند بیل های کوچک و غیره استفاده می شد. زنان در امور تصمیم گیری و خانواده از این که ما امروزه می شناسیم دارای شاخص های دیگری بودند. در مجموع هر اندازه کشاورزی رشد کرد و نیروی کار سنگینی میطلبید، ایده کارها عمدتاً به مردان محول شد. زنان به دلیل باردار شدن مرتب، که یک استاندارد شده بود، از اجرای چنین کارهایی باز داشته شدند و این مسئله عامل تعیین کننده در نقش زنان در جامعه داشت. تقسیم کار میان سازماندهی خصوصی روبه افزایش، و وظیفه باز تولید که زمان زیادی را بخود اختصاص میداد، بطور واضح و آشکار از جانب زنان انجام میگرفت و کارهای دسته جمعی سازمان داده شده ی تولید که مردان انجام میدادند، بدین شکل تکامل یافت. و این امر باعث از دست دادن خودمختاری شخصی زنان بود. تداوم تولید بطور مکرر به روشی مردانه وابسته گردید. در تاریخ برای اولین بار پسر وارث مایملک پدر محسوب شد. و بدین وسیله تک همسری، اطمینان دهی اینکه زن فقط حق داشتن فرزند مشروع را دارد رشد کرد. رشد تولید برای اولین بار منجر به اضافه تولید در مواد غذایی و پوشاک شد. شخصی که اضافه تولید را کنترل می نماید در مقابل با دیگران دارای موقعیت

از آنجاییکه مالکیت شخصی بر جامعه بشری چیره شد و جامعه بشری به طبقات تقسیم شد و تقسیم طبیعی کار شکل دگر گونه را گرفت نظام مرد سالاری هویت طبیعی زنان را محو کرد و روابطی مابین زن و مرد نیز غیر طبیعی و دگر گونه شد. درین زمان است که موقعیت زن به درجه دوم نزول کرد و نقش زن در عرصه هایی مختلف حیات اجتماعی نه تنها بی تاثیر گشت بلکه هویت انسانی اش نیز محو گردید. درین موقعیت نهاد خانواده یگانه عرصه ایست که زن در آن محصور ماند و تحت قیادت و مالکیت مرد برایش هویت ترسیم گردید. زن نصف جامعه بشری را تشکیل میدهد ولی با یک شخصیت محبوس در چوکات خانواده، که این خود یکی از ارزش های بارز نظام مردسالاری است. نظام مرد سالاری گرفتن هویت طبیعی و دادن هویت جنس دوم را به زنان چنان ماهرانه و زیرکانه بر زن تحمیل کرده است که بسیاری از زنان امروز حقارت شانرا خیلی طبیعی پنداشته و هر نوع بر خورد به خاطر گذار ازین محدودیت ها را زیاده خواهی زن انگاشته و اعتراض در برابر آن را قبیح و مایه شرمساری و بی حیایی زن میدانند.

ظهور ادیان بخشی مهم از تاریخ جامعه بشریست، که قسمت ایدیولوژیکی جامعه طبقاتی را همراهی میکند. اگر جامعه طبقاتی را بستر ایجاد نظام مردسالاری بنامیم ظهور ادیان پایه اساسی این نظام را تشکیل میدهد. از آغاز شکل گیری اندیشه های اسطوره یی تا چند خدایی و در نهایت رسیدن به یک خدای واحد با مشخصات مردانه و نیرومند به خاطر کنترل اعمال بشر و حتی سراسر کائنات و طبیعت و تمام کره خاکی، چنانکه گویا همه موجودات دنیا تنها و تنها برای عبادت او آفریده شده است، که درین صورت هیچ زمینه و راهی برای ابراز اراده بشر باقی نمیماند. در ادیان زن از موقعیت انسانی اش به یک موجود ضعیف با قوه فکری ناقص سقوط میکند، که بدون شک این طرز نگرش ادیان بر زن دلیل ترین هجوم بر ماهیت و هویت انسانی میباشند. در بین ادیان تک خدایی دین اسلام که منسجم ترین آنهاست به زنان مفهوم «العقل» داده است.

در نظام خانواده گی دین اسلام زن با سه مشخصه تعریف شده است: مادر، خواهر و زن محرم. که با این مشخصات خانواده به محل نا امنی برای زن تبدیل شده و حاکمیت مطلق مرد را بر زن مهر تایید میزند، درینجا میرسیم به اینکه چرا جامعه مذهبی من چشم به پوشش من دارد؟! دین اسلام توسط پیغمبر اسلام محمد بنا نهاده شد. یکی خصا

نگاه متفاوت تو و پوشش بدن من



همواره میاندیشیدم که چرا نمیتوانم به خواست خود لباس بپوشم؟ هر فرد فامیل در مورد پوشش من نظری دارد، در حالیکه برادرم اگر با یک شورت ویا یک پتلون کوتاه و زیر پراهنی هم بیرون برود از جانب بقیه اعضای فامیل در نهایت با یک تبسم و سکوت بدرقه می شود. مگر در مورد من و طرز لباس پوشیدنم مسأله به گونه یی دیگر است. چرا این جامعه به من و لباسم چشم دوخته اند؟

تصمیم گرفتم پیراهن سرخم را امروز بدون برجس خاکستری بپوشم، و خودم را آماده یک آزمون بزرگ کنم.

در اولین بر خورد مادرم داد زد دختر بی حیا این چه لباس است که پوشیدی اگر اینطوری بیرون بروی شیرم را نمیخشم. گفتم مادر جان تا حال که بخشیدی بعد ازین حتماً میبخشی.

خواهرم سر تا پایم را ورنانداز کرد و گفت چطور جرأت کردی؟! با تبسم جوابش را دادم.

در صحن حویلی برادرم فریاد زد.... خاک بر سرت برو پا های نجست را ببوشان میخواهی اینطوری بیرون بری.

مثل اینکه نشنیده باشم با عجله خودم را بیرون در کشیدم، پدر دم در با همسایه داشت صحبت میکرد، با دیدن من کلام بر دهانش خشک شد خودش را به سرعت نور به من رساند و سلی محکمی به گوشم نواخت از دستم گرفته مرا به داخل حویلی کشاند و با خود به خانه برد. بعد از دادن فحش و ناسزا به مادرم، من در سوگ پیراهن سرخم نشستم و ساق پاهایم سرخ و سیاه شد.

راستش این انضباط و دیده بانی پوشش من از کجا آمده است؟!

من در اینجا روابط جسم ام را با جامعه طبقاتی و ادیان (مذهب) برایتان بیان می کنم!

از آنجاییکه مالکیت شخصی بر جامعه بشری چیره شد و جامعه بشری به طبقات تقسیم شد و تقسیم طبیعی کار شکل

این کار برای پاک‌دل‌های شما و آنها بهتر است! و ۵۴
شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید، و نه هرگز
همسران او را بعد از او به همسری خود درآوردید که این
کار نزد خدا بزرگ است

گرچه مالکیت ویژه نظام طبقاتی است، ولی عمیق‌ترین
شیوه آنرا میتوان در مالکیت مرد بر زن در اسلام دریافت.
در اسلام دیدگاه صرفاً جنسی بر زن خیلی بارز است، زن
از نظر اسلام منبع لذت مرد است و سلب اراده او و حتی
سلب حق زنده گی اش؛ در صورتیکه از محدودیت‌های
تعیین شده پا فراتر گذارد، از بدیهیات به شمار می‌آید. دین
اسلام از کلی‌ترین تا جزئی‌ترین مسائل روزمره و معمولی
زنده گی را قانون و معیار تعیین نموده و بدین ترتیب احکام
شرعی را خیلی نهادینه ساخته است که بدین ترتیب تمام
محدودیت‌هایی را که بر زن تحمیل میشود میتوان در شیوه
عمل کرد.

نهاد‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی دریافت.
قوانین طلاق، ارث و حق سرپرستی فرزند در ذهنیت
أعوام، جامعه و دولت با ضمانت شرعی و قانونی چنان
نهادینه شده که هیچ زنی را مجال ایستاده گی در مقابل آن
نمیدهد.

نهیضت آزادی خواهی زنان در افغانستان از تقریباً ۹ دهه
پیشتر بر میگردد، با وجود تلاطمات و جنگ‌ها و فراز و
نشیب‌های فرهنگی و سیاسی اخیر نتنها وضع زنان بهتر
نشد بلکه بدتر هم شده است، هر از گاهی زنان شجاعی به
رسم تابو شکنی و به صورت سمبولیک اعمالی را انجام
میدهند که حساسیت‌های جامعه مذهب زده با سنت‌های
پوسیده افغانی را بر میانگیزد. از آن جمله حضور کوتاه
مدت دختر خانمی با ساق‌های برهنه که قریب دو دهه و
اندی پیش رسم لباس پوشی خیلی معمولی زنان در شهر
کابل و سایر شهرهای بزرگ افغانستان بود، حساسیت
مردم طالب زده و سنتی افغانستان را بر انگیخت با وجود
این که درین اواخر افراد، سازمان‌ها و نهاد‌هایی برای بهتر
شدن وضع زنان فعال گردیده اند ولی این گروه‌ها در
چارچوب‌های تنگ و سطحی سازماندهی میشوند که میزان
تأثیر گذاری آن بر جامعه‌ایکه قانون مذهب و سنت‌های
اسلامی در آن نهادینه شده خیلی اندک و زود گذر است.
مکانیسم‌های فکری و حقوقی که هویت زن را در جامعه به
صورت روشن و بدور از دغدغه سیاسی و مذهبی معرفی
کند ضعیف است، لذا بعید نیست که نظام مرد سالاری
مذهبی تمام جزئیات زنده گی بشری را در همچو جوامعی با
نفوذ و قدرت تمام در چنگال داشته باشد. تا هنگامی که زنان
با شناخت از هویت طبیعی شان فعالانه در کارهای
اجتماعی سهم نگیرند و از لحاظ اقتصادی بر پا نایستند و تا
خودشان پایه‌های ایدیالوژیک نظام طبقاتی مرد سالار را
در هم نه کوبند هیچ نیرویی قادر به آزادی شان از قید چنین
نظام سیستماتیزه شده نخواهد بود.

نص محمد زن باره گی بود و با در نظر داشت همین
خصیصه او به روایت آیاتی پرداخت که به پوشش جسم
زنان او و سایر زنان مسلمان مربوط میشود. به گونه مثال
به آیت ۳۱ سوره نور و آیت ۵۹ سوره احزاب توجه کنید که
در آن به صورت صریح بحث پوشش مطرح شده است:

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ
لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى
جُجُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ
بُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي
إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ
التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ
يَظْهَرُوا عَلَى عَوَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا
يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ؛ (نور/۳۱)

و به زنان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند و شرمگاه
خود نگه دارند و زینتهای خود را جز آن مقدار که پیداست
آشکار نکنند و مقنعه‌های خود را تا گریبان فروگذارند و
زینتهای خود را آشکار نکنند، جز برای شوهران خود یا
پدران خود یا پدر شوهران خود یا پسران خود یا پسران
شوهرهای خود یا برادران خود یا پسران برادران خود، یا
پسران خواهرهای خود یا زنان همکیش خود، یا کنیزان
خود، یا مردان خدمتگزار خود که رغبت به آن ندارند، یا
کودک‌هایی که از شرمگاه زنان بی‌خبرند. و نیز چنان پای بر
زمین نزنند تا آن زینت که پنهان کرده‌اند دانسته شود. ای
مؤمنان، همگان به درگاه خدا توبه کنید، باشد که رستگار
گردید.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ
عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَ كَانَ اللَّهُ
غَفُوراً رَحِيماً. - احزاب/ ۵۹

ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو:
جلابیها [روسری‌های بلند] خود را بر خویش فروافکنند، این
کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر
است (و اگر تا کنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده توبه
کنند) خداوند همواره آمرزنده رحیم است.
البته باید توجه کرد که در اینجا به معنای معروف حجاب
پرداخته ایم. و اگر خواسته باشیم دقیق‌تر سخن بگوییم باید
بگوییم که این آیت پنجاه و سه سوره احزاب است که
زن را دربرده و حجاب پیچیده و آزادی اش را درمواجهه
بامردان سلب مینماید

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ
لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ
تَنكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيماً؛-

احزاب/۵۳

و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (بعنوان عاریت)
از آنان [همسران پیامبر] می‌خواهید از پشت پرده بخواهید

خشونت های جسمی، جنسی و زبانی واقع می شوند. ۳۰ تا ۳۵ درصد زنان آمریکایی از طرف همسرانشان آزار و اذیت جسمی شده و ۱۵ تا ۲۵ درصد آنها به هنگام بارداری نیز مورد ضرب و شتم قرار می گیرند. همچنین از هر ۱۰ قربانی زن سه نفر توسط همسرانشان یا سایر مردان کشته شده اند. هر ساله ۱۰ هزار زن در روسیه توسط همسران فعلی و یا سابق شان به قتل می رسند. در شیلی ۶۳ درصد زنان مورد آزار جسمی قرار می گیرند. ۴۱ درصد زنان هند بر اثر آزار جسمی همسران خود دست به خودکشی می زنند. در بنگلادش بیش از ۵۰ درصد قتل ها ناشی از خشونت مردان است. هر ساله سی صد هزار زن در انگلستان مورد آزار جنسی قرار می گیرند. حداقل یک بیلیون زن در سطح جهان دستخوش خشونت خانگی اند.

ریشه های تاریخی خشونت و تبعیض و ستم کشی بر زنان، با پیدایش طبقات و جامعه طبقاتی، شکل گرفت. قبل از آن تاریخ، زنان در همه امور مانند مردان سهیم و از حقوق برابر برخوردار بودند. وسعت خشونت علیه زنان به گستردگی تاریخ بشر است. خشونت پدیده ای گسترده و آشکار و شنیع است. زنان با تفاوت هایی در کشورهای مختلف، آماج خشونت های گوناگون، از سرکوب دولتی، ضرب و شتم در جامعه و خانواده، تحقیر، ختنه جنسی و محرومیت اقتصادی گرفته تا قربانی قتل های ناموسی هستند. تهدید و خشونت زبانی و کلامی نیز بخشی از این خشونت هاست. در تمام جوامع زنان در زندگی خود اشکال مختلف خشونت فیزیکی، روحی، جنسی و اقتصادی را تجربه می کنند.

نظام سرمایه داری نظامی خشونت زا و نابرابر است. نظامی است که، هر روز با استثمار فرد از فرد و حفظ مالکیت خصوصی برای حفظ منافع طبقاتی خود، ستم و خشونت را تولید و بازتولید می کند. خشونت یک پدیده سراسری است و مختص به یک منطقه جغرافیایی نیست، از افغانستان و عراق، ترکیه و ایران ... تا کشورهای نظیر سوئد و فرانسه و آمریکا و ... سایر جوامع پیشرفته سرمایه داری هر روز ما شاهد بروز خشونت های دولتی و سازمان یافته و اقتصادی، فرهنگی و زبانی هستیم. آمار صندوق جمعیت سازمان ملل متحد، تخمین زده است که هر ساله ۵۰۰۰ زن در سراسر جهان توسط خانواده های خود به دلایل ناموسی به قتل می رسند. از هر ۵ نفر زن یک

لغو خشونت علیه زنان در گرو مبارزه طبقاتی و محو مناسبات سرمایه داری است!

سحر صبا



بیش از یک دهه از صدور قطعنامه سازمان ملل مبنی بر تعیین ۲۵ نوامبر (۵ آذر) به عنوان "روز جهانی محو خشونت علیه زنان" می گذرد. اما هنوز جهان شاهد خشونت هر روزه بر زنان است و نه تنها اقدامی بر علیه خشونت صورت نگرفته، و از خشونت، اذیت و آزار کاهسته نشده است، بلکه در سطح وسیعی هم گسترش یافته است. در تمام جوامع دنیا زنان به مراتب بیشتر از مردان در معرض تبعیض، خشونت و نابرابری هستند، دموکراسی بورژوازی رفع خشونت بر علیه زنان را در سازمان حقوق بشر و غیره... جستجو می کند. سیستم سرمایه داری با تولید انواع توحش و نهادینه نمودن آن در جوامع مختلف در بُعد جهانی به آن دامن زده و همچنین با برنامه ای از پیش تعیین شده، و با کانالیزه کردن آن، و استفاده از ابزارهای کلیدی ارتجاعی مانند دستگاههای حکومتی و قوانین، مذهب، و سنتهای ارتجاعی آن را حاکم نموده است. خشونت بر زنان در جامعه بورژوازی و مردسالاری یکی از شاخصهای مهمی است، که در بسیاری موارد از طرف زنان به علت مجازاتهای سخت و عدم حمایت های قانونی از ابراز آن خودداری شده و پنهان می ماند. خشونت علیه زنان مرز نمی شناسد و پدیده ای جهانی است، و محدود به جوامع عقب مانده نیست. در کل جهان که نظام سرمایه داری حاکم است، زنان سه چهارم بیسوادان و اکثریت فقرا را تشکیل می دهند، وخامت اوضاع اقتصادی و تحمیل سیاست های ریاضت کشی، بیش از گذشته شکاف طبقاتی بر مبنای جنسیت را تعمیق بخشیده است. فقر رو به ازدیاد، زنان را هر چه بیشتر از تحصیل و کار و پیشرفت باز داشته است. در همه جای دنیا زنان کم و بیش مورد انواع

۵۶ ناخواسته دست بزنند. تن فروشی تحت هر عنوان، ازدواج موقت، قانونی، غیر قانونی، یا با مجوز دولتی یا بدون مجوز دولتی یا بدون آن هیچ تعریفی غیر از فقر و درماندگی ندارد و خشونت محسوب میشود. سوءاستفاده مالی و اقتصادی از زنان در بسیاری موارد با خشونت علیه زنان همراه است و در بسیاری از کشورها زنان بدون مزد و فاقد درآمد هستند و همین عامل زمینه ای برای بروز خشونت اقتصادی- اجتماعی نسبت به آنان می شود بطوری که در برخی موارد زنان حتی حق دخل و تصرف در اموال خود را نیز ندارند.

ت سکس تجارت سکس

در چندین سال اخیر پدیده فروختن دختران توسط خانواده هایشان یا شوهرانشان در شهرهای مختلف مرزی ایران ابعاد نگران کننده ای پیدا کرده است... قربانیان (قاچاق به پاکستان و دوبی) اغلب از خانواده هایی هستند که در حاشیه شهر زندگی می کرده و از فقر شدید برخوردارند. روانه نمودن اجباری زنان و دختران جوان به کشورهای خلیج فارس و بطور محدود به کشورهای اروپایی و آسیایی افزایش یافته است.

در هماهنگی با تجارت سکس در سطح جهانی، بنیادگرایان به خرید و فروش زنان و دختران برای فاحشه گری افزوده اند. تعیین تعداد دقیق قربانیان غیرممکن است، اما بنا بر یک منبع رسمی در تهران، نرخ رشد تعداد دختران نوجوان در فاحشه گری درصد بسیار بالایی را رقم میزند. بالابودن این آمار حکایت از این دارد که چگونه این نوع از آزار و خشونت بر علیه زنان سرعت رشد کرده است. در تهران بطور تخمینی ۸۴۰۰۰ زن و دختر فاحشه وجود دارد. بسیاری از آنها در خیابانها هستند، برخی دیگر در ۲۵۰ فاحشه خانه که بنا بر گزارش هایی در تهران اداره می شوند، ساکن هستند. این تجارت تنها به داخل مربوط نمیشود بلکه در سطح بین المللی هم انجام میگیرد، تا به امروز هزاران زن و دختر ایرانی در بردگی سکس در خارج به فروش رسیده اند.

رئیس دفتر انترپول در ایران معتقد است که امروزه تجارت سکس یکی از سودآورترین کارها در ایران است. این تجارت جنایت آمیز بدون اطلاع داشتن و شرکت بنیادگرایان حاکم صورت نمی گیرد. مقامات دولتی خود نیز در خرید و فروش و آزار جنسی زنان و دختران دست دارند. گزارش سازمان دفاع از قربانیان خشونت نشان میدهد، سن شماری از دختران قربانی سکس حتی کمتر از چهارده سال است. اگر علل و ریشه های تن فروشی را بررسی نمائیم، تن فروشی یک پدیده تصادفی و انتخابی نیست. علت آن را در

در زندگی خود مورد تجاوز و یا در معرض تهدید به تجاوز قرار گرفته است.

حق طبیعی و بدیهی همه انسانها از جمله زنان، است که در جامعه ای عاری از قوانین نابرابر و بدور از هر گونه ستم جنسی و طبقاتی، زندگی امنی داشته باشند. اما قوانین ارتجاعی زن ستیز و خشونت علیه زنان، حرمت انسانی و حقوق اولیه و پایه ای نیمی از جمعیت جامعه را که زنان می باشند، به شدت زیر سؤال برده و آن را مورد هتک حرمت قرار داده است.

متأسفانه در مورد ایران هرگز آمار درست و مشخصی در مورد خشونتی که بر زنان اعمال می شود منتشر نشده است. اما عملکرد جمهوری اسلامی در خشونت و زن ستیزی بقدری روشن و شنیع است که، پژوهشگران را از تلاش برای دسترسی به هر آمار و ارقامی بی نیاز نموده است.

در کشورهایی که اسلام سیاسی در زندگی اجتماعی مردم نهادینه شده است از جمله ایران: تبلیغ و ترویج خرافه های مذهبی و فرهنگی بعنوان ابزاری در دست طبقات حاکم که بیشترین کارایی را در تحمیل توده ها داشته و دارد، نقش اساسی در اعمال خشونت بر علیه زنان را ایفاء می کنند، مسئله چند زنی و صیغه (فحشاء موقت) در اسلام یا ختنه دختران و محروم نمودن آنها از ابتدائی ترین نیاز و لذات انسانی، وسیله قرار دادن زنان برای پایان جنگها و دعوای قبیله ای و قومی و حجاب اجباری و نداشتن حق انتخاب همسر و یا سقط جنین و ... همه از نمودهای بارز تأثیر مذهب و خرافه های فرهنگی در ایجاد خشونت های جنسیتی است.

ازدواج موقت در واقع باید گفت فحشاء موقت در حال تبدیل شدن به یک شغل برای زنان کم درآمد شده است. علت اصلی تن دادن زنان به این ازدواج بیکاری و مشکلات اقتصادی است. اگر برای این زنان امکان کار بود، و می توانستند از شرایط اقتصادی مکفی برخوردارباشند، یا از طریق دولت کمکها و پشتیبانی هایی از آنها صورت می گرفت، هیچکدام از این زنها تن به ازدواج موقت نمی دادند. زنانی که به ازدواج موقت دست میزنند، اگر هم شاغل باشند کارهایی که به این زنان در بازار کار تعلق می گیرد کارهایی است با دستمزد بسیار نازل، بدون مرخصی، بدون بازنشستگی و فصلی یا مقطعه کاری. خیلی از این زنان مسئولیت فرزندانشان را دارند و همسرانشان هزینه امرار معاش بچه ها را متحمل نمی شوند بنابراین، اینها برای بقای زندگی خود و فرزندانشان مجبوراند به این عمل

۵۷ بارز و خشونت آمیز در این رابطه شکل گرفته است. در کنار بیکاری و تن فروشی، اعتیاد زنان هم یکی دیگر از مشکلاتی است که در چند سال اخیر به یک معضل اجتماعی برای میلیون‌ها خانواده در ایران تبدیل شده است. در چند سال گذشته رشد اعتیاد زنان سه-الی چهار برابر مردان بوده است به ازای هر ده مرد معتاد هفت الی هشت زن دچار اعتیاد هستند. آمار زنان معتاد ده درصد تخمین زده شده است. بازناب و عواقب بیکاری که نتیجه اش عدم مسکن و تغذیه، بهداشت و درمان، تحصیل، و تفریح می باشد بر محیط زندگی توده های زحمتکش تأثیر مستقیم گذاشته، و سبب افزایش درصد بیشتری از زنان و کودکان خیابانی و اعتیاد د رو به افزون آنها شده است از سوی دیگر عامل اصلی رشد اعتیاد در جامعه و افزایش چشمگیر آن در میان زنان، خود دولت جمهوری اسلامی می باشد. نقش باندها و دلالان وارد کننده مواد مخدر و توزیع کنندگان وابسته به ارگان هایی نظیر سپاه قدس و سلاطین حکومتی در این رابطه واقعیتهای انکارناپذیر است. قتل های " ناموسی"، که به خشن ترین و متوحش ترین شکل در مورد زنان اعمال میشود، نمونه بارزی از بربریت حکومت مذهبی است. جامعه ای که مذهب در آن نهادینه شده و بر مبنای مالکیت خصوصی و مرد سالاری زنان نه تنها به عنوان شهروند درجه دوم محسوب می شوند، باید هم بپذیرند طبق قانون شرع و عرف، نگهبانانی همچون شوهر، پدر، برادر و یا مردی از خانواده بالای سرشان داشته باشند، که " ناموس و شرفشان" را پاسداری نمایند. نافرمانی زن از مرد به هر شکلی با مجازات شدید همراه بوده و هست، در بسیاری مواقع حتی هم محکوم شدن به مرگ است. قتل‌های "ناموسی"، یعنی نافرمانی زن در چهار چوب قوانین ارتجایی و مذهبی قرون وسطایی خانواده، که به دلایل " اتهام" به رابطه جنسی قبل از ازدواج رسمی و یا خارج از ازدواج رسمی صورت میگیرد. در این جوامع برقراری روابط آزاد جنسی زن با مرد مورد علاقه اش خود به شرطی که بدون اجازه خانواده و بخصوص مردان خانواده صورت گرفته باشد، جرمش مرگ است. در این رابطه هر روز دهها زن قربانی این جهالت و خشونت می گردند. چه بسا اینکه حتی نمونه هایی از آن را در ممالک اروپایی و آمریکایی صرف اینکه دختران و زنان جوان متعلق به خانواده های مذهبی بوده اند، بعلت نافرمانی و قانون شکنی ارتجاعی به قتل رسیده اند.

در این میان خود دولتها هم با وضع قوانین تبعیض آمیز علیه زنان با نادیده گرفتن خشونت هایی که به زنان به بهانه

جامعه طبقاتی نابرابر و تبعیض آمیز باید جستجو نمود. جامعه ای که در آن همه چیز، حتی انسانها را به کالا تبدیل نموده اند. سکس، به عنوان یکی از ابتدایی ترین نیازهای بشری، را به همان سمتی سوق داده اند که سایر مایحتاج ضروری زندگی انسانی را. در مناسبات کالایی سرمایه داری همه چیز مورد معامله و تجارت قرار گرفته است. همه چیز را تبدیل به کالایی برای خرید و فروش کرده اند. در چنین جهانی، سکس نیز کالا می شود و قابل خرید و فروش. نظام سرمایه داری همه ی زمینه های این تبادل کالایی را فراهم کرده است. روابط کالایی و سودآوری آن، اساس مناسبات سرمایه داری را تشکیل میدهد. اما این سودآوری بدون تبعیض و نابرابریهای اجتماعی متحقق نمی شود، این نابرابریها و تبعیضها، در واقع، بستر اصلی موجودیت سرمایه داری را تشکیل می دهند. تجارت سکس نیز به مثابه نمودی از تحقیر جامعه ی بشری، بر این نابرابریها و تبعیضهای اجتماعی و جنسی استوار است و در جهت تبدیل زنان به کالا، نقش برجسته ای را ایفا می کند. در جامعه ایران که تضاد بین فقر و ثروت در حال افزایش است، و درصد نرخ بیکاری و گرسنگی در میان توده های میلیونی بیشترین قربانیان خود را از میان زنان و کودکان گرفته است، در نتیجه بازار تجارت سکس در رابطه با زنان و کودکان رونق یافته است. البته یکی از دلایل اصلی که زنان را به تن فروشی سوق می دهد عدم استقلال مادی است، زنانی که بیکار میشوند و یا کار ندارند و برای امرار معاش خود به مردانی که با آنها زندگی می کنند نیازمند هستند در صورت جدا شدن در جامعه بدون هیچ حمایت و پشتوانه مالی رها میشوند و برای زنده ماندن چاره ای جز تن فروشی ندارند. در جامعه طبقاتی که زن تحت مالکیت مرد است، مردان همیشه "نان آور" خانواده محسوب می شوند و زنان به اصطلاح "نان خور" و وابسته به مردان. تن فروشی از همین جا شروع می شود. زنان را به موجوداتی تبدیل می کنند، که برای کسب امتیازات مادی، یا به عبارت بسیار ساده برای غذای به اصطلاح مناسب، برای نان، برای لباس و سایر نیازهای عمومی انسانی، تن خود را در اختیار کامل همسر خود قرار می دهند، آن هم بدون آن که تمایلات شان اصلا در نظر گرفته شود؛ یعنی زنان در یک رابطه ی نابرابر قرار داده می شوند. این سنت ارتجاعی و غیر انسانی که زن در مقابل لذت بخشیدن جنسی به مرد، از حمایت اقتصادی وی برخوردار می گردد، از دیرباز از طریق قراردادهای رسمی جان گرفته و بردگی و اسارت را در طول تاریخ برای زنان به همراه آورده، و تن فروشی به عنوان یکی از نمادهای

در طول سالهای سیاه حکومت جمهوری اسلامی به ۵۸ دلیل سرکوب شدید و زندانی نمودن کمونیستها و انقلابیون، زنان زندانی مورد شدیدترین و کریه ترین شکنجه های فیزیکی و روحی تا به امروز قرار گرفته اند. مشت‌های سنگینی که به سر و صورت و سینه زندانیان زن زده شده، آن باتومهای برقی ای که به نوک پستانها متصل کرده اند، آن لخت کردنها در برابر شکنجه گران و بازجوها، آن فحشهای رکیک جنسی و ... همه و همه نمونه های هسیستریکی از خشونت و تجاوز است. فضای رعب و وحشت زندانها و وحشیگری مسئولین زندان باعث شده که زندانیان بدون اینکه هم مرتکب جرمی شده باشند، آماده پذیرش هر نوع خشونتی باشند.

در وقایع هولناک دهه ۶۰-۷۰ در زندانهای جمهوری اسلامی، جلادان و شکنجه گران رژیم قبل از اعدام به زندانیان دختر کمونیست و مجاهد تجاوز نموده و بعد آنها را با گلوله می کشتند و فردای فاجعه، بازجو را به منزل دختران اعدامی می فرستادند و اعلام می داشتند که شب گذشته بازجو دخترشان را عقد (بخوانید تجاوز) کرده است و با دادن پول اندکی می گفتند که این هم مهریه و حالا پول گلوله را از آن کم کنید. در آزمون، اصلاح طلبان امروز از جمله کروبوی و موسوی در اجرای این اعدامها و به قتل رساندن زنان به این شکل فجیع و خشونت آمیز نقش مستقیم داشتند و دست اندر کار بودند

و باز هم ماجرا اینجا خاتمه نمی یابد. تجاوز فقط ناشی از اعمال این جانوران پلید نیست بلکه تجاوز جزء لاتجزای قوانین اسلام است، قانونی که اصل تمکین در آن به مرد اجازه تجاوز به همسرش را می دهد و زن نیز باید در برابر این تجاوز مطیع باشد. قانونی که در آن تجاوز به کودک مجاز است، آیا انتظار دیگری از آن می توان داشت؟ اما این هم خاتمه ماجرا نیست. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه به طور قانونی از جانب دولت های زن ستیز اسلامی از خشونت علیه زنان در خانواده حمایت می شود. میلیون ها زن در این کشورها مورد تجاوز همسران خود قرار می گیرند و طبق قوانین اسلامی تمکین زن از مرد اجباری است. فرهنگ و سنتی که توسط دولت های اسلامی در این کشورها تبلیغ و مورد حمایت آشکار قرار می گیرد این است که هر مردی به هر دلیلی همسرش را تا سر حد مرگ مورد ضرب و شتم قرار دهد، اوج غیرت و مردانگی است. زمانی که زنان به دلیل اینکه مردی بالای سر آنها است و خود را صاحب زن می دانند و هر وقت اراده کنند زن را مورد ضرب و شتم قرار می دهند و یا در زندگی زناشویی این حق را برای خود قائل می شوند که بدون در

نسبیت فرهنگی، روا داشته میشود نقش بسیار مهمی را در تولید و بازتولید خشونت بازی می کنند. نمونه های این گونه قوانین را در کشورهای اسلامی مانند افغانستان و عراق و ایران و پاکستان و... که اسلام سیاسی در قدرت است و نیروهای مرتجع و واپسگرا دست بالا را دارند در قالب قوانین ضد انسانی سنگسار و اعدام و شلاق و ... می بینیم. در کنار تجاوز و قتل های ناموسی، و بی حقوقی اجتماعی دیگر از جمله: نداشتن حق طلاق یا حضانت کودکان و... و خودسوزی و اقدام به خودکشی از جمله خشونت هایی است که هر روزه به زنان ایرانی و افغانی و عراقی و کشورهای عربی... تحمیل می شود. جنگهای موجود در خاور میانه اولین قربانیان خود را از میان زنان و کودکان می گیرد، این زنان و کودکان هستند که همیشه مورد تجاوز جنسی نیروهای نظامی فاتحین!! واقع می شوند نمونه های بی شمار آن را در طول چندین جنگ پیاپی در طول دهه نود و اولین دهه قرن 21 در جنگ های بالکان، عراق، افغانستان و سوریه می توان مشاهده نمود. این جنگ افروزی امپریالیستها که هر روز صدها قربانی به همراه داشته، بیشترین هزینه آن را زنان و کودکان تا کنون پرداخته اند. زنانی که همسران خود را از دست داده اند و بدلیل عدم حمایت مالی مجبورند برای امرار معاش خود و فرزندانشان به تن فروشی دست بزنند. همچنین جنگهای محلی و قبیله ای مثلاً در عراق با مبادله یک یا دو زن بین قبایل درگیر خاتمه می یابد. در جوامع پیشرفته هنوز هم زنانی وجود دارند که ناموس و شرف مردان تلقی می شوند و با این وسیله دائماً در معرض خشونت های جنسیتی و حتی قتل اند. طبق آمار "سازمان عفو بین-الملل"، دو هزار کارگر سکس در کوزوو به چهل و پنج هزار سرباز سازمان ملل متحد در این منطقه خدمات جنسی ارائه می دهند. بالغ بر هجده هزار کارگر سکس در خدمت هشتاد و سه هزار نظامی ایالات متحده که در کره مستقر هستند، قرار دارند. هم چنین برآورد شده است که در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۴۸، ارتش ژاپن از صد تا دویست هزار کارگر سکس استفاده می کرده است. در دوران جنگ، به خاطر رونق تجارت سکس، ایجاد و راه-اندازی کلوپ های شبانه هم در سطح وسیعی افزایش می یابد. صاحبان و دلالان سودجوی تجارت سکس، در ازای حداقل امرار معاشی که برای این زنان فراهم می کنند، از قبیل این خرید و فروش سکس در کلوپ های شبانه، ضمن بالا بردن نرخ سود خود سودهای کلانی به جیب میزنند. تجارت سکس جزء سومین سودآورترین صنایع در دنیا برای سرمایه داری محسوب میشود

۵۹ است. فروشگاه‌های پر فروش مثل پرایمارک در انگلستان؛ بنه تون در ایتالیا؛ وال مارت در آمریکا؛ کار فور در فرانسه؛ لایب بو در کانادا؛ من گو در اسپانیا و ... با استنمار زنان در بنگلادش و سایر کشورهای جهان سوم انباشت سرمایه می‌کنند. در جنوب آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بیش از 70 درصد از نیروی کار، زنان هستند. دو سوم تولیدات در سطح جهان به علت نیروی کار ارزان بوسیله زنان انجام می‌گیرد. در صورتی که زنان فقط از یک درصد از این ثروت برخوردارند باید اضافه نمود، زن کارگر در محیط کارخانه و واحد تولیدی صرفاً به خاطر زن بودنش به اشکال مختلف مورد تحقیر و آزار و اذیت جنسی و خشونت قرار می‌گیرد. به خصوص از طرف کارفرمای خود. اما او حتی از طرف همکاران مرد خود نیز از تحقیر و توهین مصون نمی‌باشد. زنان کارگر به اشکال مختلف تحت اذیت و آزار و استنمار قرار می‌گیرند، به عنوان مثال: در کشوری مانند ایران زنان و دختران جوانی که از خردسالی ساعت‌های طولانی در زیرزمین‌های نمور و تاریک پای چوبه فرش بافی برای چندر قازی به شدیدترین شکل بدون هیچ مزایا و ایمنی کار مورد استنمار قرار می‌گیرند، صاحبان کارگاه‌های فرشبافی آنها را هر زمان هم ناتوان از کار شدند مانند کالایی بی مصرف بدون هیچ گونه حمایتی به گوشه‌ای رها می‌کنند. اما ایندولگ‌های سرمایه، صاحبان و مالکان سرمایه هیچگاه اینها را به پای خشونت سرمایه داری حاکم نمی‌نویسند، در روند ظالمانه و استنمار گرانه سرمایه داری این امری کاملاً طبیعی است و خود را محق می‌دانند که این شیوه بیرحمانه همراه با خشونت را در مورد این بخش از زنان کارگر بکار گیرند. از طرف دیگر کار برابر زنان کارگر با مردان با دستمزدی نابرابر برای زنان به همراه است و در بحرانهای اقتصادی باز هم زنان در صف مقدم قربانیان بحران هستند و اولین کسانی هستند که به کنج خانه‌ها رانده میشوند

خشونت بر زنان امری تصادفی نیست، مربوط به بربریت مذهبی یک حکومت نیست، منحصر به حکومت‌های ددمنش و دیکتاتوری نیست. بلکه خشونت جایگاهی ساختاری در سرمایه داری و در کل جوامع طبقاتی مردسالار دارد. سیستمی که عامل جنگ‌افروزیها، بیکاریها و بی‌خانمانی، زندان و شکنجه و اعدام و سرکوب است، خشونت زاده این نظام نابرابر است، نظامی که بر مالکیت خصوصی مبتنی است. خشونت را باید در این چهارچوب دید و برای ریشه کن کردن آن، باید بر علیه مناسبات ظالمانه سرمایه داری مبارزه نمود که زن ستیزی و خشونت جزء ارکان آن است. ریشه کن نمودن خشونت در گرو لغو مالکیت خصوصی و در هم شکستن مناسبات سرمایه داری به دست توانای طبقه کارگر، که خود زنان نیمی از این طبقه را شامل میشوند امکانپذیر خواهد بود

دسامبر 2013

نظر گرفتن تمایلات همسر خود به زن تجاوز نمایند، زمانی که زنان در اثر ناموس پرستی سنگسار می‌شوند، زمانی که زنان به خاطر "عشق" به قتل می‌رسند، زمانی که زنان به خاطر فقر به تن فروشی مجبور می‌شوند و ... همه این‌ها نشانه‌های خشونت وحشیانه علیه زنان است. تجاوز صرفاً امری جنسی نیست. تجاوز، خشونت و تحقیر است. حجاب اجباری هم با شعار "یا روسری یا توسری" و به زور اسید و چاقو و اسلحه اوباش حزب الله و خواهران زینب یکی از کریه‌ترین شکل خشونت است که زنان به علت رعایت ننمودن و اعتراض به آن بالاترین اهانتها و شکنجه و زندان را متحمل شده‌اند

میلیون‌ها زن محروم بخصوص در کشورهای جهان سوم در خدمت سرمایه گذاری و سودهای کشورهای بزرگ امپریالیستی به کار گمارده شده‌اند، سرمایه داری با استنمار این زنان کارگر در عرصه تولید با حقوقی بسیار نازل به انباشت سرمایه و سود آوری بالایی دست یافته است. در جهان سوم از نیروی کار دختر بچه‌ها در چین بسیاری از محصولات کشاورزی، قالبیافی و کار شاق کوره پزخانه‌ها استفاده میشود و در برابر این کار، مزد ناچیزی به سرپرست خانواده پرداخت میشود و یا حاصل کار آنها را در چارچوب کار خانواده ارزیابی می‌کنند. این سطح از استنمار آشکارا خشونتی است که به زنان و دختران نوجوان در عرصه اقتصادی وارد می‌شود و انباشت عظیم سود سرمایه را برای شرکت‌های مختلف امپریالیستی ایجاد می‌کند. سرمایه جهانی زنان را در کشورهای جهان سوم در تولیدات کشاورزی به خدمت گرفته و از کار طاقت فرسای آنان مافوق سود استخراج می‌کنند، اما این زنان به عنوان زنان کارگر به رسمیت شناخته نمیشوند، بلکه این کار بردگی زنان جزء وظائف کارهای خانگی آنها محسوب میشود. بورژوازی جهانی این بردگی پنهان و بربریت را آگاهانه برای استنمار بیشتر این نیروی کار ارزان از اذهان دور میدارد.

سرمایه داری جهانی با انتقال سرمایه به کشورهای مختلف جهان بویژه کشورهای جهان سوم که علتش هم دستیابی به نیروی کار ارزان می‌باشد و استنمار شدید از قبیل این نیروی کار به انباشت سرمایه بیشتر و سودهای کلان و نجومی تا کنون دست یافته است. در این استنمار وحشیانه از نیروی کار زنان حداکثر استفاده میشود. کار طاقت فرسا و ساعات کار به قدری طولانی است که بسیاری از کارگران از شدت فشار کار و کمی استراحت و حقوق ناچیز گاه‌ها دست به خودکشی می‌زنند. چهار میلیون کارگر بنگلادشی در بیفوله‌هایی به اسم صنایع نساجی که برای شرکت‌های بزرگ تجاری کشورهای امپریالیستی تولید می‌کنند به کار مشغول‌اند که از این تعداد هشتاد درصد آن را زنان تشکیل می‌دهند. این کارگران شش روز در هفته با ساعات کار طولانی، حقوقی معادل با یک دلار در روز دریافت می‌کنند. بنگلادش دومین صادر کننده تولید نساجی

قبل از پاسخ به این سوال به نمونه هایی از اعمال این خشونت‌ها در برخی از کشورها اشاره می‌نماییم. اگر به خشونت‌هایی که در مورد زنان ایران که در حکومت بربریت جمهوری اسلامی روا شده مروری بنماییم. متوجه میشویم که ایران از زمره کشورهایی است که زنان آن بطور وسیع قربانی این خشونت‌ها هستند. از تحمیل حجاب اجباری گرفته، تا بیکارسازیهای وسیع که منجر به روانه نمودن آنها به کنج خانه شده وابسته نمودنشان از نظر اقتصادی به همسرانشان و دخالت نمودن در خصوصی‌ترین مسائل اجتماعی - سیاسی ایشان میباشد. زنان ایران در فضای مردسالاری خانه و جامعه مورد سرکوب قرار می‌گیرند و تحت قوانین ارتجاعی اسلامی که در تارو پود آن جامعه نهادینه شده است از ابتدائی‌ترین آزادیهای فردی و اجتماعی محروم و مرتبا ما شاهد هستیم که تعدادی از زنان برای برون رفت از این منجلابی که هر روز با آن دست و پنجه نرم می‌کنند دست به خودکشی زده و راه دیگری برای رهایی خود بجز آن جستجو نمی‌کنند. نمونه ای دیگر از این خشونت‌ها این است که: اکثریت زنان ایران در برابر این نابرابریها ساکت ننشسته و مدام به اعتراض و مبارزه ادامه داده اند. و در طی حرکت‌هایی که انجام گرفته، شماری از زنان دستگیر و زندانی شده اند و به وحشیانه ترین شکل مورد شکنجه، اذیت و آزار و تجاوز قرار گرفته اند. مشت‌ها و لگدهای سنگینی که به سر و صورت و سینه زندانیان زن زده شده، آن باتومهای برقی ای که به قسمتهای حساسی از بدن زنان متصل می‌کردند، آن لخت کردن‌های اجباری که در برابر بازجوها جنایتکار رژیم انجام گرفته و می‌گیرد، و شماری از زنان بوسیله این جانان مورد تجاوز قرار گرفته اند، آن فحش‌های رکیک جنسی و ... همه و همه نه تنها از نظر روحی و روانی بالاترین شکنجه‌ها محسوب میشود و با خشن‌ترین برخوردها همراه بوده و میباشد.

اگر حتی به سالهای گذشته بر گردیم ما شاهد تجاوز به زندانیان زن بوده ایم. این جانان بر این اعتقاد بودند که دخترمسلمان نباید باکره اعدام شود و دختران زندانی مجاهد و سوسیالیست و کمونیست را مورد تجاوز قرار می‌دادند، البته زنان و دختران کمونیست برای جلادانی چون لاجوردی، غلامحسین عسا به دست معروف به الهام و محمود احمدی نژاد رئیس جمهور وقت که آن زمان بازجو

خشونت بر زنان و راه مبارزه با آن

جلسه پالتائیکی سخنرانی ۸ مارس ۲۰۱۳

بمناسبت روز جهانی - سحر صبا



۸ مارس روز جهانی زن را تبریک می‌گویم، به امید روزی که زنان از ستم‌هایی یافته و شعار " معیار آزادی زن، معیار آزادی جامعه " است تحقق یابد.

زنان در جهان، اولین قربانیان نابرابری‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی هستند اما یکی از موارد قابل چشم‌گیر، اعمال خشونت بر زنان است. در سالهای اخیر همزمان با بحرانهای اقتصادی - سیاسی در چهار گوشه دنیا آمار خشونت‌ها که بر زنان اعمال میشود رو به افزایش است. روزی نیست که در اخبار و رسانه‌های بورژوازی با وجود سانسورهایی که در این رابطه صورت می‌گیرد ما شاهد بقتل رساندن زنان و اذیت و آزار جنسی و تجاوز به آنها نباشیم. طبق آمار و تحقیقاتی که چند سال قبل صورت گرفته است، يك سوم زنان در اقصی نقاط جهان تحت انواع گوناگون خشونت‌ها از جمله سوء استفاده‌های جنسی، تجاوز و ضرب و شتم قرار می‌گیرند که میزان اعمال این خشونت‌ها در مناطق جنگ زده شدت بیشتری دارد. گزارشات، حاکی بر این است که خشونت‌های جنسی و جسمی که اغلب از جانب مردان و جامعه طبقاتی اعمال می‌شوند، بیشتر از بیماریهای غیر قابل علاج، تصادفات جاده‌ای، و جنگ موجب مرگ و میر زنان می‌شود. زنان درهرسنی از کودکی تا کهنولت قربانیان خشونت هستند. با مروری کوتاه بر انواع خشونت‌هایی که بر زنان ایران و زنان سایر نقاط دنیا اعمال شده و یا هنوز به شکل سیستماتیکي ادامه دارد اشاره کنیم به عمق این فاجعه پی خواهیم برد، و با این سؤال روبرو خواهیم شد که منفعت بورژوازی در چه هست که نه تنها کنترلی بر این خشونت‌ها ندارد بلکه هر روز به این فجایع و نابرابریها دامن می‌زند.

فاجعه انگیز بود که جامعه را تکان داد. اتفاقی که ۶۱

افتاد این بود که یک دختر دانشجو در اتوبوس مورد تجاوز یک گنگ شش نفره قرار گرفت. که با واکنش توده های مردم هند بشکل اعتراضات و تظاهرات وسیع خود را نشان داد و در ضمن توجه تمام رسانه های جهان به این عمل وحشیانه در ملاء عام را بخود جلب نمود. گرچه عکس عملهای جامعه هند بویژه در میان جوانان به رخداد این فاجعه چشمگیر بود، اما آلترناتیوی برای دوباره اتفاق نیافتادن و یا پیشگیری از این جنایات و خشونتها ارائه داده نشد و بشکلی جلو اعتراضات گرفته شد.

در آمریکای مرکزی و مکزیک روزانه صدها زن بدلیل زن بودنشان قربانی خشونت می شوند. بیشتر این زنان قربانیخشونت ها در خانواده و ستم جنسی در زندگی روزمره می باشند. دولت و ارگانهای قضایی به اندازه کافی از این زنان حمایت ننموده و امنیت آنها را تامین نمی کنند. بخش بزرگی از مجرمین بدون کمترین مجازاتی به کار خود همچنان ادامه می دهند. زنان مورد تبعیض قرار می گیرند، به آنها ضرب و شتم می شود، مورد تجاوز قرار می گیرند و حتی بقتل می رسند.

برای بخش وسیعی از زنان آمریکای مرکزی و مکزیک خشونت جسمی و روحی مسئله ای روزانه و دائمی است و حتی این روند از خردسالی با زندگی ایشان عجین شده است بسیاری از دختران و زنان راه مقابله و مبارزه با این جنایات را نمی شناسند مادران و خواهران و افراد مونث خانواده شان غالبا همین تجربه دردناک را پشت سر داشته اند و در جامعه سعی شده بطور امری عادی تلقی شود. مجموعا در سر تا سر جهان سالانه ۲ تا ۳ میلیون زن بخاطر زن بودنشان بقتل می رسند. طبق گزارش سازمان ملل، آمریکای مرکزی به مناطقی تعلق دارد که در آن بیشترین کشتار زنان و خشونت بر علیه آنان اعمال میشود. غالبا قربانی قبل از بقتل رسیدن بشدت مورد اذیت و آزار و تجاوز قرار می گیرد. اینگونه جنایتها براحتی پذیرفته میشود و از سوی دولت ها نه تنها با عکس العملی مواجه نمیشود بلکه سعی میشود سکوت اتخاذ شده و براین جنایات بشری سرپوش گذاشته میشود. عدم مسئولیت و بی توجهی به این نوع خشونتها از جانب سیستمهای بورژوایی دامن زده شده و نه تنها راه حلی برای خاتمه دادن به آن جستجو نمی شود بلکه در مناسبات بورژوایی هر روز تولید و باز تولید می شود.

در السوادور برای مثال طبق یک گزارش سازمان جهانی حقوق بشر در سال ۲۰۱۱ در حدود ۴۷۷ رزن به قتل رسیده است. در گواتمالا ۵۶۵ زن بقتل رسیده اند

اوضاع زنان ایران را ندارند. و تیر خلاص زن بود در حکم غنائم جنگی بودند و کشتارشان را مجاز می دانستند، تجاوز به آنها را نیز به عنوان کفار حق مسلم خود! اگر نگاهی به اوضاع زنان در جهان ببینیم در برخی کشورها زنان اوضاعی بهتر از خیرا یک گزارش را در رابطه با مصر و خشونت که بر زنان آنجا اعمال میشود را خواندم. این خشونتها بر زنانی اعمال میشود که بر علیه دولت ارتجاعی موری اعتراض می نمایند. تجاوز به زنان مصری در ملاء عام که خود بدترین نوع خشونت می باشد و یا تحقیر و تنبیه بدنی آنها در طول این تغییر و تحولاتی که در مصر صورت گرفته بطور روتین ادامه دارد، طی اخباری که جدیدا درج شده است. در ماه گذشته در قاهره بیش از ۲۰ زن در اماکن عمومی مورد تجاوز قرار گرفتند؟ گروه های متجاوز در سالروز انقلاب به صورت گله، زنان را تنها در میدان تحریر به دام می انداختند. تعداد آنها به بیش از صدها نفر می رسید، با وجود این پلیس اقدامی برای جلوگیری این فجایع انجام نداده است. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد که یک ارگان بورژوایی است، تنها عکس العملی که نشان داده است عدم دخالت پلیس را محکوم کرده است. مسئله تجاوز به زنان از همان ابتدای جنبشهای توده ای مصر در دستور کار بوده است. به عنوان مثال در روز استعفای مبارک ۱۰-۲۰ نفر به خانم لارا لوگان خبرنگار جنگی افریقای جنوبی در میدان تحریر تجاوز کردند. ابعاد جدید این تعرض وحشت انگیز و تکان دهنده است اما بورژوازی و جامعه مرد سالار مصر که قوانین پوسیده و ارتجاعی اسلام را در خود نهادینه نموده است بر این ادعا است که زنان نباید در صحنه سیاست حضور داشته باشند، حضور زنان در جنبشهای توده ای و اعتراض بر علیه وضعیت موجودشان دقیقا در تناقض و مخالفت با حکومت مذهبی بنیادگرا می باشد.

این طرز برخورد وحشیانه به زنان در واقع ریشه در آپارتاید جنسی جهان بینی اخوان المسلمین دارد. به اعتقاد آنها زنان با مردان برابر نیستند و حق هیچگونه اعتراض و مبارزه برای حقوق پایمال شده اشان را ندارند بنابراین مستحق سرکوب و هر گونه خشونت هستند. این توحش و بربریت نسبت به زنان از طرف بورژوازی مصر آگاهانه و بطور سیستماتیک طراحی شده و پلیس هم بعنوان بخشی از سیستم بورژوایی و ارگان سرکوبگر نه تنها به زنان به دیده حقارت می نگرد بلکه در تعرض و حملات وحشیانه ای که به زنان میشود کاملا سکوت اختیار می نماید. چند وقت پیش نماد خشونت و تجاوز به زنان در هند

شوم این خصوصی سازیها باعث شده، تعداد قابل ۶۲ توجهی از زنان به خارج از حوزه کار و فعالیت های سنتی شان پرتاب شده و مجبور شوند در شرایطی نا امن کار کنند. برای مثال در هند ۹۴ درصد زنان کارگر در بخش غیررسمی شاغل اند. در مناطق آزاد تجاری در آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا که تعداد آن ها به بیش از ۷۰ درصد می رسد و شرایط کاری اسفناکی حاکم است، حدود ۵ میلیون نفر در سراسر جهان در این مناطق آزاد کار می کنند که ۹۰ درصد آنان را زنان تشکیل می دهند. کارگران زن در بدترین شرایط زیستی برای شرکتهای چند ملیتی کار می کنند. کار مزدی در شرایطی وحشیانه، همراه با رعایت نشدن ساعات کاری منظم، بدون حمایت های قانونی، عدم پرداخت اضافه کاری، فقدان بیمه های بهداشتی-درمانی و با دستمزدی بسیار نازل از ویژگی های این مشاغل محسوب می شود.

علاوه بر این، زنان در کشورهای تحت سلطه نه تنها در نقش زن کارگر مورد ستم طبقاتی قرار می گیرند بلکه تحت اجرای قوانین ارتجاعی و سنتی مورد ستم جنسی و قتلهای ناموسی، سنگسار و غیره هم قرار می گیرند. زنان کارگر در بسیاری موارد کارفرماهای آنها علاوه بر اینکه بر نیروی کارشان مالکیت دارند و آنها را بشدت مورد استثمار قرار می دهند، همچنین این حق را به خود می دهند که بر جسم و جان آنها هم مالک بوده و هر وقت اراده کنند با اذیت و آزار جنسی و حتی تجاوز به آنها شدیدترین خشونتها را در مورد آنها اعمال نمایند. بعنوان مثال: گلاویژ سلطان نیا کارگر ۱۹ ساله کوره پز خانه و مهتاب احمد زاده کارگر ۱۵ ساله جوجه کشی دخترانی بودند که بر اثر تجاوز و آزار جنسی کارفرما دست به خودکشی زدند. کار فرماهای جنایتکاریشان نه تنها مورد مجازات قرار نگرفتند بلکه در قامت حامیان سرمایه به استثمار بیشتر و اعمال شنیع خود ادامه دادند. یا آنجا که صاحبان تجارت سکس با حمایت دولتها و حاکمان سرمایه با قربانی نمودن صدها و هزاران زن سودهای کلانی به جیب میزند نه تنها مجاز هستند بلکه بیشترین خدمت را به سرمایه و نظام سرمایه داری می نمایند. اما زنی که به دلیل فقر ناچار به تن فروشی میشود باید مورد شدیدترین مجازاتها قرار گیرد. در شرایط امروزه ایران بعلت تحریمهای اقتصادی تورم و گرانی سر سام آور و بیکاریهای وسیع یک بخش از زنان چاره ای جز خود فروشی برای امرار معاش خود و خانواده ندارند. بعنوان مثال: لیلا مافی دختری که از ۹ سالگی به خاطر فقر خانواده به تن فروشی واداشته شد، بارها مورد تجاوز

لازم است یک اشاره کوتاه به موقعیت زنان مهاجر هم داشته باشیم. مهاجرت به اشکال مختلف و به دلایل متفاوت در چهار گوشه جهان صورت می گیرد. در این مهاجرتها نیروی کار زنان به عنوان کارگران ارزان از یک طرف مورد بهره برداری صاحبان سرمایه قرار می گیرد و از طرف دیگر به دلیل زن بودنش مورد شدیدترین اذیت و آزارهای جنسی قرار می گیرند. زنان کارگر مهاجر نخستین کسانی هستند که اخراج می شوند و از جانب اتحادیه های کارگری، به عنوان بخشی از طبقه کارگر که باید از حقوقشان دفاع شود چشم پوشی میشود. تحقیرآمیزترین و فاجعه آمیزترین بخشی که زنان مهاجر در آن مشغول به کارند، صنعت تجارت سکس است. این کارگران همچون بردگان به فروش می رسند و سودهای هنگفتی برای شرکتهای بزرگ مافیایی که بخش اعظمی از بورژوازی جهانی را نمایندگی می کنند را به همراه دارد.

اگر کار خانگی و همچنین فعالیت های مربوط به باز تولید در این عرصه را نیز به حساب آوریم، دو سوم کار انجام شده در مقیاس جهانی، توسط زنان صورت می گیرد، این در حالی است که زنان در مقیاس جهانی تنها ۱۰ درصد دستمزدها را به خود اختصاص داده اند. ۷۰ درصد فقیرترین توده های کارگر و زحمتکش در جهان سوم و دو سوم افراد بی سواد در جهان را زنان تشکیل می دهند. زنان یک درصد از دارایی های جهان را صاحب هستند. برای اقتصاد سرمایه داری، نیروی کار زنان در مقیاس جهانی از اهمیت بسزایی برخوردار است. نیروی کار زنان ارزان است. بزرگ ترین بخش آن مجانی است و به رایگان عرضه می شود. تنها به ازای ۳۳ درصد کار صورت گرفته از سوی زنان دستمزد پرداخت می شود و مابقی در قالب کارهای مربوط به خانه داری نظیر بزرگ کردن فرزندان، مراقبت از همسر و افراد پیر و مریض خانواده یا کار در بخش کشاورزی به رایگان انجام می شود. زنان شاغل عمدتاً در شرایطی غیر متعارف کار می کنند. آن ها در مقایسه با مردان دستمزد کمتری می گیرند، زنان از امنیت شغلی کمتری برخوردارند و درصد بالایی از زنان مشغول کارهای موقت و کوتاه مدت با دریافت مزد کم هستند و از حمایتهای اجتماعی بسیار اندکی و یا در بسیاری موارد اصلاً از هیچ گونه حمایت اجتماعی برخوردار نیستند.

طرحهای نولیبرالی که پیامدش سازمان های مالی و اقتصادی بین المللی نظیر صندوق بین المللی پول و بانک جهانی می باشد نقشی مهم در امر خصوصی سازی دارایی ها و کاهش مزایای اجتماعی بازی نموده، در نتیجه عواقب

طیف-های گوناگونی می باشد بعنوان مثال: ۶۳

فمینیست-های لیبرال، رادیکال و فمینیست-های

سوسیالیست مارکسیست

بحث در مورد فمینیسم و دیدگاههای مختلف آن از توان این بحث و جلسه خارج است، فقط لازم است در رابطه با هر کدام توضیح مختصری داده شود. در دیدگاه نظری فمینیست-های سوسیالیست و مارکسیست، آنها به مبارزه علیه سرمایه-داری معتقد و در حیطه مبارزه طبقاتی بیشتر "زنان کارگر" را مد نظر دارند، نه به طور عمومی زنان. آن-ها با نقش زنان در تجدید تولید و کار خانگی آغاز کرده و مفاهیمی را به کار می-گیرند که دیدگاه مارکسیستی در باره جایگاه زنان را برجسته نموده و طبقه بندی متناسب با آن را گسترش دهد. از نظر استراتژیکی آن-ها معتقد به فعالیت در سازمان-های متفاوت هستند اما در ضمن بخش زیادی از آن-ها با پروژه-های مستقل زنان همکاری دارند. فمینیست-های سوسیالیست با فمینیست-های رادیکال سر سیستم ستم مرد سالاری توافق دارند. آن-ها هم-چنین با فمینیست-های مارکسیست با ستم طبقاتی و موقعیت کارگران در این رابطه نظر مشترکی دارند و تلاش می-کنند که این دو دیدگاه را در یک نظریه تحلیلی واحد به هم ارتباط بدهند. از نظر استراتژیکی آن-ها با سازمانهایی که چپ میباشند و مردان در آن فعالیت می کنند. همکاری نموده و همزمان هم با سازمان-های مستقل زنان فعال هستند.

فمینیست-های سوسیالیست در بررسی-های خود از ستم بر زنان، ضمن طرح تمایز طبقاتی، اما بیشترین تاکید را بر ستم جنسیتی دارند در دیدگاه-های آن-ها تمایزات ناشی از استثمار روشن نیست. اغلب آن-ها باور دارند که مناسبات جنسیتی نسبت به مناسبات طبقاتی مقدم می باشد. فمینیست-های لیبرال قادر به درک این که فرهنگ مردسالاری ریشه در جامعه طبقاتی را دارد نیستند. وجود فرهنگ مردسالاری در یک جامعه طبقاتی از یک طرف ستم بر زن را توجیه کرده و آن را تداوم می بخشد و از طرف دیگر در اثر حاکمیت مردسالاری در جوامع طبقاتی در طول نظامهای مختلف مردها امتیازاتی را کسب نموده اند و بمراتبی که مردها به عنوان جنس برتر بر این امتیازات نائل آمده اند زنان در محرومیت قرار گرفته و به عنوان جنس دست دوم در جامعه محسوب شده اند. فمینیستهای لیبرال فقط خواهان یک سری برابریهای حقوقی زنان با مردان هستند. نه تنها درکی دیالکتیکی از جامعه طبقاتی ندارند بلکه مسئله زنان را فقط در ستم جنسیتی می بینند. علتش هم این است که نوع تفکر این دسته از فمینیستها

قرار گرفت، در خیابان و از طریق باندهای تجارت سکس وادار به خودفروشی شد، چند بار دستگیر شد و شکنجه های ستم سرمایه و قوانین ارتجاعی اسلام را بر تن نحیفش حس کرد و سرانجام در ۱۸سالگی در دادگاه به اعدام محکوم شد در حالی که مسئول محلی که او در آن دستگیر شد به پرداخت جریمه و شلاق و زندان کوتاه مدت محکوم گشت. قربانی شدن زنان به شیوه های مختلف که اکثر قریب بالاتفاق آنها با خشونت و تجاوز همراه است فقط ثمره تلخ یک حکومت ارتجاعی و امری تصادفی نیست. این نوع ستمهای جنسیتی و طبقاتی در مورد زنان جهانشمول است و ریشه در جامعه طبقاتی سرمایه داری جهانی دارد. خشونت و تجاوز امری اتفاقی نیست، فقط در جنایت و ددمنشی یک حکومت خلاصه نمیشود، صرفا منحصر به دیکتاتوری های رسمی نیست. خشونت و تجاوز جایگاهی ساختاری در نظام سرمایه داری و کل جوامع طبقاتی مردسالار دارد. عامل خشونت بر زنان در جامعه ما به هر شکلی که ظاهر می شوند سیستم سرمایه داری حاکم بر آن است، سیستمی که منافع سرمایه داران را تأمین می کند و سیستمی که مردسالاری و خشونت بر علیه زن با آن در آمیخته و از آن تفکیک ناپذیر است. خشونت نمادی از قساوت سرمایه داری مردسالار است، نظامی که مبنایش بر تصرف و مالکیت خصوصی است. به این اعتبار این سرمایه داران هستند که در نهایت از فرهنگ مردسالاری و خشونت بر علیه زنان سود می برند و نه مردها از هر طبقه و قشری. خشونت را باید در این چهارچوب فهمید و برای از بین بردن آن، به مناسبات اجتماعی- اقتصادی سرمایه تعرض نمود نظامی که تجاوز و خشونت جزء ارکان آن است و مبارزه بر علیه خشونت جدا از مبارزه بر علیه کلیت نظام سرمایه داری نیست.

هر چند تعدادی از جریانات مدافع حقوق زنان در چهارچوب مناسبات بورژوازی بر علیه این نابرابریها تلاش و مبارزه می نمایند، اما واقعیت امر این است که برای رسیدن به برابری کامل زنان نمی توان راه حلی در جامعه بورژوازی برای آن جستجو نمود. تنها می توان پاسخ به این نابرابریها و مصائب را در راه حل مارکسیستی یافت. در کنار نظرات مارکسیستی نظرات فمینیستی هم شکل گرفته است، نظرات فمینیستی مردها را عامل ستم بر زن معرفی می کند و ستم جنسیت زن را ناشی از فرهنگ ارتجاعی مردسالاری در جامعه می داند. فمینیستها عامل مردسالاری و ستم جنسیت بر زنان را طبقاتی ندانسته و دلایل آن را در نظام های طبقاتی نمی دانند. البته باید در نظر داشت که فمینیسم خود دارای دیدگاه-های متفاوت و

درک لازم برای شناخت دوستان و دشمنان خود را ۶۴ داده است.

جنبش زنان در ایران از گرایش‌های مختلف برخوردار است. زمانی با برآمد جریان فمینیسم اسلامی و دوره ای با تحركات لیبرال- فمینیسی، که با بالا گرفتن موج اصلاح طلبی و بویژه دوم خرداد همراه بود در نوسان بوده است. جریان اصلاح طلبی نزدیک به یک دهه بر جنبش زنان اتوریته و نفوذ داشت؛ نمایندگان این جریان، چه در درون حاکمیت و چه در اپوزیسیون، تلاش نموده تا حرکات مبارزاتی زنان را از مسیر اصلی خود منحرف نموده و به پشت جبهه رانده یا آن را به وسیله ای برای اعمال سیاستهای خود تبدیل نمایند.

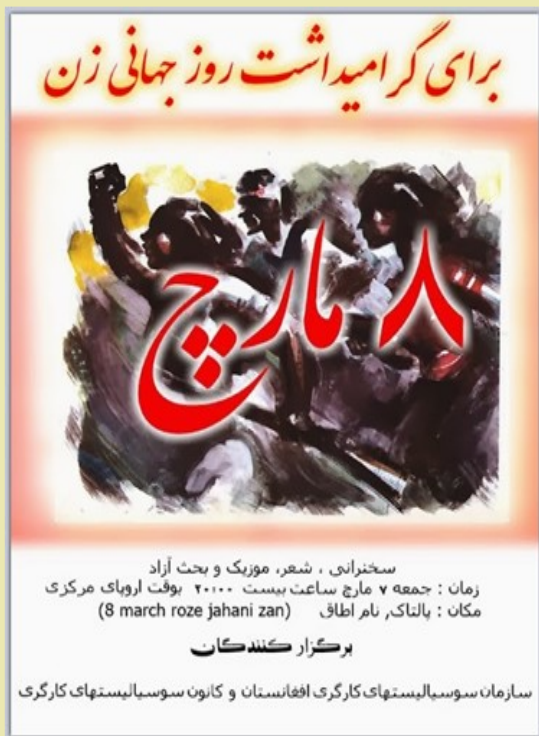
طراحان " کمپین یک میلیون امضاء " که به عبای آیات عظام آویزان شدند و به بارگاه فقه های مرتجع برای گرفتن تاییدیه مشرف شدند که به آنها بقبولانند، که گویا حقوق زنان تضاد و تناقضی با اسلام ولایت فقیه ندارد! در مبارزات توده ای و خیابانی آنچنان غافلگیر شدند خاموشی را به هر نوع حرکت و عکس العملی ترجیح دادند. آنها که پای درحکومت داشتند و متشکل بودند و طبق ادعایشان ده ها زن و دختر جوان را برای گرفتن یک میلیون امضاء بسیج کرده بودند چه شد که درست در گرماگرم مبارزات توده ها و زنان، دم فرو بستند و خاموش شدند؟ چرا گوشه ای از مطالبات بر حق زنان، حتی تا همان حدی که دیدگاه رفرمیستی اشان مدعی آن بود را هم مطرح نکردند؟ کمپینی که چند سال بر این ادعا بود که آگاه کردن زنان به حقوقشان جزء اولویت هایش بود، چه شد که در جنبش توده ای و مبارزات توده ها در سال ۸۸ که زنان نقش قابل توجهی در آن داشتند ناگهان از صحنه خارج شد ؟ پاسخ به این سؤال را باید در نقش رفرمیستی و ماهیت ارتجاعی " کمپین یک میلیون امضاء " جستجو نمود که خود بخشی از حاکمیت سرکوبگر جمهوری اسلامی هستند. آنها با مبارزات و اعتراضات توده ای میلیونی مردم و جایگاه و نقش ویژه ای که زنان در آن داشتند، روبرو شدند و شاهد بودند زنان چگونه با جسارت و شورمبارزاتی باورنکردنی موجودیت کل نظام جمهوری اسلامی را به چالش کشیدند. زمانی که زنان انقلابی و سوسیالیست در عمل نشان دادند که اولین قدم برای رهایی واقعی زنان، سرنگونی کلیت نظام جمهوری اسلامی با همه جناح های رنگارنگ آن میباشد. درست در چنین شرایطی بود که رهبران کمپین یک میلیون امضاء برای حفظ موجودیت نظام بربریت سرمایه جمهوری اسلامی سکوت را برگزیدند. حفظ موجودیت نظام سرمایه را به دفاع از خواسته های زنان در همان سطح

می خواهند با دست یافتن به یکسری رفرمها به حل ستم جنسیتی زنان نائل آیند. مبارزه حتی در سطح تغییر و موقعیت حقوقی زن یعنی تغییر قانون هم سرانجام به فعل و انفعال سیاسی منجر خواهد شد. به این اعتبار مبارزه زنان برای کسب حقوق فردی و اجتماعی خصلت سیاسی دارد. دست یافتن زنان به خواسته های حقوقی حتی اگر با یکسری رفرم همراه باشد، تا سطحی به مبارزات حقوقی و سیاسی زنان کمک خواهد نمود، اما هیچگاه نخواهد توانست مسائل زنان را بطور بنیادی حل نموده و برابری کامل را برای زنان به همراه داشته باشد.

مارکسیستها معتقدند، ستم بر زن با پیدایش مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی بوجود آمده است. به همین دلیل هم از نظر مارکسیسم، تنها راه از بین بردن ستم جنسیتی و طبقاتی، دگرگونی ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه طبقاتی است. انجام این وظیفه که با ایجاد یک جامعه سوسیالیستی ممکن است نه فقط تحقق تساوی زن و مرد را امکان پذیر می سازد، بلکه زمینه را برای ریشه کن کردن تمامی ایده های زن ستیزانه و مردسالارانه هم آماده می کند. ازم است مروری به وضعیت زنان ایران در طول یک دهه گذشته نموده و با بررسی نقش طراحان کمپین یک میلیون امضاء و نفوذ آنان در جنبش زنان که اهدافشان اعمال اتوریته و ایجاد فعل و انفعالاتی در این جنبش بود بنماییم. در بالا اشاره نمودیم که فرودستی و شرایط دشوار زنان در ایران تحت سلطه یک حکومت مذهبی ابعاد بسیار گسترده تری یافته است، اما تبعیض و نابرابری، فقدان تامین اجتماعی و سرکوب زنان که ریشه در نظام سرمایه داری دارد، تنها مختص به زنان در ایران نیست. اعتراض و مبارزه هر روزه زنان در ایران علیه این همه نابرابری و بربریت جمهوری اسلامی در طول بیشتر از سه دهه به اشکال مختلف و مداوم ادامه داشته است. ما شاهد بودیم که در جنبش توده ای ۸۸ زنان در صف مقدم اعتراضات چند میلیونی قرار گرفتند و خیابانهای شهر را به اختیار خود در آوردند. و با حرکت و مبارزه خود نشان دادند که دیگر ابزار پیش برد سیاست های اصلاح طلبان رژیم کار ساز نیست. آنها از سیاستهای اصلاح طلبان و لیبرالها عبور نمودند و با مبارزات رادیکال خود نشان دادند که بدون تعرض به مناسبات سرمایه جمهوری اسلامی نمی توان خواهان حل مسئله زن بطور واقعی شد. سی سال تجربه رژیم جمهوری اسلامی با جناح های رنگارنگ آن بویژه امتحان چندین ساله وعده های پوچ اصلاح طلبان رژیم و عقیم ماندن سیاست بازی های حامیان آنها در اپوزیسیون، و در کنار این ها آموزه های گرانبهای انقلاب ۵۷، به جنبش رزمنده زنان

اصلاحات نیست، بلکه ماهیت این کمپین و طراحان آن برای زنان ایران افشاء شده و بازگرداندن آنها دوباره به این چهارچوب غیر ممکن است! زنان به عنوان نیمی از جمعیت هر جامعه رهایی و آزادیشان در گرو متشکل شدنشان است. این وظیفه بر عهده سوسیالیستهای جنبش زنان است، که نیروی عظیم زنان بویژه زنان کارگر که ستم دیده ترین بخش طبقه کارگر را شامل میشوند متشکل و سازماندهی نمایند. آن زمان که زنان به انقیاد خود تحت مالکیت خصوصی و خانواده گی پی برده و مبنای مبارزه خود را برای لغو این مالکیت و جامعه ای سوسیالیستی قرار دهند، آنگاه زن در شرایطی برابر با مرد در تولید اجتماعی شرکت خواهد کرد، موانع پیشرفت زنان به خاطر جنسیت از بین خواهد رفت و استعدادهای آنان بعنوان یک فرد در جامعه شکوفا خواهد شد. در کشورهایی نظیر ایران حتی کسب برابری در حقوق و اشتغال خود به مبارزه برای ایجاد تغییرات و پایان دادن به مناسبات نابرابر سرمایه داری گره خورده است. زنان کارگر و سوسیالیست جنبش زنان ایران، طی یک مبارزه مداوم، پیگیر و متشکل طبقاتی است که میتوانند باورهای کهنه را در مورد زن و جایگاه او در جامعه تغییر دهند و با پیوند زدن این مبارزات به نیروی طبقه کارگر، آزادی و برابری برای همه زنان را واقعیت بخشند. عملی شدن این اصل در گرو ارائه راهکارهایی است که متضمن متشکل شدن زنان در تشکلهای توده ای اشان می باشد.

مارس ۲۰۱۳



پائینی که هم ادعایش را داشتند ترجیح دادند. کمپین می بایست نقش سازشکارانه خود را ایفا میکرد و تلاش می نمود تا مسیر مبارزاتی زنان را از کانال مبارزه برای سرنگونی رژیم منحرف سازد. این نمونه مشخصی از تلاش فمینیسم اسلامی و لیبرال فمینیست در ایران است که بمدت بیشتر از یک دهه جنبش زنان را از مسیر و محتوای اصلی مبارزاتی تخطئه نمودند.

اخیراً دست اندرکاران "کمپین یک میلیون امضاء" ارزیابی خود را در رابطه با جنبش زنان با مطلبی تحت عنوان "جنبش زنان تحت سالی که گذشت" ارائه داده اند. من توجه شما را به نکته ای از آن جلب می نمایم. در این مطلب "یکی از فعالان کمپین یک میلیون امضاء معتقد است راه "سخت و پرپیچ و خمی" پیش روی فعالان زن قرار دارد چرا که سازمانیابی پیشین این جنبش پس از اتفاقهای سال ۱۳۸۸ به طوری کلی به هم ریخته است." باید به این فعالین کمپین یک میلیون امضاء این توجه را داد که بانی بهم ریختن جنبش زنان پس از اتفاقهای سال ۱۳۸۸ خود آنها بودند. جنبش زنان بدرستی راه مبارزاتی خود را می پیمود و زنان مبارز و آگاه همراه و همدوش دیگر اقتشار مردم در جنبش توده ای می رفتند تا مناسبات سرمایه حکومت جنایتکار جمهوری اسلامی را به چالش بکشند. آنها بدرستی این را درک کرده بودند که فقط با نابودی این نظام است که زنان می توانند به آزادی و برابری کامل دست یابند. اما شما دست اندرکاران این کمپین که دستی در حکومت دارید و میخواستید این جنبش را در چارچوب نظام حاکم مهار نمایید و آنطوریکه خود انتظار دارید پیش برود. بهمین دلیل درست در شرایطی که جنبش خلاف پیش بینی های شما به حرکت انقلابی ادامه داد، رهبران کمپین آگاهانه تصمیم گرفتند که جهت مصالح حاکمیت سکوت را برگزینند. از آنجا که اهداف "کمپین یک میلیون امضاء" در چهار چوب حفظ نظام جمهوری اسلامی تعریف شده و اساساً تحقق خواسته ها و حقوق زنان را در همین چارچوب جستجو می کند بدون شک زمانی که توده ها کل سیستم را آماج حملات خویش قرار میدادند، کمپین می بایست نقش سازشکارانه خود را ایفا میکرد و تلاش می نمود تا مسیر مبارزاتی زنان را از کانال مبارزه برای سرنگونی رژیم منحرف سازد و در عمل هم آشکارا دیدیم که به جای طرح و بیان مطالبات زنان، چگونه برای شریک شدن در قدرت احتمالی جناح موسوی، برای گرفتن عکس در کنار زهرا رهنورد از یکدیگر سبقت می گرفتند. باید به این فعال کمپین "یک میلیون امضاء" گفت مشکل در راه پیچ و خم سازمانیابی دوباره جنبش زنان به طریق بورژوا-لیبرال و

های نسبی زنان بود که تا سال ۱۹۲۵ ادامه داش در سال ۱۹۲۷ امان الله با خاتمش ملکه ثریا به کشور های ترکیه، ایران، روسیه، انگلیس، آلمان، فرانسه، ایتالیا، مصر و هندوستان سفر کرد و بعد از بازگشت به کشور، سنتگرایی و تعصبات سران قبایل را به انتقاد گرفت و درجهت بازسازی و ارتقای کشور گام برداشت.

اما اصلاحات او به ویژه در رابطه با زنان، اعتراضات زیادی را سبب شد. «مجددی»ها که از بانفوذترین خانواده های روحانی شهر کابل بودند، فتوای کفر شاه را با عکس هایی از ملکه که برقع خود را کنار زده بود به دستخط ۴۰۰ تن از علمای دینی در سراسر افغانستان فرستادند. بدین ترتیب ارتجاع مذهبی توانست با تحریک احساسات مذهبی مردم، مردم را به شورش وا دارد.

این شرایط تقریباً تا یکسال دیگر پس از تبعید امان الله و خاتمش و روی کار آمدن نادرشاه، ادامه یافت درین دوره نیز پس از برقراری یک ثبات نسبی، زمینه ورود دختران پایتخت به مدارس میسر بود.

به طور کلی، در دوره های ظاهرشاه و داود و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق زنان به درجه بی از آزادی دست یافتند، اما با روی کار آمدن مجاهدین و طالبان صحنه دگرگون شد.

در فاصله سالهای پایانی دهه هفتاد میلادی تا سپتامبر دوهزارویک، آنگاه که امریکو متحدینش با پیروی از شارلتانیسم عربی ن سیاسی گاه با مجاهدین و عناصری که بعدها به نام «طالبان» شهرت یافتند علیه اتحاد شوروی سابق و رژیم تحت الحمایه اش و گاه با طالبان علیه مجاهدین و دولت تازه به دوران رسیده آنان جنگیدند و جنایت آفریدند و زمینه های عملی به قدرت رسیدن طالبان را فراهم آوردند، و در ادامه همین شارلتانیسم بود که پس از حوادث سپتامبر دوهزارویک، طالبان یک شبه تروریست و ضدآزادی و ضد زن و مغضوب علیه و غیره و غیره پنداشته شده و دستور سرنگونی آنان از جانب پنتاگون صادر گردید.

واژه طالبان از نگاه ترکیب زبانی از دو عنصر عربی (طالب) و فارسی (ان) که همان پسوند جمع بستن در این زبان میباشد تشکیل یافته است، کلمه عربی «طالب» معمولاً به معنای «شاگرد مدرسه قرآن» به کار میرود. کودکان و نوجوانان در مدارس مذهبی تحت نظارت

سخنرانی زرقا فروغ به مناسبت هشت مارچ روز جهانی زن



به مناسبت هشتم مارچ ۲۰۱۴

مقدمه

افغانستان از سال ۱۹۲۱ بعد از جنگ افغان و انگلیس تا اکنون کمتر دوره با ثباتی را در تاریخ از سر گذرانده است این موضوع نقش زیادی در وضعیت نا بسامان زنان افغان داشته است. درین جا مرور مختصری بر وضعیت زنان افغان در طول این مدت و حوادث تاریخی بی که به وقوع پیوسته است مینماییم. نود و اند سالی پیش از امروز بعد از کشته شدن حبیب الله، امان الله زمام امور را به دست گرفت و میشود گفت که نهضت زنان افغان از همین زمان آغاز شد. اصلاحات عمده بیکه که میتوان از آن نام برد عبارت بودند از:

فراهم شدن امکان تحصیل برای دختران تا درجه ابتدایی مانند پسران

لغو قانون تعدد زوجات.

منع نکاح دختران زیر سن ۱۶ سال.

از بین بردن برده گی خانه گی.

اعزام اولین گروپ از دختران دانشجو به کشورهای اروپایی و ترکیه.

در سال ۱۹۲۰ اولین بار انجمن حمایت نسوان به سر پرستی کیرا خواهر امان الله به خاطر حفظ حرمت زنان در داخل خانه در مقابل همسران شان دایر گردید. نخستین مکتب ابتدایی مخصوص خانمها به نام مستورات ایجاد شد

در ۱۷ مارچ ۱۹۲۱ نخستین شماره مجله زنان به نام ارشادالنسوان منتشر شد. محتوای این مجله در مورد

تجاوز شان را مشروعیت بخشید ولی با گذشت هر ۶۷

روز عمق این فاجعه نمایانتر میشود

اولاً کمک، حمایت و محافظت از نظام فاسدی که بر بنیان فکری طالبی و جهادی استوار است و ثانیاً معاملات آشکار و نهان با جناحهای رقیب که در منازعات افغانستان زیدخل اند. ثالثاً سرازیر کردن میلیارد ها دالر پول که ظاهراً برای کمک به مردم افغانستان و باز سازی کشور پرداخته شده و در حقیقت باج دادن به دم و دستگاه فاسدی است که هدف آن برآورده شدن اهداف اشغالگران و نیرو های حامی آنان در افغانستان میباشد. و این خود نمایانگر اینست که آمریکا و متحدینش تا چه اندازه مزورانه و عوامفریبانه سنگ دفاع از زنان مظلوم افغانستان را بر سینه میکوبند

کرزی که خودش را نماینده دموکراسی اصیل در افغانستان جا میزند، با توشیح قانون احوال شخصیه اهل تشیع هویت طالبی و زن ستیزش را به اثبات رسانید .

اریاب زاده کرزی با حمایت برا دران شیعه جهادی اش به گونه دیگری ستم بر زن را احیا و باز تولید کرد ، با توشیح قانون احوال شخصیه اهل تشیع کرزی و شورای علمای اهل شیعه با کامل کردن آپارتاید جنسی در سراسر افغانستان خواهان جدا شدن اماکن آموزشی ، کار، خرید و فروش و حتی ممنوعیت مسافرت زنان بدون محرم را طرح کرده و بدین طریق قوانین شرع و احکام نبوی را نهادینه و رائج ساخت که بر مبنای آن، در خلقت بشر، مرد اصل و زن فرع بوده و قیومیت و حکمیت از آن مردان است. کرزی با نرمش و دلک بازی تیپ خودش با چال و نیرنگ بمثابه نماینده طالبان کوشش نمود همدل با برادران شیعه جهادی اش یکبار دیگر زنان را از اجتماع به حاشیه براند . این قانون دست هر نوع خشونت را در قبال زنان با حمایت دولتی باز نمود ، عجیب نیست که امروز زنان در افغانستان با دهشت و بربریت سنت و مذهب دست و پنجه نرم میکنند . کرزی با توشیح قانون احوال شخصیه اهل تشیع لکه سیاه افراط گرایی مذهبی را در لباس دموکراسی در تمام ادوار تاریخ افغانستان در روی خود جاودانی ساخت

ناتوانی و بی میلی دولت در دفاع از جان ، حفظ امنیت، حرمت و حقوق شهروندان و به ویژه زنان و باز گذاشتن دست مشتکی ملا، آخوند، ریش سفید، مرتجع، تفنگدار، طالب و مجاهد که هر کدامشان سر از آخور دولت ها یا احزاب ارتجاعی منطوقی بیرون می آورند، عملاً زنان افغانستانی را بی پناهنتر در جامعه ایکه در آن کمترین نشانی از امنیت و عدالت وجود ندارد رها کرده است ، و

پاکستانی های معتقد به آموزه های ناب اسلامی تعلیم می دیدند. این کودکان در شرایطی سخت انضباطی، مملو از حس تنفر نسبت به زن، آموزش می دیدند. عمدتاً این احساس نفرت و انزجار تا جایی تقویت می شد که آنان نه تنها منکر وجود زن می شدند که حتی شأن او را تا حد حیوانات خانه گی یا کالا تنزل می دادند.

در فاصله سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ میلادی ، دهها حکم مبنی بر ممنوعیت حضور زنان در محیط کار، عدم ادامه تحصیل زنان، ممانعت مداوای زنان توسط پزشک مرد، ممانعت حضور زنان در اماکن عمومی به تنهایی و بدون برقع، توسط نیروهای طالبان به شکلی رسمی وضع و اجرا شد. مجازات زنان با ضربات چوب و شلاق به دلایلی چون بالارفتن چادر، دیده شدن پا و ناخن های رنگ شده اجرا شد. همچنین صدور و اجرای احکامی چون اعدام و سنگسار در ملأ عام صرفاً به دلایلی همچون حضور زنی در جوار مردی ، تنها گوشه یی از زخم های چرکین بر پیکره نیمی از جمعیت این سرزمین است. دولت آمریکا، رژیم قرون وسطایی طالبان و اربابان القاعده را به ظاهر از میان برداشت اما به جای آن، جنگ سالاران مجاهدین از گروپ های متعدد را به صحنه کشاند که برادران عقیدتی طالبان اند و به اندازه آنان ضد دموکراسی و ضد زن هستند. درکنار آن نیز حکومتی دست نشانده چون حکومت حامد کرزی را به اریکه قدرت نشاند. نتیجه آن چیزی است که امروز سازمان ملل اعتراف میکند که ، در افغانستان تحت حاکمیت آمریکا، ما شاهد بسط یافتن دولت مواد مخدر هستیم .

هرچند مردان، زنان و کودکان همگی قربانیان جمعی اند اما در این میان ، زنان همواره به دلیل تعلقات جنسی، مذهبی و سنتی و فرهنگی خود، مورد استثمار مضاعف واقع میشوند. زنانی که از شرایط جنگی جان سالم به در برده اند امروز به دلیل نابسامانیهای ناشی از جنگ دچار مرگ اجتماعی شده اند

یازده سال بعد از طاعون طالبی وضع زنان در افغانستان از چه قرار است

اخبار و گزارشاتی را که جهان غرب از وضع زنان در چارچوب سیاستها و برنامه خود شان با اهداف معینی بیرون میدهند با وجود سانسور ها و کمی و کاستی های دل بخواهی ، بیانگر حالت حاد و وحشتناکیست که هر انسان با منطق و آزادیخواه را تکان میدهد

گر چه بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ موقعیت زنان افغانستان به ابزار تبلیغاتی رسانه های غربی مبدل شد و با توجیه خشونت بر زنان افغانستانی مداخلات نظامی و

۶۸ قبیله‌ی افغانستان به خاطر حل و فصل منازعات و

اختلافات استفاده می‌گردد. زن و دختری که به بدل

داده میشود در حقیقت اسپریت تا باید به هر نوع اسارت شکنجه و تجاوز تن در دهد. تمام کاران خانه را برده و ارا انجام دهد. اگر این زنان و دختران از شرایط نا مساعد زنده گی فرار کنند مطابق قانون شرع اسلامی که زیربنای قانون اساسی کشور را تشکیل میدهد و به تاسی از آن زن نباید بدون اجازه شوهر یا محرم شرعی ترک خانه نماید، محکوم به جزا و زندان میگردد. چه بسا زنانی که ازین نوع سرنوشت در زندانهای افغانستان رنج میبرند. افغانستان در زمینه توسعه انسانی رتبه یکصد و هفتاد و پنجم را در بین یک صد و هفتاد و هفت کشور دارد. شمار مرگ و میر مادران به هنگام زایمان از هر صد هزار نفر به یک هزار و ششصد تا یک هزار و نهصد تن بالغ میگردد.

دختران زیر هجده سال به زور و ادا به ازدواج می شوند. افغانستان هشتاد در صد تریاک جهان را تولید میکند.

سن مادر شدن دوازده سال و کمتر از آن است. میانگین چه بسا مادرانی که از فرط مجبوریت ناگزیر شده اند تا با بهایی معادل دو تا بیست و چهار دالرافعال عزیز و جگرگوشه خویش را به فروش برسانند.

با این همه حالا نیرو های اشغالگر زمان کارشان به اتمام رسیده و پا از لجن خود ایجاد کرده شان در افغانستان بیرونمیکنند و با دادن فرمول هایی گنگ و سر در گم نود و نه در صد مردم فقیر و رنج دیده افغانستان را از بازگشت طالبان در هراس قرار داده و از طرح مصالحه با برادران طالب کرزی حمایت میکنند. خوب است بپرسیم که، اگر قرار است این مصالحات از سر دلسوزی و همکاری با زنان و به نفع مردم افغانستان باشد، آیا در یکی ازین به اصطلاح جرگه های تان نامی از مسأله حفظ حرمت زن و عدم تجاوز به حقوق انسانی اش را مطرح کرده اید؟ نه تنها این بلکه این طرفین در گیر مصالحه اکثر شان کسانی هستند که خود دست شان تا آرنج به جرم کشتن، تجاوز و هزاران جنایت دیگر در حق زنان و مردم افغانستان آلوده است چه کسی به اینها حق داده است که از حق بیوه و یتیم افغانستان در مقابل طالبان نماینده گی کنند؟ کرزی چه حقی دارد تا آنها را نماینده مردم افغانستان بنامند؟ تازه مردم افغانستان خواهان کشانده شدن هر دو طرف مذاکرات به پای میز محاکمه هستند تا میز مذاکره سرنوشت ساز برای خودشان

از مشاهده مناسب اقتصادی و اجتماعی موجود در افغانستان و بی توجهی نظام فاسد وضعیت اسفبار زنان و

علم کردن خواسته های فیندمنتالیستی شان به بهانه های مختلف به خیابانها و جاده ها ریخته و با سوختاندن، چور و چپاول و سرقت اموال مردم شور و غوغا بر پا کرده و بدین ترتیب این مشتمرتجع با همسویی ارتجاع منطقه پیام کنترل و قدرت سیاسی شان را به شهروندان به ویژه زنان میرسانند که این خود نیز به صورت روانی زنان افغان را بیشتر به انقیاد میکشد

در تمام این سالهایی که اشغالگران، گروه های مختلف جهادی و طالبی و غیره و غیره در افغانستان مصروف شخم زدن جامعه و مردم افغانستان استند در پهلوی بمباران، آتش کشیدن و تخریب مکاتب، دانشگاه ها و شفاخانه ها با سواستفاده از امکانات محدود روزمره مردم به احوال مدارس دینی، حوزه ها، مساجد و تکیه خانه ها پرداخته میشود. همچنان گذشته از بودجه دولت، سالانه میلیارد ها دالر پول وارد افغانستان میگردد که قسمت اعظم آن صرف تبلیغات مذهبی و تعالیم و تفاسیر دینی و هابی، احمدی، شیعی و غیره میگردد. خلاصه ارتجاع مذهبی منطقه و ارتجاع مذهبی افغانستان با طرح چنین روش ها توانسته اند افکار عصر حجری را دوباره ایجاد و احیا نمایند که این خود زنان را از لحاظ حقوقی و اجتماعی در مضیقه قرار میدهد.

فساد، فقر، فحشا، زرع و پخش مواد مخدر، سیستم اقتصادی و اجتماعی فاسد و استثمارگرانه، نظام فکری مبتنی بر باور های عقب مانده و به شدت ضد زن و سننهای متحجرانه مربوط به عصر بربریت و جوامع بدوی، زنده گی زنان را در افغانستان را به تباهی کشانده است. سیمای زنان افغانستانی را واقعیت های تلخی چون تحقیر، خشونت، سرکوب، بریده شدن گوش و بینی، سربریدن، سنگسار شدن، به آتش کشیده شدن با اسید سوختانده شدن، اختطاف شدن، در کوچه و بازارمورد تجاوز قرار گرفتن، با حیوانات مبادله شدن، به فروش رسیدن، وادارگردیدن به ازدواج در کودکی، و هزاران تراژیدی دیگری میسازد که نه تنها توسط امامان مساجد، قضات و دولت مردان بلکه توسط نزدیک ترین خویشان مرد خودشان بالایشان تحمیل میشود.

ازدواج های اجباری و مصلحتی کودکان و نو جوانان مشکل دیگریست که گریبانگیر مردم افغانستان میباشد، چنانکه آمارهای بین المللی نشان میدهد، در نتیجه این ازدواج ها از هر ده نفر زن در افغانستان یک نفر آن کشته میشود. روزنامه ایندی پندنت چاپ لندن گزارش نموده که تعداد زیادی از مقتولین به صورت رسمی راپور داده نشده و همچنان خاموش باقی میماند.

واقعیت تلخ دیگر اینکه از زنان و دختران در جامعه

میزنند خودشان نیز قربانیان این فرهنگ عقب ۶۹ مانده و باور های مذهبی و بیسوادى هستند. با وجود این قید و بند ها و فشار های گوناگونی که بر دست و پای زنان افغانستان کشیده شده است زنان در افغانستان و خارج از مرز های افغانستان باید آرام ننشسته و با تمام نیرو و توانشان در به زیر کشیدن اوهام و خرافات و قوانین عصر حجر و بربریت و توحش که نسل به نسل بر آنان تحمیل شده و هر روز با هزاران ابزار برای تولید و باز تولید آن تلاش صورت میگیرد مبارزه و تلاش نمایند. زنان آگاه همگام با مردان آزادیخواه کوشش نمایند تا برای شکستن تابو های مذهبی، بی حقوقی زنان، سادیسم فکری و جنسی ملا، مجاهد و رهبران مذهبی سیاسی جامعه مرد سالار فاسد و طبقاتی افغانستان منسجم شوند، و در ضمن برای بر چیدن مدارس مذهبی و ایجاد موانع در راه پخش افکار و عقاید بنیادگرایی مذهبی کار نمایند بی تردید این مبارزه خیلی دشوار و پر بهاست ولی متأسفانه راه دیگری جز به گورستان سپردن نظام موجود در افغانستان با تمام افکار و باور های قرون وسطایی طالبانی جهادی و امثال آن وجود ندارد.

جنبش زنان در افغانستان بخش جدایی نا پذیر جنبش رهایی زن در منطقه است، گر چه وضعیت زنان در افغانستان با سایر زنان منطقه قابل مقایسه نیست، ولی با آنهم در صورت عدم مقاومت در مقابل متحجرین طالبانی جهادی و اخوانی که همچون هیولایی در منطقه سر بیرون آورده اند و با همکاری غیر مستقیم سیستم فاسد سرمایه داری که آنها را تجدید حیات میکند؛ زنده گی نیمی از جمعیت منطقه به تباهی کشیده خواهد شد. مسأله زن یک مسأله انسانیست. بناءً مبارزه به خاطر آزادی و برابری جنسی و نژادی و رنگ پوست و آزادی بیان و غیره ویژه زنان نبوده بلکه وظیفه تمام انسانهای آزاد، مترقی و سوسیالیست میباشد. زنده باد هشتم مارچ روز تجدید پیمان مبارزه برای آزادی زنان



تبلیغات رسانه های نظام مرتجع حاکم بعضا چنین استنباط میگردد که زنان در تمام طول تاریخ افغانستان چنین سرنوشتی را از سر گذشتانده اند، در حالیکه اگر جامعه امروز افغانستان را با سه دهه و اندی پیشتر مقایسه کنیم به وضاحت دیده میشود که تا قبل از استیلاى باند های مسلح مجاهدین و طالبان و دولت فاسد فعلی زنان از نظر حفظ جان حرمت و امنیت و شرایط اجتماعی بهتری برخوردار بودند.

عقب مانده گی فرهنگی، بی سوادى و باور های مذهبی از جمله عواملی هستند که زنان افغانستان را نه تنها در محدوده مرزهای افغانستان در هم کوبیده بلکه عین همین سر نوشت شوم آنان را در سایر کشور های جهان نیز سایه و ارتعقیب میکند. زنان افغان علیرغم سالها زنده گی در کشور های میزبان به سبب فشار های موجود در خانواده و حفظ فرهنگ و سنت های عقب مانده و مردسالار قادر به تکلم زبان کشور میزبان نیستند، آنان بیشتر شبیه به ماشین سکش و تولید مثل شده و به پخت و پز و انجام کار های خانه مشغول اند. این طیف خانم ها بیشتر به خدمتگاران بی اجوره بی میمانند که گویا به غیر از کار و اموراتی که از جانب مرد خانه به صورت سنتی از قبل تعیین شده هیچ مصروفیت دیگری ندارند و نمیتوانند داشته باشند. تعداد معدودی از این زن ها ازین حالت بیزار شده و عکس العمل نشان میدهند. و در مقابل، مردان با پشتوانه دم دست ترین ابزار چون خدا، مذهب، پیغمبر، سنت، رسم، عرف، اعتبار، غیرت مردانه شان را مجاز شمرده علاوه بر لت کوب زنان و شکستن دست و پا و بریدن برخی از اعضای بدنشان آنها را مورد تهدید های جانی قرار میدهند. در اینگونه موارد زنان به خاطر نجات زنده گی شان مجبور به فرار گردیده و عده معدودی از آنها به خانه های امن پناه می برند. ناگفته نباید گذاشت که این مردان که به خشونت دست

پرداخت می شود و حتی قوانین کار ارتجاعی سرمایه که ضد کارگری بودن آن بارها و بارها در این کشورها به اثبات رسیده است، هم به اجرا در نمی آید. عمق فاجعه و بردگی مزدی در این کارگاههای تولیدی غیر قابل تصور است، تا آنجاییکه به دستمزدها بر میگردد، دستمزد کارگران در " شرکت های تولیدی واسطه" معمولاً به اندازه پنج دهم درصد یا حداکثر یک درصد قیمت لباسی است که در فروشگاهها بفروش میرسند. بیمه ناشی از حوادث در این شرکتها و مراکز تولیدی موجود نیست و کارگران مجبورند هزینه عدم رعایت اولیه ترین شرایط ایمنی کار را با جان خود بخردند.

یکی از مراکز پر سود که با کار بشدت ارزان زنان کارگر همراه است صنایع پوشاک بنگلادش است. صنعت نساجی بنگلادش از دهه هفتاد قرن بیستم به این سو رشد تصاعدی داشته است. این بخش اکنون هشتاد درصد صادرات هجده میلیاردی این کشور را تشکیل داده و منبع اصلی درآمدهای ارزی کشور است. در حدود 75 درصد تولید و صادرات لباس متعلق به انحصارات زنجیره ای بین المللی بخش پوشاک " کی ک " و " ها . اند.ام." ... هستند که بالاترین سود خود را از دستمزد های بسیار پایین کارگران بخش نساجی بنگلادش بدست می آورند. صنایع نساجی نقش درجه اول را در اقتصاد بنگلادش دارند بهمین دلیل در حدود چهل درصد نیروی کار کشور که بیشترین درصد آن زنان میباشد را جذب رشته های نساجی کرده است. نود درصد از نیروی کار سه و نیم میلیونی بخش نساجی را زنان تشکیل می دهند. بخش اعظم این کارگران دختران جوانی هستند که سن شان از چهارده سال به بالاست. زنان کارگر با این شرایط کار شاق و طاقت فرسا قادر نخواهند بود طولانی مدت به کار ادامه دهند. عارضه های این نوع کار صدمات جبران ناپذیری به جسم و روان زنان کارگر وارد میکند، کارگران بویژه از نظر بینایی و ستون فقرات دچار آسیبهایی جدی میشوند. زنان آسیب دیده بدون حق بیمه درمانی و بازنشستگی توسط کارفرمایان به عنوان کارگرانی که نمی توانند بازدهی کاری یک کارگر سالم را داشته باشند از کار اخراج می شوند.

اخیراً در کشورهای پیشرفته صنعتی خریداران این البسه برایشان سوال بر انگیز شده است. این تولیدات مرغوب کجا و تحت چه شرایط کاری و توسط چه کسانی به بازارهای کشورهای غربی سرازیر میشود؟ تولید کنندگان این لباسهای

استثمار زنان کارگر نساجی اوج بربریت سرمایه جهانی سحر صبا



طبق خبرهای درج شده در مورد صنایع نساجی در جهان 90 درصد از 35 میلیون کارگران نساجی را زنان تشکیل می دهند. گزارش بیانگر وضعیت اسفناک میلیونها کارگری است که کمپانیهای غول آسا در قبال استثمار مضاعف آنها سودهای کلانی به جیب می زنند. کار در صنایع نساجی گوشه ای از جنایات سرمایه جهانی را نشان می دهد که با به بند کشیدن میلیونها انسان در بدترین شرایط کاری به حیات ننگین خود ادامه می دهد. این گزارش پرده از راز و رمز نهفته صنایعی بر می دارد که انحصارات چند ملیتی جهانی را بدنبال خود دارد و از پر سود ترین صنایع دنیا میباشد. برای کسب و انباشت این سرمایه های نجومی از جان و پیکر نحیف دختران و زنان جوان کارگری مایه گرفته میشود که در دخمه هایی که مراکز تولیدی نامیده شده به وحشیانه ترین شکل استثمار میشوند و تحت اذیت و آزار جنسی قرار می گیرند.

کشورهایی مثل جنوب شرقی آسیا، جنوب آسیا و آمریکای لاتین بیشترین کارگران نساجی جهان را به خود اختصاص داده اند. انحصارات چند ملیتی تولید پوشاک با ایجاد شرکت های تولیدی وابسته در این کشورها نیروی کار زنان را با دستمزدهای بسیار پایین، ساعات کار طولانی و حداقل امکانات و عدم ایمنی محیطهای کاری به کار می گیرند. شرکتهای تولیدی بزرگ به شکل شرکتهای زنجیره ای هستند که تعداد زیادی زیر مجموعه از شرکتهای تولیدی کوچکتر در پیرامون خود دارند که تولیدات مرحله ای را انجام میدهند. در همین کارگاههای زنجیره ای است که نیروی کار زنان به شدیدترین شکل ممکن مورد استفاده قرار می گیرد و دستمزدی در سطح گرسنگی به کارگران

زیبا و فریبنده که از جان و هستی اشان مایه می گزارند میلیونها کارگر زنی هستند که هیچ وقت اجازه ندارند از دسترنج و تولیدات خود استفاده نمایند. نظام بربریت سرمایه این کارگران ارزان زن را با نهایت شقاوت و بیرحمی بکار می گیرد تا جوابگوی بازارهای انحصاری سرمایه داری باشد. البته پاسخ این سوال را کارگران نساجی بنگلادش و در راس آنها دهها هزار زن کارگر یکسال گذشته با اعتراضات و اعتصابات خود بر علیه بربریت مزدیشان به گوش جهانیان رساندند. دهها هزار کارگر زن به خیابانهای داکا ریختند، با اعتصاب سراسری خود کار مزدی را متوقف نمودند، در مقابل هجوم وحشیانه پلیس سینه سپر کردند کشته و زخمی دادند، و با صدای رسا به سرمایه داران محلی و جهانی اخطار دادند که قادر هستند حقوق حقه خود را از حلقوم این جانین بیرون بکشند. اکثر این کارگران زن نساجی از کشورهای دیگر آسیایی و زنان جوانی میباشند که به هند، چین یا بنگلادش در جستجوی کار مهاجرت می کنند و برای بقا خود و خانواده اشان مجبورند به این بربریت سرمایه تن بدهند. این زنان هفته ای هفت روز بر روی خط تولید زنجیره ای کار کرده و اغلب اوقات آنها را وادار به اضافه کاری، بدون دریافت دستمزد، می نمایند. این زنان کارگر به عنوان زن دائما مورد تبعیض جنسی در محیط کار خود قرار می گیرند، در برابر کار برابر با مردان دستمزدی کمتر از آن ها دریافت می کنند و بطور دائم از طریق کارفرماهای خود تحت اذیت و آزار جنسی و مجازات قرار می گیرند. یکی از شاخصهای مهم کار بردگی مزدی در این نساجیها نابرابری دستمزد بین زنان و مردان کارگر است. کارفرمایان استخدام کارگران زن را به کارگران مرد ترجیح میدهند (بشرطی که مخارج مرخصی زایمان و شیرخوارگاه و مهد کودک و ... را نداشته باشد)، عملاً و آگاهانه با مشاهده یک سری ویژگیها در کارگران زن به این تمایز بین کارگران زن و مرد دامن میزنند. آنها کارگران زن را از آن جهت برای کار در این صنایع ترجیح می دهند که منظم تر هستند و احتمالاً به شرایط نامناسب کار راحتتر تمکین می نمایند و با دستمزدی کمتر از دستمزد مردان کار میکنند. البته از نیروی کار زنان با هر پیشرفتی در صنعت و تکنولوژی برای سود آوری بیشتر سرمایه استفاده شده و در اغلب مواقع از وجود زنان کارگر علیه کارگران مرد که مزد بیشتری به آنها تعلق می گیرد استفاده میشود .

رشد اقتصادی در صنایع نساجی کشورهای آسیایی بسیار سریع و قابل توجه میباشد. این آهنگ سریع رشد اقتصادی از قبیل استثمار نیروی کار ارزان بویژه نیروی کار زنان و

کودکان ممکن شده است. در این کشورها نیروی ۷۱ کار زنان بخش بزرگی را در بازار کار تشکیل میدهد. شکوفایی سرمایه داری بر مبنای استثمار نیروی کار ارزان زن به این معنا است که زنان در برابر استثمار و ستم سرمایه داری کم حقوق تر و بی دفاع ترند و زنان و مردان کارگر از یک اتحاد مشترک طبقاتی برای تحقق برابری برخوردار نیستند .

فعالیتهای اقتصادی و تولیدات این صنایع نساجی بر محور صادرات است و تولیدات صادراتی بالاترین رقم سودآوری را برای سرمایه داران رقم میزنند. بیشتر کارگران تولید کننده این اجناس زن می باشند .

بردگی کار در این صنایع بقدری بالا است که توجه تعدادی از انجمن و سازمانهای حقوق زنان را به وضعیت دشوار شرایط کار این زنان و عدم استاندارد محیطهای کار جلب نموده است. یکی از این انجمنها انجمن حقوق زنان است: این انجمن عضو کارزاری بنام "کارزار لباس های (Clean Clothes Campaign) تمیز "ث. ث. ث.") باشد. این کارزار شبکه ای بین المللی است که از حدود 300 سازمان تشکیل شده و برای بهبود شرایط کار در کارخانه های تولیدی در نقاط مختلف جهان مبارزه می کند. این کارزار از 15 شرکت تولیدی وابسته به انحصارات جهانی چند ملیتی در رشته پوشاک خواسته است که درباره شرایط و محیط کار و سایر جوانب مربوط به کارگران شاغل این واحدها، اطلاعاتی در اختیار کارزار قرار دهند. از 15 شرکت تولیدی تنها هفت شرکت با دادن اطلاعاتی در ارتباط با شرایط و محیط کار موافقت نموده و هشت شرکت دیگر با ارائه هر گونه اطلاعات مخالفت کردند.

شرکت هائی که مارک های معروفی چون "دیزل" (Diesel)، "جینز فریتز" (Hugo Boss)، "هوگوبوس" (Jeans Fritz)، "لی" (Lee)، "ورانگلر" (Wrangler) و "لی" (Lee)، "لی" (Lee)، "لی" (Lee) هستند، VF تولید کرده و زیر مجموعه انحصار "و.اف" (VF) در شمار شرکت هائی هستند که از دادن هر گونه اطلاعات در باره شرایط و محیط کار کارگران اجتناب کرده (از انحصارات غول آسا در رشته لباس VF اند. "و.اف") در جهان میباشد که مارک های بسیار معروفی مثل "د.نورد فیس" The Nord Face به آن تعلق دارد.

تولیدات این نساجیها به بهترین شکل ممکن و با مارکهای معروف از طریق این شرکتهای غارتگر به بازار مصرف جهانی ارائه داده میشود. بعنوان مثال: همین انحصارات غول آسا "و.اف" که عرضه کننده مارکهای بسیار معروف است از دادن اطلاعات شرایط کاری این مراکز تولیدی

۷۲ نساجی، برای بار آوری بیشتر کار و انباشت ارزش اضافی با استثمار مطلق این کارگران از جمله: کاهش مطلق مزدهای حقیقی، افزایش ساعات روزانه کار، افزایش شدت کار بدون سرمایه گذاری، کاهش روزهای تعطیل، استثمار کار کودکان، پرداخت مزد کمتر به زنان کارگر نسبت به مردان برای کار برابر، بهره برداری از نیروی کار ارزان در کشورهای دیگر، اعمال تبعیض به کارگران مهاجر، و غیره، و افزایش نرخ استثمار از طریق بالا بردن بارآوری کار بهره می گیرند.

کارگران بنگلادش که نود درصد آنان را زنان کارگر تشکیل می دهند، در تولید یهای نساجی کار می کنند که صاحبان این صنایع شرکت های چند ملیتی غربی میباشند، در شرایطی طاقت فرسا به کار اشتغال دارند. محل کار آنها اطاق های تنگ و تاریکی است که کارگران در کنار هم چیده شده اند. آنها ناچارند در گرما و تاریکی و هوای کثیف بدون حداقل شرایط بهداشتی کار کرده و به طور همیشگی در معرض گرد و خاک پارچه ها و مواد شیمیایی کارخانه قرار داشته باشند. این زنان حتا از آب آشامیدنی سالم در محیط کار داغ خود محروم بوده و گاه مجبور به بیش از چهارده ساعت کار با حداقل دستمزد بوده اند. این شرایط و موقعیت کاری تنها به کارگران نساجی بنگلادش خلاصه نمیشود بلکه تمام کارگران صنایع نساجی بویژه در کشورهای آسیایی، آمریکای لاتین و جنوب شرقی آسیا را هم شامل میشود. کارگران زن رشته نساجی معمولا بعد از سال ها کار طاقت فرسا در شرایط غیر بهداشتی پیر، فرسوده و بیمار می شوند. آن ها که فاقد هر گونه بیمه درمانی هستند توانایی کار را از دست داده و بدون دریافت بازنشستگی به ازای سالهایی که کار کرده اند، خانه نشین می شوند.

در بنگلادش اگر چه زنان در مراحل اول شکل گیری صنایع نساجی و گسترش آن برای نجات خود و خانواده اشان از گرسنگی و رهائی چاره ای جز اشتغال در این صنایع نداشتند و بیشتر از مردان تن به استثمار خشن و بیرحمانه سرمایه داران محلی و انحصارات بین المللی آنها داده اند اما با گذشت زمان زنان سعی نموده اند تغییر و تحولی در شرایط خود بوجود بیاورند. نسل های جدید کارگران زن که بدرجه ای از تحصیلات برخوردار بوده و با بکارگیری تجارب مبارزات والد ینشان با آگاهی و هوشیاری و در عین حال روحیه رزمنده تری با مسائل محیط کارشان برخورد می کنند. به اعتراض به شرایط دشوار و غیر قابل تحملشان کارگران زن نساجی بنگلادش در مرداد ماه 1389 به اعتصاب سراسری دست زدند. از

خوداری می کند. علت این امر هم کاملا واضح است که شرایط کاری در دخمه ها بی که محیط کار نامیده میشود بقدری غیر انسانی و از استثمار وحشیانه برخوردار است که انعکاس هر نوع خبر و اطلاعات در این زمینه چهره کثیف سرمایه را بیشتر در انظار جهانیان افشاء می نماید، و از طرف دیگر این اطلاعات کمک خواهد نمود که این بردگی سرمایه علنی شده و توجه طبقه کارگر جهانی را به این نوع شیوه استثمار معطوف نماید و باعث اعتراضات و افشاگریهایی در سطح جهانی شود، در نتیجه باعث خواهد شد از اعتبار این شرکتها کاهسته شود.

این انحصارات چند ملیتی بخش اعظم سرمایه جهانی را شامل میشوند و برای سرمایه داران کمترین هزینه را دارند، و با سود آوری بالایی همراه است. بورژوازی آگاهانه برای ممانعت از متشکل شدن و حرکت هایی از پایین توسط کارگران سعی در ایجاد نهادها و سازمانهایی از بالا نموده است که ظاهراً تلاش می نمایند اهداف و برنامه های خود را برای بهتر نمودن شرایط کارگران از نظر حقوقی بکار گیرند. اما این سازمانها و نهادها کاملا در خدمت به بورژوازی جهانی و اخته کردن حرکت های طبقه کارگر جهانی شکل گرفته و عمل می نمایند. نمونه مشخص اینها را می توان "ان. جوها" و "آی. ال. او." و یا همین نمونه مشخص "انجمن حقوق زنان" را نام برد. یا بطور مشخص (نهاد آلمانی) Femnet تر برای تغییر این وضعیت "فمنت" Fair در ژوئیه امسال پروژه ای تحت نام " فیر شنیت" (سهم عادلانه- مطالعه برای صنعت مندی مبتنی Schnitt بر عدالت اجتماعی) شروع کرده است. نیرو های جوان در صد مرکز مربوط به رشته نساجی تحت آموزش قرار خواهند گرفت. این کارزار می خواهد نیروهای تحت آموزش را نسبت به شرایط کار در کشورهای تولید و صادر کننده صنایع نساجی نسبت به شرایط کار، محیط کار حساس کند. بدین ترتیب آگاهی لازم و توجه برای رعایت شرایط اجتماعی محیط کار مورد توجه قرار گیرد.

بورژوازی جهانی با بکار گیری این نهادها و سازمانهای تحت سیطره اش میخواهد از تشکلهای واقعی کارگران توسط خود کارگران جلوگیری نماید. این سازمانها و نهادها ساخته و پرداخته دست امپریالیستها می باشند، برای توهم پراکنی بین کارگران و معرفی خود بعنوان نهادهای حمایتی کارگری، سازمان داده شده اند. اینها دقیقا با اجرای اهداف و سیاستهایشان که منحرف کردن و مهار کردن حرکت های کارگری می باشد در خدمت به منافع بورژوازی عمل می کنند.

سرمایه داران با بکارگیری میلیونها زن کارگر صنایع

۷۳ و فلاکتی است که به آنان تحمیل میشود. این مبارزه بر علیه عدم ایمنی محیط کار و کارگرانی که به این دلیل جان خود را از دست داده اند، بر علیه به استنثار گرفتن کودکان به کار بردگی، شکنجه و آزار کارگران، آزار و سوء استفاده جنسی که در موارد زیاد برای کارگران زن و کودک اتفاق افتاده، در کل این شورش دهها هزار کارگر زن و مرد بنگلادشی بر علیه نظام بردگی سرمایه داری است. آنها چرخهای تولید سرمایه را با نیروی آگاهی و طبقاتی خود متوقف نمودند. به اتکاء و ایمان به نیروی طبقاتیشان و اینکه تنها متشکل شدن چاره کار است بزرگترین درس تاریخ را به سود جویان سرمایه دادند، با اعتراض و اعتصابات چندین ماهه در مقابل حملات پلیس سرکوبگر ایستادند، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، زخمی و کشته شدند اما به این جنایتکاران و مزدوران سرمایه ثابت کردند بدون کارگران آنها نخواهند توانست کاری پیش ببرند. گرچه مبارزات کارگران بنگلادشی و در راس آن زنان موفق نشده اند به تمام خواسته های خود از جمله به میزان افزایش دستمزدی که می خواستند دست یابند و این مبارزه همچنان ادامه دارد. اما این حرکت عظیم تا اینجا هم دستاوردهای مهمی به همراه داشته است. این موجب شده است که افزایش دستمزد به سرمایه داران محلی و انحصارات جهانی تحمیل شود. در بستر این مبارزات طبقاتی زنان کارگر بنگلادشی نه فقط سرمایه داری خودی و بین المللی بلکه تبعیضات جنسی یک جامعه سنتی و عقب مانده را نیز به چالش کشیده اند.

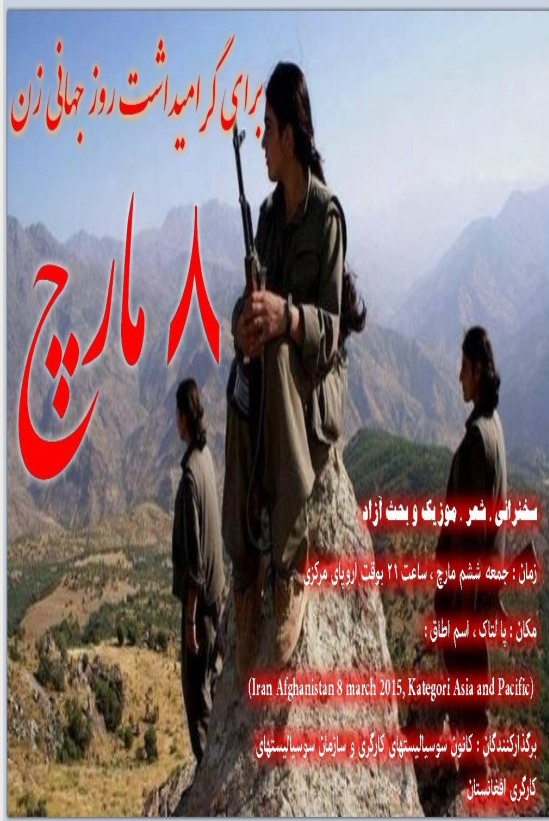
یکی از دستاوردهای مهم این حرکت این است که زنان کارگر در رشته نساجی ضرورت متشکل شدن و داشتن تشکل های کارگری را در اولویت خود قرار داده و به این نتیجه رسیده اند که مبارزه با شرایط غیر انسانی و همچنین تبعیضات جنسی حاکم بر محیط کارشان به صورت قطعی در گرو ایجاد تشکلهای کارگری است. تجربه نشان می دهد زمانی که زنان کارگر در تشکلهای کارگری متشکل می شوند می توانند برای احقاق حقوق خود و تبعیضات حاکم بر زنان در محیط کار غلبه کرده و شرایط زندگی خود را بهبود بخشند. در کشورهایی که زنان کارگر دارای تشکلهای اتحادیه ای یا به اشکال دیگر متشکل هستند هر زمانی که لازم بدانند برای افزایش دستمزدها یشان دست به اعتراض و اعتصاب میزنند. در ضمن زنان کارگر متشکل دارای بیمه بهداشت و درمان و بیمه بازنشستگی هستند که توسط کارفرما پرداخت میشود. علاوه بر آن پرداخت روزهای تعطیل، مرخصی ها و اضافه کاریها از طرف کارفرما به زنان دارای تشکل تضمین میشود. معمولاً زنان



خواسته های خود نمودند. دولت افزایش حقوق 50 درصدی کارگران بنگلادش را اعلام نمود. اما این بخشی از خواسته های کارگران است که متحقق شده است و کارگران بنگلادش به آن راضی نیستند. دولت و کارفرمایان پذیرفتند که حقوق کارگران از ماهیانه از 18 یورو به 32 یورو افزایش یابد. کارگران نساجی در بنگلادش تقریباً کمترین دستمزد را در دنیا دارند. متوسط حقوق ماهیانه یک کارگر بنگلادشی حتی پس از افزایش پیشنهادی دولت معادل پنجاه برابر کمتر از متوسط حقوق یک کارگر اروپایی و هزاران برابر کمتر از درآمد مدیران و سهامداران بزرگ کمپانیهای بزرگ لباس است.

این توافق دولت فقط با پنجاه درصد افزایش دستمزد خشم کارگران را برانگیخت. حقوق تعیین شده تکافوی زنده بودن را هم نمی دهد. اتحادیه های کارگری تقاضای 5000 تاکا یعنی تقریباً 55 یورو در ماه کرده بودند. بعد از این توافق دولت تظاهراتهای گسترده ای از طرف کارگران در مخالفت با تصمیم دولت و کارفرمایان در نقاط مختلف شهر داکا انجام شد. این اعتراضات با یورش نیروهای ضد شورش، گاز اشک آور و باتوم پاسخ گرفت. نزدیک به ده هزار کارگر در این اعتراضها شرکت داشتند. دهها نفر از کارگران دستگیر شده و تعداد زیادی زخمی شدند. کارگران حمله پلیس را بی جواب نگذاشتند و چند مامور پلیس نیز زخمی شدند. در آن فاصله بسیاری از کارخانه های نساجی و پوشاک تعطیل شدند.

اگر چه با آزادی تشکل های کارگری در بنگلادش هم از سوی سرمایه داران و هم از سوی دولت شدت برخورد می شود اما با وجود این زنان توانسته اند برای ایجاد تشکل های خود به طور فعال وارد عمل شوند. و یک مبارزه طبقاتی گسترده و هماهنگ را پیش ببرند و تن صاحبان این شرکت ها را که هر ساله میلیاردها یورو سود از حاصل کارشان بدست می آورند بلرزانند. مبارزه کارگران زن بنگلادش سمبلی از یک مبارزه واقعی و طبقاتی بر علیه سرمایه، فقر



تن های هرزه را
سنگسار می کنند

غافل از اینکه
شهر پر از فاحشه های
مغزی است و
کسی نمی داند مغزهای
هرزه ویرانگرترند
تاتن های هرزه

فروغ فرخزاد

اتحادیه ای همان امتیازات و قرارداد کاری را دارند که مردان از آن برخوردارند. موقعیت شغلی کسانی که در اتحادیه ها متشکل هستند بطور استثنائی بهتر از موقعیت آنانی است که تشکل ندارند. هر چند اکثر این تشکلهای اتحادیه ای موجود به دلیل نفوذ سوسیال دموکراسی و سیاستهای حاکم بر آن در اکثر موارد کارگران را در احقاق حقوق خود وادار به سازش طبقاتی با کارفرما می نمایند. اما در شرایطی که تضاد کارگران و کارفرماها شدت می یابد، در این صورت کارگران نمایندگان اتحادیه ای خود را مجبور می نمایند، میز مذاکرات صاحبان صنایع و کارفرماها را ترک کنند. و بدون اکتفا به هر زد و بندی از بالا و با اتکاء به نیروی طبقاتی خود به مبارزه در اشکال مختلف تا تحقق خواسته هایشان ادامه میدهند. بعنوان مثال: با اعتصاب سراسری که در یونان شروع شده است، کارگران یونان به تصمیمات اتحادیه هایشان گردن نهاده و با اشغال محلهای کار خود و به کنترل در آوردن آنها اعلام کرده اند که فقط مایل به اجرای تصمیماتی هستند که توسط اکثر کارگران به تصویب رسیده باشد.

مبارزه زنان کارگر صنایع نساجی بنگلادش پیامدهای با ارزشی برای زنان کارگر جهان دارد. زنان کارگر بنگلادشی ثابت نمودند و توانستند در مبارزه بی امان چندین ماهه اشان برای دست یافتن به خواسته هایشان همچون همطبقه ایهای مردشان و همگام با آنها با یک منفعت طبقاتی مشترک بر علیه ستم طبقاتی و جنسیتی که بر آنها وارد شده است مبارزه و ستیز نمایند. و به اهمیت متشکل شدن پی بردند. و با مبارزه آشتی ناپذیر با صاحبان سرمایه راهی را برای زنان کارگر در تمام کشورهای دنیا بویژه زنان استثمار شده صنایع نساجی هموار نموده اند که با انتقال تجارب ارزشمند مبارزاتی خود در ارتباط متقابل با هم تحت عنوان جزیی از یک طبقه جهانی شرایط اسفناک خود را بهبود بخشند. با بحرانهای اقتصادی و سیاسی موجود در سراسر دنیا و حرکتیهای ضد سرمایه داری بر علیه آن، این حرکت و مبارزه زنان کارگر نساجی بنگلادش می تواند نقطه عطفی در رادیکالیزه نمودن مسیر مبارزه زنان کارگر دنیا و بویژه رشته نساجی و گسترش این مبارزات در ابعاد توده ای باشد. و همچنین تجارب با ارزشی در امر پی بردن به ضرورت متشکل شدن و نوید بخش افقهای باشد که گرایش سوسیالیستی و فعالین سوسیالیستی جنبش کارگری جهانی بتوانند راهکارها و آلترناتیوهای عملی خود را در متشکل نمودن هر چه بیشتر کارگران در این حرکت ضد سرمایه داری جهانی به صحنه بیاورند.

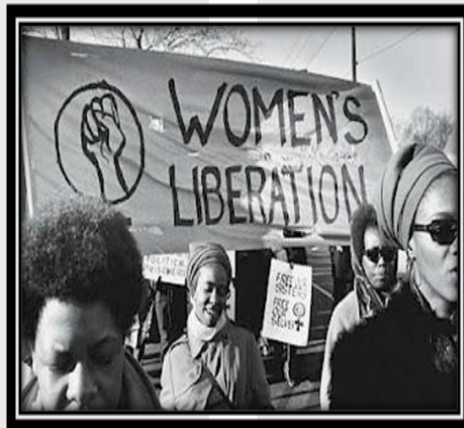
گرایش لیبرالی بر جنبش خط سیاسی ای تحت نام زنان تاثیر گذاشته است، این گرایش سیاست و راهکارهایی در پیش گرفته که همواره معطوف به اصلاحات آرام و تدریجی ست و متکی به تغییرات در چارچوب قانون میباشد.

در طبقه متوسط یک قشر فعال و با سابقه لیبرال حضور دارند که تا به امروز نقش هژمونیک در این جنبش داشته و تلاش نموده اند بر مبنای قانونگرایی مدنی حرکت زنان را مهار نمایند، اما این جنبش و زنان مبارز و فعال در آن با پشت سر گذاشتن موانع سر راهشان، از نوع قانونی و مذهبی، در عمل و در زندگی اجتماعی روزمره اشان، از پوشش و حجاب گرفته، تا تن ندادن به ازدواجهای اجباری و حق برابری در طلاق، منع تعدد زوجات، حق بدون قید و شرط اشتغال، لغو قانون قراردادهای موقت کار و استخدام زنان و مردان با قراردادهای رسمی؛ رشد و اعتلایشان در عرصه های اجتماعی، هنری و

آموزش عالی، اشتغال در حرفه ها و رشته های مختلف، و بکاربردن ابتکار عمل و یافتن راه حل های مناسب برای حل مشکلات مشترک روزمره اشان در محل زندگی و کار، در هر عرصه ای جاری بوده است. اینها نشاندهنده پتانسیل مبارزه زنانی است که بطور روتین در مقابل سرکوبهای استبداد حاکم قدعلم نموده اند، و از طرف دیگر در تلاش هستند با گرایش

لیبرالی حاکم که قصد مهار کردن حرکتهايش را دارد، به مبارزه برخاسته و برآن فائق آیند.

حرکت فعال زنان بنا به ماهیت انقلابی بودنش توانسته در بسیاری از موارد در مقابل تلاشهای اصلاح طلبان که می خواستند از این جنبش به عنوان ابزاری برای به قدرت رسیدن خود یا حفظ قدرت رژیم اسلامی استفاده نمایند، و یا مانعی بشوند بر سر راه انقلابی شدن آنها، بایستد. این حرکت با یک جهت گیری سیاسی درست بمنابیه یک نیروی اجتماعی بر علیه قوانین سرکوبگرانه زن ستیز جمهوری اسلامی و سلب حقوق فردی و اجتماعی زنان به مبارزه برخاسته است. و بطور پیگیر و مداوم در اعتراضات روزمره اش ملاک و معیارهای قوانین زن ستیزی را زیر پا می گذارد و بر این تلاش است که ارزشهای مترقی اجتماعی را به جای آن جایگزین نماید.



بازنگری، سوسیالیستی به جنبش زنان، بعد از جنبش توده ای ۱۳۸۸

سحر صبا

مقاله حاضر بطور مشخص به نقش گرایشات موجود در جنبش زنان بعد از جنبش توده ای 1388، و به ویژه عدم حضور این جنبش در صحنه مبارزاتی امروز می پردازد. جنبش زنان در مقایسه با دیگر جنبشهای اجتماعی با دشواریهایی تا به امروز مواجه بوده است. این دشواری ها تا کنون موانعی در ایجاد راهکارهای انقلابی بوجود آورده، و بدین علت نتوانسته اهداف و نقشه عملهای هدفمندش را بخوبی ایفاء نماید. جنبش زنان از طبقات اجتماعی مختلف و متضاد تشکیل شده و گرایشات مختلف را نمایندگی می کند.

هر یک از این گرایشات راه حل و پلاتفرمهای خود را برای حل مسائل این جنبش ارائه می دهند. مشی لیبرالی در جنبش زنان، بنا به حضور مستقیم طبقه متوسط در آن، از پایه مادی قوی تری برخوردار است و قدرت بیشتری در باز تولید خود داشته است. یکی از شاخصهای دست بالا داشتن این خط مشی لیبرالی در جنبش زنان کمپین یک میلیون امضاء میباشد. و همچنین این گرایش تلاش نمود هژمونیش را

بر جنبش زنان در طول جنبش توده ای مردمی 88 اعمال نماید.

جنبش حاضر زنان محصول تحرکات وسیعی از زنان در طول بیش از سه دهه یعنی از مقطع انقلاب 57 تا کنون میباشد، که زنان را در جمععات وسیع به خیابانها به مبارزه دسته جمعی کشانده است. زنان در این مبارزه خستگی ناپذیر در طول این سالها رژیم استبداد اسلامی را برای احقاق حقوق خود به چالش کشیده اند. در جریان این مبارزه نسل جدیدی پا به میدان گذاشته که انقلاب را ندیده و تجربه نکرده است، اما به یمن سواد و فرهنگ سیاسی و بالا رفتن سطح آگاهی، و از همه مهمتر ظلم و ستم بی حد و حصری که به دلیل جنس زن بودن بر آنها روا شده است، از تکاپوی مدام و مبارزه برای برابری درحقوق فردی و جایگاه اجتماعی خود و کسب آزادی لحظه ای از پای ننشسته اند.

بعنوان مثال این راهکارها عبارت بود از: زنان با ۷۶ شرکت خود در جنبش توده ای توانستند خواسته‌های مدنی و حقوقی اشان را به این جنبش علیه دیکتاتوری نظام حاکم در جهت تغییر ساختار سیاسی که آزادی را بدنبال دارد ربط دهند. و نتیجه حاصل از این حرکت زمینه را برای استراتژی سوسیالیستی، و ایجاد تشکلهای توده ای زنان فراهم نماید. در پایینتر به این راهکارها بیشتر پرداخته خواهد شد.

اوج جنبش توده ای بسویی میرفت که امکان تعرض به ساختارهای سیاسی و اقتصادی رژیم را عملی می ساخت، اصلاح طلبان و لیبرالها در رودروی با این حرکت به وحشت افتادند و معادلات آنها بر هم زده شد، تلاش نمودند که جنبش مزبور از چارچوب انتخابات فراتر نرود و از تعرض به ساختارهای سیاسی ممانعت بعمل آید. ترس آنها از این بود با رشد جنبش توده ای طبقه کارگر و نیروهای رادیکال به این جنبش راه یابند و تمام طبقات متخاصم درگیر در جنبش خواسته های دموکراتیک خود را مطرح نموده و به یک نیروی اجتماعی بزرگی بر علیه رژیم سرمایه تبدیل شوند. البته جنبش از حد و مرزی که آنها برایش تعیین نموده بودند فراتر رفت و آنها سعی داشتند آن را مهار نموده و به مرحله شروع باز گردانند. زنان با فعالیت چشمگیر خود تا حدود زیادی خواست هایشان را در جنبش جاری توده ای منعکس نمودند تا جاییکه جامعه را وادار کردند که نیرویشان را به شکل نیروی تعیین کننده ای به حساب آورد و حقوق زنان را در زمره حقوق دموکراتیکی که خواست کل جامعه است برشمرد. مبارزه زنان مبارز که طیف وسیعی از زنان اقشار و طبقات مختلف را تشکیل میداد و بطور مشخص زنان کارگر هم بشکل پراکنده در این جنبش حضور داشتند تا جایی پیش رفتند که شور و اراده خود را برای تغییر نظام سیاسی حاکم نشان دادند البته اگر این روند مبارزه ادامه می یافت ضرورت دست بردن به بنیانهای اقتصادی سرمایه داری هم در دستور کار این جنبش قرار میگرفت. بحران اقتصادی ای خانمان براندازی که جامعه ایران را در بر گرفته و به سرعت رو به افزون است، سطح معیشت کارگران و زحمتکشان و توده های مردم را مورد حمله قرار داده، و هر روز عمق بیشتری می یابد. این بحران اقتصادی، بحران سیاسی جدی را به همراه خواهد داشت، وتوده های زحمتکش مردم با مسائل و معضلات اجتماعی و اقتصادی بمراتب دشوارتری روبرو خواهند شد. آن وقت نیروهای مبارز شرکت کننده در جنبش توده ای و مدافعان خط مشی لیبرالی در جنبش مدنی زنان با این مواجه خواهند

در جنبش توده ای 88 زنان در سطح بسیار گسترده ای به خیابانها ریختند و فعالانه در این عرصه شرکت نمودند. در ابتدای شروع جنبش عمومی تحرکات زنان متأثر از سیاستهای اصلاح طلبان و جنبش سبز بود اما بمراتبی که جنبش به جلو صحنه می آمد و رو به جلو حرکت میکرد از حیثه هژمونی قانونگرایان مدنی خارج شده و خود سیستم نظام جمهوریاسلامی را به چالش می گرفت. آن چه اتفاق افتاد این بود که بخش بزرگی از زنان و بویژه بسیاری از نیروهای سابقا فعال در جنبش مدنی زنان به شکلی گسترده و تعیین کننده در جنبش توده ای جاری شرکت کردند و بخشی از آنها در طول این مبارزه کوتاه مدت به این نتیجه رسیدند که برای دست یابی به خواست های برابری طلبی و مدنی شان دست کم نیاز به تغییر ساختارهای سیاسی است. آن ها با توانایی های معینی در جنبش اعتراضی توده ای شرکت کردند، با نقش فعال و انکار ناپذیرشان در رادیکالیزه نمودن آن نشان دادند که برای دست یافتن به برابری جنسیتی و حقوق برابر با نظم و ساختار سیاسی حاکم مواجه اند و این مانع را باید از سر راه بردارند. آن تحلیل و نظری که حرکتهای اجتماعی برای کسب حقوق مدنی را از مبارزه برای تغییر و تحولات سیاسی و اقتصادی جدا می ساخت و سعی می کرد راهکارهای خود را ارائه دهد با اوج گیری و رادیکالیزه شدن جنبش توده ای به چالش گرفته شد. خط مشی لیبرالی که سیاست خود را بر مبنای اصلاحات آرام و تدریجی و با اتکاء به تغییرات قانون گرایانه بنیان نهاده بود و انتظار میرفت که در جنبش توده ای با همین ملودی حرکت زنان را تحت هژمونی خودش به حرکت وادارد، با عروج یک جنبش توده ای روبرو گشت که مصمم به عبور از نظام حاکم بود. جنبش زنان با یک واقعیت انکارناپذیر روبرو شد، آنهم شرکت جمعهای گسترده ای از زنان بود که در ضمن اینکه خود جزیی از این حرکت رادیکال بودند اما در سمت و سو دادن آن هم نقش فعال داشتند و به این ارزیابی رسیدند که راهکاری که بمدت یک دهه ست که در جلو صحنه تحت نام جنبش مدنی، قرار گرفته و وعده و وعید می دهد و سعی کرده حرکات اجتماعی زنان را سازمان بدهد، قادر نیست این جنبش را به اهداف برابری طلبانه اش برساند. جایگاه تازه ای که زنان در جنبش توده ای مردم ایران علیه دیکتاتوری نظام حاکم یافتند تحولی کیفی در سیر پیشروی جنبش زنان ایجاد کرد و همین موجب می شود دوران مسلط شدن خط مشی لیبرالی در جنبش زنان در ایران بدرجه ای رنگ ببازد، و راه کارهای دیگری که تا کنون کمتر به تصور می آمدند و یا دشوار می نمودند ارائه داده شوند و امکان تحقق یابند.

۷۷ که تحولات در جوامع انسانی هر چه متمدنانه تر و انسانی تر صورت گیرد و انسانها بتوانند خواستههای خود را بدون نابودی یکدیگر به پیش برند. چون هر قدرتی که با زور بر سر کار آید، هرگز این ابزار را کنار نخواهد گذاشت تحولات اساسی بدون خونریزی باید ممکن شود و جوامع انسانی باید مکانیسمهای دیگری برای تحولات اجتماعی پیدا کنند. انسانهای متمدن بسوی جوامعی میروند که دولتها با جلب نظر مردم روی کار باشند نه بزور اسلحه. زمانی که اسلحه و زور حرف میزنند، جایی برای منطق و استدلال باقی نمی ماند. جنبش زنان پتانسیل تحول در مبارزات اجتماعی و مدنی را دارد. مرد سالاری و زور و قلدری پیوندی درونی دارند و مبارزه زنان سالهاست که آنها را به چالش میکشد. حضور زنان تنها در شعارهایی که بر تامین حقوق زنان پافشاری میکند نیست، حضور آگاهانه زنان یعنی خط پایان کشیدن به هر شیوه خشونت آمیز در مبارزه برای پیشبرد نظر، هر چند که ارتجاع حاکم در به خون کشیدن و تخریب آن تلاش دارد. حضور آگاهانه زنان یعنی جلوگیری از خشونت و خونخواهی، تقویت راههای انسانی و مدنی در پیشبرد مبارزه، دفاع از حقوق فردی، آزادی پوشش و سبک زندگی."

مدعیان این خط مشی مخالف خشونت هستند. اما در فعالیت های روزمره اشان با دستگاه قضایی و جزایی استبداد مستقیماً روبرو اند و برای کوچکترین حرکتی در معرض دستگیری و زندان و پرداخت وثیقه های سنگین میباشند و عملاً با خشونت درگیر اند، آنها شاهد پتانسیل در حرکت های زنان و تحولاتی در مبارزات اجتماعی و مدنی اند اما برای این که زنان و مردان به یک حقوق مدنی یکسان برسند، نیازی دائمی و پیوسته به آزادی عقیده و بیان و تجمع و متشکل شدن نمی بینند. چنین نظرات و خط مشی تا کنون توانسته سطح مبارزه و فرهنگ سیاسی و اجتماعی در جنبش زنان را تقلیل دهد، از رشد رو به جلو این جنبش کاسته و آن را فرسنگها از عرصه مبارزه واقعی دور نماید. از سردمداران این خط مشی لیبرالی گرفته تا هوداران پر و پا قرص آنها یک سیاست مشترک ضد خشونت و مسالمت آمیز را در پیش گرفته و روی آن پای می فشارند، تبعیت آنان از این سیاست حفظ مناسبات سرمایه جمهوری اسلامی است. زمانی که حرکت زنان در جنبش توده ای با یک پتانسیل قوی به میدان آمد و تا جایی پیش رفت که قصد دست اندازی به ساختارهای سیاسی دیکتاتوری حاکم را داشت، این خط مشی احساس خطر نموده و سعی نمود این حرکت را از مسیر واقعی خود متوقف نماید. تا جایی که این

زنان به رفاه و اقتصاد ربط مستقیم و جدی دارد، و برای دست یابی به حقوق مدنی مجزایی که آنها ادعایش را دارند باید به ساختارهای اقتصادی دست برد.

در جنبش توده ای، گرچه هژمونی گرایش لیبرالی بر حرکت زنان کاملاً محسوس بود اما، زنان مبارز با حرکت های ساختار شکنانه گامهای محکمی در تضعیف و غلبه بر این هژمونی بر می داشتند. حرکت های موجود در جنبش، حاکی از این بود که جنبش های اجتماعی و جنبش توده ای در تطابق با هم حرکت نموده، و حرکت خود را در یک منفعت مشترک دنبال می نمایند. اهمیت نقش تعیین کننده ای که زنان مبارز در گسترش و رادیکالیزه نمودن جنبش ضد استبداد ایفا نمودند در آن بود که آنها انزوا طلبی سیاسی و اجتماعی زنان را در مبارزه با نظام زن ستیز درهم شکستند، و اگر جنبش های دیگر اجتماعی بویژه جنبش کارگری به عنوان یک طبقه در این جنبش توده ای ظاهر میشد در نتیجه زنان در اجتماعات بزرگ و فعال خود می توانستند متحدین خود را در طبقات پیشرو جامعه و در تقابل با طبقات و اقشار مرتجع نظام حاکم گسترش دهند و حرکت زنان را از سیطره هژمونی خط مشی لیبرالی خارج نموده و آنها را به حاشیه برانند. واضح است این جریان لیبرالی امروز حاشیه ای شده و فعالیت زنان را هم در سطح وسیعی به انزوای سیاسی و اجتماعی سوق داده است، و ظاهراً اثری از فعال بودن زنان در سطوح مختلف جامعه بعنوان نمادی از این جنبش دیده نمیشود. این انزوا سیاسی گرایش لیبرالی، و به حاشیه رانده شدن آن نه به خواست واقعی خودشان بلکه در تقابل با جناح حاکم اتفاق افتاده است. سوال این است که، فرض کنیم حتی گرایش لیبرالی در جنبش زنان فعال شود و بدرجه ای هم نفوذ بدست آورند، چه راهی پیش پای جنبش زنان می گذارند؟ چه استراتژی سیاسی ای را تبلیغ می کنند؟ نهایتاً به اینجا رسیده که بعنوان نیروی بازدارنده حرکت های رادیکال زنان را مهار نموده تا فراتر از اصلاحات آرام مدنی پیش نروند، مبدا موجودیت نظام حاکم جمهوری اسلامی را بخطر بیاندازند

خط مشی اتخاذ شده گرایش لیبرالی بر این مبنا است که شرایط دستیابی به حقوق مدنی برابر برای زنان را جدا از تغییر دادن بنیان های سیاسی و اقتصادی مد نظر دارد و در کل حتی به آزادی بیان و عقیده و تشکل آن را بی ربط میدانند. آنها معتقدند شیوه های مبارزه در حال تغییرند و زمان انقلابات با خشونت باید روزی خاتمه یابد. مردم باید با آراء خود و از طریق مسالمت آمیز بتوانند سیستمی را کنار بگذارند نه از طریق دگرگون کردن بنیانهای اقتصادی که قطعاً با خشونت روبرو خواهد بود نظرشان این است"

۷۸ بحران اجتماعی جنبش های اجتماعی قادر باشند نظام سیاسی را سرنگون نمایند و ایجاد تغییرات بنیادی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی را عملی کنند را نمی نمایند. نام این استراتژی راه انقلابی است، و هدف لیبرالیسم ایرانی با چنین مختصاتی خصومت با انقلاب است مدعیان خط مشی لیبرالی با تمام قوا سعی نمودند میسر جنبش زنان و جنبش توده ای مردمی 88 را به نفع بورژوازی ایران که خود هم یک بخش از آن میباشند منحرف نموده و در مهار کردن آن نقش ایفاء نمایند. اما زنان با شرکت گسترده خود در جنبش مردمی ایران نشان دادند که بدون وجود آنها و برابری و خواست های حقوقی هیچ جنبشی دموکراتیک نخواهد شد و آنها بعنوان نصفی از جامعه بخصوص که یک بخش قابل ملاحظه از این جنبش را زنان کارگر تشکیل می دهند پای ثابت و بی چون و چرای هر تحرک و مبارزه ای برای رهایی از سایه شوم نظام دیکتاتوری اسلامی و ایجاد جامعه ای مبنی بر برابری و آزادی اند. شرکت زنان کارگر در جنبش جاری باعث شد فعالیتهای سیاسی و اجتماعی زنان وارد مرحله جدید مبارزاتی شده و تا حدودی خواست های مدنی و حقوقی زنان را با جنبش توده ای علیه دیکتاتوری حاکم و در جهت تغییر ساختار سیاسی برای کسب آزادی مرتبط کند؛ بازده این حرکت زمینه را برای استراتژی چپ در جنبش زنان فراهم می نماید، در عین حال می تواند امکانی در اختیار پیشروان جنبش زنان قرار دهد تا در سیاست های تا کنونی خود تجدید نظر نمایند و مسیر تازه ای در پیش گیرند؛ و سرانجام با حضور خود در عرصه یک مبارزه سرنوشت ساز در جامعه حرکت زنان را بسوی ایجاد تشکل های توده ای و اعتلای فعالیتهای اجتماعی و سیاسی در آن سهولت بخشند.

همانطوریکه اشاره شد عدم دخالت طبقه کارگر در قامت یک طبقه در جنبش توده ای 88 این فرصت را برای خط مشی لیبرالی ایجاد نمود که هژمونی خود بر جنبش توده ای و حرکت زنان غالب نموده و جلو اعتلای انقلابی آن را بگیرد. تنها مقابله با وضعیت موجود و فعال نمودن این جنبش با دخالت طبقه کارگر امکانپذیر است. در اتحاد با طبقه کارگر است که چشم انداز حرکات متشکل سراسری این جنبش در مسیر تازه ای قرار خواهد گرفت. این چنین دخالتی از جانب جنبش کارگری از دو زاویه برای زنان اهمیت دارد. یکی این که طبقه کارگر به عنوان نیروی وارد میدان خواهد شد که در سطح عمومی قاطع ترین مدافع دموکراسی بی قید و شرط و بی تزلزل در مبارزه علیه استبداد است و دوم بخش وسیعی از طبقه کارگر زنان

تحت پیگرد قانونی قرار گرفته اند، مورد خشونت و تنبیه همین حکومت سرمایه ای هستند که با چنگ و دندان در حفظ آن تلاش نمودند. در حال حاضر برای رهایی از این منجلاب دنبال راه حل و آلترناتیو میگردند. این بار راه برون رفت خود را در حمایت از امپریالیستهای غربی جستجو می نمایند. در جنبش زنان استقبال از سیاستهای به اصطلاح "یاری گرفتن" از امپریالیسم آمریکا و اتحادیه اروپا، برخی از کنشگران جریان " کمپین یک میلیون امضاء " بوده که اعلام کرده اند: " آزادی" را هر که بیاورد خوش است! و چشمشان را به مداخله نظامی آمریکا در ایران دوخته اند. این ها تا دیروز جلو جنبش توده ای مردمی که حرکت زنان بخش اعظم آن را تشکیل می داد گرفتند، امروز که تحریمهای اقتصادی امپریالیستها توده های مردم را به فلاکت و فقر روز افزون کشانده و زمزمه های جنگ امپریالیستی از گوشه و کنار به گوش میرسد این دنبالچه های امپریالیستی مردم را به همراهی نیروهای ناتو دعوت می کنند و الگو برداری از لیبی و نقش نیروهای ناتو و امپریالیستهای اروپایی و آمریکایی بعنوان یک نمونه مشخص و شکست خورده را تبلیغ نموده و آن را تحت تنها آلترناتیو راه رهایی از استبداد حاکم به مردم ایران ارائه میدهند. نوسان میان سرخوردگی از جناح های حکومت و روی آوری مجدد به آنها، نوسان میان دنبالچه سیاست آمریکا شدن یا دست شستن تام و تمام از عرصه سیاسی و رو کردن به عرصه "فرهنگی"، همه و همه در صفوف جریان لیبرالیسم ایرانی بازتاب یک حقیقت عینی است و آن این است که نمی خواهند و نمی توانند سیاستی را اتخاذ نمایند که دست به ریشه ببرد و تغییر در ساختارهای سیاسی و اقتصادی را خواستار شود که ضروری اند و بنا براین از پایگاه و نفوذ محکمی در بین توده های مردم برخوردار نیست. این چراغ سبز دادن به امپریالیستها در قالب یک نگرش مخرب در بین بسیاری از سخنگویان جریاناتی که زمانی منتسب به کمپین یک میلیون امضاء و بعدها منتسب به "جنبش سبز" بودند را می بینیم. اینها که یک بخش از حرکت زنان را شامل می شوند مشغله اشان این است که تحولات انقلابی روی ندهد و سرو کله طبقه کارگر و چپ در این اوضاع پیدا نشود. نگرانی آن ها بیشتر از رو آمدن نیروهای انقلابی و سیر اوضاع به سمت انقلاب است. در کل ما می دانیم لیبرال ها راه مسالمت آمیز و بدون خشونت را تبلیغ می کنند: آنها معتقد به پیشروی جنبش ها با تکیه به نیروی اتحاد خود، عقب راندن عملی نظام سرکوبگر حاکم، کسب عملی آزادی های دموکراتیک و امتیازهای رفاهی نیستند، و تا جایی که بر بسترعینی یک

زن در آینده

بر گرفته از زن و سوسیالیسم آگوست بیل ” زن در جامعه-ی آینده از نظر اقتصادی کاملاً مستقل است و در معرض هیچ گونه سلطه و استثمار و اطاعت- پذیری نیست. او در برابر مرد، به مثابه یک هستی آزاده و هم تراز قرار دارد و بر سرنوشت خویش مسلط است. پرورش او، به استثنای اختلافاتی که ناشی از تفاوت جنسیتی و کارکردهای جنسی اش است، مثل پرورش مرد است. تحت شرایط طبیعی زندگی، میتواند نیروهای روانی و فکری و استعدادهایش را بر اساس نیازش رشد دهد و به کار اندازد. برای فعالیت، هر زمینه-ای را که با خواسته-ها و علایق و استعدادهایش مطابق باشد، برمیگزیند و از نظر کاری در شرایط مشابه با مردان قرار دارد. وضعیت زنان کارگر در کارهای عملی و حرفه-ای هم به همین گونه است. زن در بخشی دیگر از روز، مربی، معلم و پرستار است. در بخش سوم، هنر را تجربه میکند و یا به کار علمی می-پردازد. در چهارمین بخش روز خود، مدیریت می-کند، تحقیق می-کند، از عهده-ی کارها برمیآید، از شادی ها لذت میبرد و با هم جنسان و یا با مردان به همان گونه که خودش دوست دارد و امکاناتش اجازه میدهد تفریح میکند. در انتخاب عشق، مثل مرد آزاد است و مانعی برایش وجود ندارد. یا خودش پیشنهاد ازدواج میدهد و یا پیشنهاد ازدواج را بدون توجه به هیچ قید و محظوری سوای تمایل، می پذیرد. این پیمان، یک قرارداد شخصی و بی نیاز به میانجیگری است. مثل زناشویی مرسوم تا قرون وسطی، که یک قرارداد خصوصی بود. در این زمینه سوسیالیسم چیز جدیدی ایجاد نمی-کند، بل که بر بستر یک مرحله-ی فرهنگی بالاتر و اشکال اجتماعی جدیدتر، چیزی را که تا قبل از مالکیت خصوصی بر جامعه مسلط بود و اعتبار داشت، بازتولید مینماید

انسان باید با این پیش شرط که ارضای تمایلاتش کس دیگری را نیازارد یا به کسی آسیبی نرساند، نسبت به خویش دآوری کند. ارضای میل جنسی، مثل هر میل طبیعی دیگر، یک مساله خصوصی است و هیچ کس در رابطه با آن حق دخالت ندارد. هیچ احدی حق ندارد خود را قاطی مساله-ی دیگری کند. این که من چه گونه میخورم، چه گونه می آشامم، چه گونه میخوابم و لباس میپوشم، امر شخصی من است. روابط من با افراد دیگر هم به همین گونه است. شعور، آموزش، استقلال کامل و همه خصوصیات پرورشی فرد در جامعه-ی آینده، مانع می- شوند که فرد دست به عملی بزند که به ضررش تمام شود. خودسازی و آگاهی به هستی خاص خود در مردان و زنان جامعه-ی آینده، نسبت به جامعه-ی کنونی در سطحی بسیار بالاتر قرار خواهد گرفت.“

کارگر میباشند که حلقه واسط بین طبقه کارگر و جنبش زنان اند؛ و این خود بزرگترین پشتوانه در مبارزه همانطوریکه اشاره شد عدم دخالت طبقه کارگر در قامت یک طبقه در جنبش توده ای 88 این فرصت را برای خط مشی لیبرالی ایجاد نمود که هژمونی خود بر جنبش توده ای و حرکت زنان غالب نموده و جلو اعتلای انقلابی آن را بگیرد. تنها مقابله با وضعیت موجود و فعال نمودن این جنبش با دخالت طبقه کارگر امکانپذیر است. در اتحاد با طبقه کارگر است که چشم انداز حرکات متشکل سراسری این جنبش در مسیر تازه ای قرار خواهد گرفت. این چنین دخالتی از جانب جنبش کارگری از دو زاویه برای زنان اهمیت دارد. یکی این که طبقه کارگر به عنوان نیروی وارد میدان خواهد شد که در سطح عمومی قاطع ترین مدافع دموکراتیسم بی قید و شرط و بی تزلزل در مبارزه علیه استبداد است و دوم بخش وسیعی از طبقه کارگر زنان کارگر میباشند که حلقه واسط بین طبقه کارگر و جنبش زنان اند؛ و این خود بزرگترین پشتوانه در مبارزه برای کسب حقوق سیاسی و مدنی برای جنبش زنان است. اهمیت دیگر آن در این است که طبقه کارگر با ابزارهایی که طبقه کارگر در دسترس دارد و زنان کارگر خود یک پای این قضیه هستند، مانند اعتصابات سراسری، شرایط جدید و امکانات تازه ای پیش پای جنبش های اجتماعی دیگر باز خواهد کرد و باعث سهولت و سرعت در اتخاذ جهت گیری های مناسب اوضاع در این جنبش خواهد شد. جنبش زنان باید بر این واقف باشد که تحقق خواسته هایش در گرو تغییرات سیاسی و اجتماعی ای است که عملی شدن آن تنها در اتحاد با جنبش کارگری امکانپذیر خواهد بود. چنین برآمدی از جنبش کارگری بر حرکت های زنان تاثیر خواهد داشت و توده های زنان کارگر و زحمتکش را در ایجاد ظرف مناسبی برای توده ای کردن حرکت هایشان یاری خواهد رساند؛ در چنین شرایطی زمینه برپا کردن تشکل های توده ای، آن تشکل هائی که حضور زنان در جمع های بزرگ جهت سازماندهی امور جامعه در همه عرصه ها بدون آن ها امکانپذیر نخواهد گردید، برای این جنبش فراهم خواهد شد. و با اتکاء به این مکانیزم های از پایین و دخالتگری و فعالیت کارگران و فعالین سوسیالیست برای شکل دادن جنبش زنان بر بستر یک مبارزه انقلابی و اتحادش با جنبش کارگری تضمین کننده حقوق مدنی و آزادی های دموکراتیک زنان خواهد بود نه نقش نیروهای سرکوبگر ناتو به حمایت از امپریالیست های آمریکا و اروپا.

نیازی به نیروی سرکوبگر برای تولید و باز تولید مناسبات پدر سلاری نباشد و این نظام خود بخودی نظم گرفته و پا بر جا باقی ماند.

حجاب کودک

امروز هم وقتی دختران کوچک سه چار ساله با حجاب میبینم، آیا واقعاً میتوانیم ادعا کنیم که این کودکان داوطلبانه و به خواست خودشان حجاب بر سر کرده اند و به اعتقادات مذهبی شان چنان پا بند و دلبسته اند

اطفال بی دین و مذهب آزاد به دنیا می آیند میابند این والدین است که آزادی آنها را محدود کرده و آنها را به صورت یک ملکیت در معامله میگیرند، شخصیت تعیین میکند و مهر دین آهین و مذهب را به آنها میزنند. وابتکار داشتن یک شخصیت مستقل را از ایشان سلب میکنند.

با پوشاندن حجاب بر دختران خورد سال یک هویت تبعیض آمیز بر آنها تحمیل شده که این یک جرم غیر انسانی و از نظر اجتماعی غیر قابل قبول است والدین با آموزش دین و ترس از خدا، گناه، روز قیامت، آتش جهنم و غیره برای اطفال شان یک خیال کاذب ایجاد کرده و یک ترس دایمی را در ذهن کودکان پدید آورده شادی و ترواوت کودکانه را از ایشان میگیرند و آنها تمام عمر را در خوف از یک خدای وحشی و انتقام جو بسر میبرند که بلاخره این اطفال با شخصیت غیر سالم و از خود بیگانه در یک فضای بسته و زندان افکار محدود و بسته دینی زیر فشار های عصبی قرار داشته و همیشه در یک تناقض با جهان بیرون و آزاد بوده که در نتیجه این اطفال از نظر روانی غیر نورمال و مریض بار می آیند. و استعداد های نقادانه و مستقل شان از بین میرود، و این اطفال همواره عقده و افسرده میباشند.

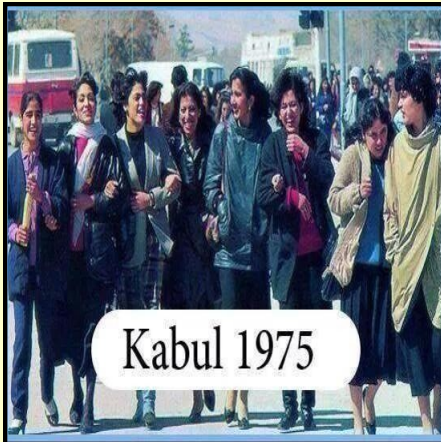
بعضاً اطفال سرکش و بی باک بوده و در مقابل مغز شونی های والدین و مذاهب تن در نمیدهند لذا بر اساس قانون مجازات اسلامی تعزیز میگردند (تعزیز یا تأدیب جزایست که اندازه و مقدار آن بروی شرعیت معلوم شده است و از قبیل حبس و جزای نقدی و شلاق میباشد در بعضی از موارد تعزیزت تر کودکان جبری است.) مجازات و تنبه جسمی کودکان نه تنها از نظر اسلامی بلکه بخش لاینفک از وظایف دینی والدین و کلیه مذاهب و ادیان است. مکان های ایزوله و بسته مدارس دینی، مساجد، کلیسا، معابد، از مناسب ترین مکانهای اذیت و آزار جسمی کودکان میباشد. لذا اطفال

حجاب و حجاب کودکان زرقا فروغ



حجاب چیست: حجاب عبارت از پوشش و یاسطر بدن زنان است که از جانب مذهب و رژیم های مذهبی به عنوان مشخص کننده هویت یک زن مسلمان و متدین مجوز گردیده. حجاب در بر گیرنده ایدیالوژی بنیادگرائی اسلامی برای تحقیر زنان است حجاب نه تنها وسیله ایدیالوژیک برای تحقیر زنان است بلکه ابزار سیاسی برای سرکوب مقاومت زنان نیز میباشد.

علت تاکید اسلام و اسلامیت ها بر حجاب: در زمان ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان در کنار قبایل پدر سالار، قبایل مادر تبار نیز وجود داشت که زنان ز قدرت بیشتری بر خوردار بودند و مردان عرب آنها را احترام می گذاشت (که شخصیت های زنان بر جسته اسلام نیز میراث آن زمانه ها میباشد). محمد با اسلام اش به ایندوگانگی ها خاتمه داد و قبایل مادر تبار را از بین برد. آن بت هائیکه محمد آنها را از بین برد اکثرشان الهه های زن بود که مردمان عرب به آنها علاقه مند بودند و آن ها را عبادت میکردند، با از بین بردن این بت ها محمد از یکطرف جا یگاه اجتماعی زنان را ضربه زد و از جانبی دیگر محمد، الله را با خصوصیات مردانه اش جاگزین آن بت ها کرد که به این ترتیب وحدت قبایل عرب را تامین کرد و آنها را از پرستش الهه های متعدد و فرقه گرائی بیرون ساخته و متوجه یک الله واحد کرد تا محمد با اعراب بتواند دست به کشورگشائی هائی متعدد بزند. آیه های را بدین منظور نازل کرد و زن را به اغواگری و فساد محکوم کرد و راه اصلاح آن را در حجاب یا سطر بدن زنان از چشم مرد بیگانه دانست تا با شد مالکیت مرد بر زن تضمین گردد. و از جانبی زن را به عنوان یک موجود حقیر متوجه ساختمان طبیعی بدنش ساخت که باید از نمایان کردن آن شرم داشته باشند، بدین ترتیب محمد توانست اعتماد به نفس را از زنان بگیرد تا



Kabul 1975



Kabul 2013



نمی توان از
دموکراسی در جامعه ای
سخن گفت در حالی که
زنان آن جامعه مورد
خشونت و تبعیض جنسی
قرار دارند، نمی توان
جامعه ای را آزاد و رها
دانست در حالی که نیمی از
پیکره آن جامعه در اسارت
و نابرابری است



حرف ناشنو و نا فرمان همواره مورد مجازات و آزار های جسمی و روحی والدین و مذاهب قرار داشته و وادار به فرمان برداری میشوند.

اطفال دختر هیچگاهی به خودی خود انتخاب نه میکنند که در سن 9 سالگی شوهر بگیرند و یا ختنه شوند و یا آسپز و خدمتگار افراد مذکر خانواده های شان باشند، از حق تحصیل ، ورزش و بازی با اطفال هم سن و سال همجنس و غیرهمجنس محروم باشند و یا حجاب بر سرکنند. این همه مقررات از جانب والدین با در نظر داشت مذهب ، سنت، و فرهنگ حاکم در جامعه وضع شده و بعضاً اطفال این روش ها را نظریه علاقه ایکه و محبتی که به والدینش دارد می پذیرد، زیرا برای اطفال بزرگترین بد بختی قهر و نا راضی بودن والدین است. بنابراین اطفال این افکار رابه صورت خود بخودی به عنوان یک روش متعارف زندگی می پذیرند.

حجاب در حقیقت تحمیل یک پوشش خاص بر کودکان دختر و سلب حق انتخاب پوشش از آنها است. که این نمائی از ستمکشی کودک و بخصوص دختران خردسال است زیرا این حجاب در مجامع رسمی چون مکتب، کودکستان و غیره دختران را ایزوله و انگشتنما و گوشه گیر میسازد. پوشانیدن حجاب و تمام لباس های مذهبی بر کودکان تحمیل یک سیستم عقیدتی به آنها میباشد. بنا هر انسان مترقی و آزادیخواه باید مانعی در برابر این عقاید دگم و عتیق گردند و خواهان جدائی کامل مذهب از زندگی شخصی از آموزش، پرورش و مصونیت مادی و معنوی کودکان و اطفال باشند.

چرا توهش و درنده خوئی مذاهب و اسلام نسبت به کودکان طبیعی قمداد گردیده و چرا زیر سایه مذهب این بی حقوقی کودکان مهر تأیید زده شود. نباید مذهب را ابزار خفه کردن و مطیع نگاه کردن اطفال و کودکان ساخت.

لذا باید به اطفال اجازه دهیم تا به عنوان یک شخصیت مستقل بدون وابستگی ها آزاد رشد کرده و خودشان تصمیم گیرنده سر نوشت شان باشند، نباید اطفال و کودکان رازیرتأثیر عواطف از حقوق و آزادی های مدنی شان محروم کرد.

نقش مذهب توجیه بیحقوقی، فلاکت و بد بختی بشر از قبل تا حال بوده است.

نقش زنان در انقلاب 1357

روند حوادث در ایران چنان افشاگرانه و پروسه انقلاب چنان آموزنده بود، که با نگاهی به گذشته از منظر حال، نقش اساسی زنان را در به ثمر رساندن انقلاب نمی توان نادیده گرفت. زنان فعالانه و با جوش و خروش در تمام عرصه های مبارزه انقلابی علیه رژیم شاهنشاهی دخیل بودند، و با حقانیت دادن هر چه بیشتری به این مبارزات سعی نمودند هویت اجتماعی - سیاسی خود را تحت عنوان نیمی از جامعه که قادر هستند نقش تعیین کننده ای در رهایی جامعه از هر گونه ستم و بردگی داشته باشند ابراز نمایند.

اولین مراسم بزرگداشت روز جهانی زن (8 مارس) در 17 اسفند 57 توسط رژیم تازه به قدرت رسیده اسلامی سرکوب شد. قبل از آن تاریخ زنان ایران هرگز اجازه نداشتند، که این روز را جشن بگیرند. تنها روزی که مقامات رسمی دولتی زنان را به یاد می آوردند روز 17 دی بود، یعنی روزی که رضا شاه علیرغم زمینه های واقعی اجتماعی از پایین و در میان زنان روشنفکر ایرانی بدنبال برخوردهای خشن و توهین آمیز به زنان رسماً استفاده از حجاب را ممنوع اعلام کرده بود. کشف حجاب خود بخشی از اصلاحات فرمایشی رضاشاه در جهت آزاد کردن نیروی کار و تبدیل ایران به کشوری بورژوازی مدرن بود. هدف اصلاحات زمان شاه سود آوری بیشتر سرمایه و در ابعادی که ایران را به بهشتی برای سرمایه گذاری تبدیل کرده بود، همراه با عریانترین سرکوبهای سیاسی. عواقب اجتماعی و اقتصادی این اصلاحات ارضی، حدود سی سال بعد تأثیرات مستقیم خود را بر زندگی زنان داشت

اولین 8 مارس در سال 57 (1979) برگزار شد. زمانی که این حرکت عظیم می خواست بوقوع بپیوندد، و زنان برای بزرگداشت این روز آماده می شدند، این شایعه اوج گرفت که به زنان شاغل اخطار شده است که از هفته بعد با حجاب سر کار حاضر شوند. این شایعه، در میان شور و شوق انقلابی مردمی که طمع قدرت خود را در بزیر کشیدن رژیم شاه یکی از تثبیت شده ترین حکومتهای جهان، چشیده بودند، به کلیه توهماتی که بسیاری از مردم در ابتدا نسبت به تعهدات نیم بند رهبری مذهبی نسبت به خواسته های انقلابی بطور اعم و حقوق زنان بطور اخص داشتند، حقانیت می بخشید. جشن باریختن دهها هزار زن به

8 مارس و موقعیت زنان ایران
در سه دهه اخیر
سحر صبا

امسال در شرایطی به استقبال گرامیداشت 8 مارس روز جهانی زن، می رویم که موج دومی از جنبش توده ای مردم ایران در جریان است. سال گذشته با شروع این جنبش زنان با حضور فعال و گسترده خود در صفوف اولیه رژیم سرکوبگر و تا دندان مسلح رژیم جمهوری اسلامی را به مصاف و چالش کشیدند. حضور پیگیر و همه جانبه زنان در صحنه های سیاسی و اجتماعی این حرکت عظیم و بازتابش خود را در موج دوم جنبش توده ای که از چند هفته قبل شروع شده بوضوح نشان داده است. زنان ایران بیش از سه دهه است که تحت حاکمیت هارترین حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی قرار دارند. ضمن اعمال شدیدترین ستم جنسی و طبقاتی بر آنان، سعی شده در تمام عرصه های زندگی اجتماعی آنان شهروند درجه دوم محسوب شوند. سرکوب زنان نیمی از سرکوب کل جامعه ایران میباشد. سعی این نوشته بر این است که وضعیت زنان را در چهار قسمت مورد بررسی قرار دهد.

• نقش زنان در انقلاب 1357 و سرکوبی که از طرف رژیم اسلامی در اولین برگزاری 8 مارس پس از انقلاب بر آنها اعمال شد

• وضعیت زنان کارگر و نقش آنها در مبارزه طبقاتی و

رهایی زنان

• مبارزه و اعتراضات وسیع زنان در چند سال اخیر و نقش

گرایشات و جریانات مختلف در هدایت این حرکتها

• جنبش توده ای اخیر و نقش زنان

۸۳ پسر کوچکتر خانواده حق دارد خواهر بزرگترش را کتک بزند و به وی پرخاش کند. مرد به خود حق میدهد زن را کتکاری نماید. مرد اگر با خانواده زن اختلاف داشته باشد، زن حق رفت و آمد به خانه پدریش را ندارد، زن جزء مایملک مرد و بعنوان بخشی از دارایی وی محسوب میشود. زن ناموس مرد بحساب می آید و به تنهایی و بدون وجود مرد، خود یک انسان مستقل و دارای حق و حقوق محسوب نمی شود.

حجاب اجباری یعنی محرومیت زنان از ابتدایی ترین حقوق انسانی، آزادی در انتخاب لباس پوشش و این خود تجسم بی حقوقی کامل زنان در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی است.

قابل نبودن هیچ حقی برای زنان از لحاظ مناسبات خانوادگی، زن حق طلاق و جدایی یک جانبه از مرد را ندارد، مرد حق دارد چند زن اختیار کند. زن به تنهایی خانواده محسوب نمی شود، زن اگر از خانه بیرون رانده شد، بی پناه، بی سرپرست و بدون خانه و کاشانه خواهد ماند، زن حق تکفل فرزندان را ندارد. اگر طلاق داده شد هیچ اختیاری نسبت به فرزندانش نخواهد داشت و هیچگونه حقی در سر پرستی آنها برای وی برسمیت شناخته نمی شود. در مواردی حتی در انتخاب همسر و شریک زندگی خود هم آزاد نیست، بزور وی را وادار به ازدواج می کنند و حق اعتراض ندارد. حق کاندیدا شدن برای تصدی مقامات بالای جامعه را ندارد، زن نصف مرد محسوب می شود و آنچه را هم قوانین و مقررات موجود به وی واگذار می کند، نصف مرد است. قوانین حاکم و موجود آنها را کم عقل، ضعیفه قلمداد می کند. دولت مذهبی نیز بزور آنها را بزیر چادر و مقعنه کشانده و کوچکترین اعتراض آنها را سرکوب می کند.

از نظر اقتصادی: سرمایه داری بدون پرداخت هیچگونه دست مزدی بطور مجانی از کار خانگی زنان استفاده می کند. و به این ترتیب علاوه بر کار در کارخانه و محیط های کار در درون خانه نیز وی را مجانی و بدون پرداخت هیچ مزدی استثمار می کنند. کار خانگی اساس و پایه استثمار زنان است و میراثی است که جامعه طبقاتی و امروز جامعه سرمایه داری برای وی بجا گذاشته است. کار خانگی به گونه ای بسیار آشکار " کار " است و به اندازه ی اغلب کارهای صنعتی هم خسته کننده و مستلزم صرف وقت است. با این همه، اما اهمیت و نقش واقعی آن در باز تولید سرمایه ی اجتماعی در هر جامعه و یا در کل سرمایه جهانی از نظر ها پنهان می ماند. احتمالاً چنین برداشتی میشود، زنان در خانه کار چندانی ندارند و اکثراً بیکارند.

خیابانهای تهران در میان برف سنگینی که می بارید و سر دادن شعار " در طلوع آزادی ، جای حق زن خالی" تبدیل به تظاهرات اعتراضی شد. حزب الله یها با راندن وانت در میان صفوف تظاهر کنندگان و هل دادن زنان، به میان جویهای پر آب و استفاده از الفاظ رکیک برای پراکندن آنها تلاش نمودند.

این تظاهرات که اولین اقدام اعتراضی دسته جمعی علیه اقدامات سرکوبگرانه دولت جدید بود، قدرت انقلاب و مطالبات انقلابی آنها نشان می داد. تظاهرات این اصل را به اثبات رساند که مطالبه زنان علیرغم نامشخص بودنش، یکی از وظایف مبرم انقلاب می باشد. سرکوب زنان فقط یکی از وجوه سرکوب انقلاب در کلیت آن بشمار میرفت. بحران اقتصادی در ایران و روی کار آمدن جمهوری اسلامی به پان اسلامیس در منطقه به عنوان وسیله ای برای بقای خود رژیم فشار بر زنان را تشدید کرده است. زنان ایران در حال حاضر با قوانین آپارتاید جنسی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی که بی کم و کاست اجراء میشود دست به گریبانند.

سرکوب زنان فقط یکی از وجوه سرکوب انقلاب در کلیت آن بشمار میرفت، و می توان گفت جمهوری اسلامی دو هدف را با این سرکوب دنبال کرد. 1- یک عقب نشینی سیاسی و اقتصادی را به انقلاب تحمیل نمود و سعی نمود مردم را به خانه هایشان بفرستد و شرایط را به حال " عادی " برگرداند و دوم سطح معیشت نازلتری را به طبقه کارگر بقبولاند. تلاش نمود اولین حمله سازمان یافته علیه انقلاب از کانال سرکوب زنان انجام گیرد. و سپس با اسلامی کردن و نهادینه کردن قوانین اجتماعی از آن بعنوان یک عامل باز دارنده در تقابل با حرکات اعتراضی زنان و سرکوب آنان بکار گیرد.

جمهوری اسلامی با نهادینه کردن قوانین ارتجاعی اسلامی در زندگی سیاسی - اجتماعی زنان - زنان را از نظر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تحت شدیدترین فشارها و سرکوب ها تا به امروز قرار داده است. لازم است توضیح مختصری در رابطه با هر کدام از این قوانین ارتجاعی داده شود.

از نظر فرهنگی: سنت و خرافات و اخلاقیات پوسیده درون جامعه و از همه مهمتر مذهب که در طول چند هزار سال، این خرافه را در ذهن مردم تثبیت کرده اند که زن نصف مرد است، در ادامه موجودیت خود در پناه مالکیت خصوصی و نظام سرمایه داری باعث شده است که فرهنگ مسلط جامعه همچنان فرهنگ و اخلاقیات مرد سالارانه باقی بماند.

اجتماعی بهتر و دخالت در تعیین سرنوشت خود ۸۴ در جامعه نشان می دادند. طیف گسترده ای از زنان به دانشگاهها راه یافتند. دیگر دانشگاهها مختص طبقات بالا و دارای جامعه نبود.

تعداد روز افزونی از زنانی که به تنهایی یا به همراه خانواده هایشان از روستاها کنده شدند، در جستجوی کار به شهرها ریختند به کارگاهها و کارخانه ها راه یافتند. از آنجا که اصلاحات زمان شاه سود آوری بیشتری در ابعاد داخلی و جهانی برای سرمایه می آفرید. بهمین دلیل ایران به بهشتی برای سرمایه گذاری تبدیل شده بود. و با عریانترین سرکوب سیاسی همراه بود، این اصلاحات به امر تساوی زنان همانقدر کمک کرد که برای دیگر اقدار جامعه می توانست آرا دی همراه داشته باشد.

بعد از انقلاب 1357، وضعیت زنان تا حدودی تغییر یافت، و سعی شد تا زنان به آشپزخانه و چهار دیواری خانه باز گردانده شوند. شماره زنان شاغل رو به کاهش رفت و در سال 1357 به 975 هزار نفر، یعنی بین 8.9 درصد رسید. در حال حاضر بالای 65 درصد زنان در ایران خانه دار هستند. بیش از 17 میابون زن در ایران محکوم به تحمل موقعیت خفت بار کار در چهار دیواری خانه ها، محکوم به بیگاری و کار طاقت فرسای رایگان هستند. آن چه در کشورهای نظیر ایران، وضعیت زنان را حتی از شرایط متعارف زندگی زنان کارگر و خانه دار در جهان سخت تر می کند، نقش مذهب و کاربرد آن، نهادها و دستگاههای مذهبی با کسب قدرت سیاسی سبب فرودستی زن در ابعاد گسترده ای شده اند. با بر گرداندن زنان به کنج خانه ها و محروم ساختن آنها از مشاغل اجتماعی، در تثبیت موقعیت درجه دوم زنان نقش بسزایی داشته است. جمهوری اسلامی، کنترل مردان بر زندگی زنان را قانونی کرده است. به مردان حق داده می شود که در صورت لزوم زن خود را از اشتغال به کاری که برای وی مناسب می داند، منع نماید. این قانون که بوضوح مرد سالاری را تقویت می نماید، در تحکیم نابرابری زنان و مردان، و در تبعیض جنسی زنان نقش بسزایی ایفا می کند. در جامعه امروزی ایران، زنان در رابطه با شغل، دستمزد، تحصیل و رفاه، مورد تبعیض بیشتری قرار می گیرند بیشتر زنان از نظر مالی وابسته به مردان هستند.

در راستای سرمایه جهانی- وضعیت شغلی زنان کارگر جهان سوم بطور اعم و زنان کارگر ایران بطور اخص دستخوش تغییرات شده است. زنان جذب بازار کار میشوند، بیشترین سهم را از فقر و فلاکت، خشونت و استثمار می برند، اما ناامن ترین بخش نیروی کاری در حیطه شغلی و

زنان در این رابطه که بیکار گشته اند هیچ تقصیری ندارند بلکه جامعه سرمایه داری است که عامل این بیکارسازیها است. میان زن و مرد در خانه تفرقه می اندازد، مطابق فرهنگ مرد سالارانه رایج، مرد به مثابه نان آور خانه، زن را به چشم یک خدمتکار نگاه می کند، با اتکاء به این فرهنگ، سرمایه داران، صف طبقاتی زن و مرد را از هم جدا می سازند و بخشی از نیروی این طبقه را از میدان بدر کرده و اختلاف و جدال بر سر این بخش از کار را به اختلاف و جدل در میان زن و مرد تبدیل می کنند. مراقبت از کودکان به مثابه یکی از جوانب مهم اداره ی امور خانه، کاری است که بخش عظیمی از اوقات زنان خانه دار را می گیرد. آن هم در شرایطی که سرمایه داری برای کاهش هزینه های خود هر روزه به بستن یا محدود کردن شیر خوارگاهها و مهد کودکیها دست می زند. وبا نهادن این بار سنگین بر دوش زنان، ضمن آنکه مبالغ هنگفتی را به جیب میزند، زنان خانه دار را وامی دارد که بدون هیچ دست مزدی نیروی کار مورد نیاز این نظام را گسترش دهند و سود هر چه بیشتری را نصیب صاحبان سرمایه بنمایند. بر پایه تقسیم کار رایج، کلیه ی کارهای شاق در درون خانه بر عهده زنان است، آن هم بدون این که حق تدبیر و دخالت در مسائل اصلی اداره ی امور خانه را داشته باشند. این وضعیت زنان را به پیری زودرس، ناراحتی های جسمی، و بیماریهای روانی، می کشاند.

این قوانین ارتجاعی اسلامی امروز، نه تنها در ایران بلکه در کشورهایمانند کشورهای عربی، افغانستان، پاکستان که در قوانین اجتماعی آنها نهادینه شده است، ضمن بکار گیری آن با زنان این کشورها تحت شدیدترین آپارتاید جنسی رفتار میشود.

2. وضعیت زنان کارگر در ایران

در ایران با انکشاف نظام سرمایه داری، زنان مجبور به کار مزدی در خارج خانه و خانواده گردیدند، نیمی از جمعیت ایران، و به همین نسبت نیمی از نیروی فعال، را زنان تشکیل می دهند. شرایط ورود زنان به بازارهای کار بعد از دهه چهل، و غالب شدن شیوه تولید سرمایه داری در ایران، مهیا گشت. نیاز بازارهای کار به نیروی کار ارزان، زنان را از چهار دیواری خانه بیرون آورد. شرایط ورود زنان به بازار کار، بویژه در دهه 50 با بالا رفتن قیمت نفت و سرازیر شدن دلارهای نفتی در سرمایه گذاریهای صنعتی- تسهیل شد به نحوی که در سال 1355، میزان اشتغال زنان، به 14.8 درصد رسید. در این سال، یک میلیون و 200 هزار نفر از زنان شاغل بودند. زنان بطور گسترده ی تمایل و توان خود را برای کسب موقعیت

۸۵ بر علیه طبقه کارگر است. راندن زنان به کنج خانه یک عامل مهم معیشت و تعلیل سطح زندگی کارگران بوده و است. بکارگیری وسیع کار زنان در بازار سیاه کار، با دستمزد بسیار نازل که انعکاس بی حقوقی مطلق زنان است. در این چند ساله یک منبع استثمار وحشیانه به کارگران و پایین آوردن دستمزد بقیه بخشهای طبقه کارگر بوده است. جدا کردن زنان و مردان و اعمال کردن تبلیغات جنسی علیه زنان در دامن زدن به تفرقه در صفوف کارگران در کارخانه و در مبارزات و اعتراضات تأثیرات منفی زیادی گذاشته است

این گوشه ای از وضعیت زنان کارگر ایران و زنان کارگر جهان سوم می باشد. در مجموع اگر به تاریخچه روز جهانی زن نگاهی بیندازیم 8 مارس، اساساً یک روز کارگری است یعنی بیاد مبارزه زنان کارگر آمریکا و به همت بین الملل دوم کارگری در سال 1911 بعنوان روز جهانی اتحاد و مبارزه برای آزادی و برابری زنان بنیان نهاده شده است.

اما چرا حقوق ویژه زنان کارگر در تاریخ مبارزه کارگری و کمونیستی جهانی چنین جای برجسته ای دارد، چرا در هر کشوری که کارگران آن آگاهتر و متشکل تر هستند. حقوق کاملتری برای زنان بدست آورده اند؟ چرا باید مراعات حقوق زنان کارگر بعنوان شاخص برجسته ای در برخورد به هر قانون کاری به حساب آورده شود؟ واقعیت این است که وجود ستمگری بر زنان و قرار دادن آنها به عنوان جنس فرودست، یک اهرم پر قدرتی اجتماعی برای حفظ انقیاد طبقه کارگر است، فرودستی زن و تبعیض و ستمگری علیه زنان، برای طبقه کارگر به این معنا است که نیمی از جمعیت آن در برابر استثمار و ستم سرمایه داری کم حقوق تر و بی دفاع ترند.

بدون تغییر در شرایط اجتماعی و اقتصادی، زنان نمی توانند به آزادی که حتی قانون به آنها قول می دهد، دست یابند. این سنت سوسیالیسم انقلابی است. که آزادی برای

زنان را با قدرت کارگری هم راه می کند
واقعیات تاریخ جنبش کارگری و مبارزه کارگران در گذشته و حال آنرا بطور عینی و عملی اثبات نموده است در هر کجای دنیا که جنبش کارگری پر قدرت و رشد یافته تر به میدان آمده است، حقوق زنان کارگر را به بورژوازی تحمیل نموده است. در دهه های قبل و بخصوص اوایل قرن حاضر که جنبش کارگری در اتحاد و آگاهی بالایی در سطح جهانی بر خوردار بود و کمونیسم کارگری قدرت و نفوذ وسیعتری داشت، این جنبش در عین حال پیشتاز و پرچمدار مبارزه قدرتمند راه رهایی زنان بود.

بی حقوق ترین در عرصه حقوق اجتماعی باقی می ماند. هنگامیکه کارگاههای زیر 10 نفر از شمول قانون کار خارج می شوند و بخش زیادی از کارکنان این کارگاهها را زنان تشکیل می دهند و در بسیاری از مواقع علاوه بر استثمار طبقاتی، مورد اذیت و آزار جنسی هم از طرف کارفرماها و هم از طرف کارگران مرد قرار می گیرند و هیچ نهادی نیست که آنها را مورد حمایت قرار دهد. یا هزاران دختر بچه ای که در کنار مادرانشان گلهای قالی را رج می زنند، و یک بخش از کار خانگی را در ضمن عهده دار شوند. یا در کوره پزخانه ها که بیشتر آنها را کارگرهای زن یا بچه ها تشکیل می دهند.

بعد از بحران دهه 70 در جهان سوم جذب نیروی کار ارزان زنان در قالب کارهای موقت، نیم وقت که عملاً ای نوع کارها متکی هستند به فرهنگ عقب مانده حاکم بر رابطه دو جنس در این کشورها، بی حقوقی پذیرفته شده زنان، نبود سیستم حمایت اجتماعی، فقدان سنت تشکل یابی، وجود فرهنگ و مناسبات عقب مانده که محرومیت از حقوق اجتماعی را برای زنان توصیه می کند، همه اینها باعث می شوند که زنان با شرایط کار بسیار طاقت فرسا و شاق روبرو باشند.

اولاً موقعیت فرودست زنان کارگر به سرمایه داران اجازه میدهد تا کار زنان را ارزانتر بخرند و در آن بعنوان وسیله ای برای کاهش دستمزدها، تحمیل شرایط بد کار و تقلیل معیشت کارگران و استثمار شدیدتر آن ها سود جویند. بعلاوه کار بی اجر و مزد زنان در خانه ها، در خدمت ارزان نگه داشتن نیروی کار و سود آوری هر چه بیشتر سرمایه است.

ثانیاً با تبعیض بین زن و مرد سرمایه داران بین صفوف کارگران، در یک مقیاس عظیم جهانی در کارخانه ها، در محلات و حتی در خانواده تفرقه و جدایی می اندازند. و نیروی مبارزاتی عظیمی از کارگران را در برابر هم قرار میدهند.

ثالثاً زنان کارگر در رابطه با حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همیشه اولین قربانیان هستند که مورد حملات بورژوایی قرار می گیرند. و حمله به زنان کارگر معمولاً برای بورژوازی آسانتر است.

سرمایه داران از بکارگیری کار زنان در میدان رقابت سرمایه خشنود هستند. آنها با وقاحت و صراحت اعلام داشته و می دارند که: زنان نسبت به مردان کمتر اعتراض می کنند. زنان منظم تر و کم توقع ترند؛ زنان کمتر به تشکل روی می آورند.

در ایران هرگونه ستمگری و تبعیض علیه زنان مستقیماً

1. در دوره اول که از انتهای قرن نوزدهم آغاز شد. ۸۶

مطالبه محوری این جنبش حق رای بود.
2. مبارزه پیگیر و مداوم زنان کارگر و کمونیست که در واقع ستون فقرات جنبش زنان را تشکیل می دهند از آنجاییکه امر رهایی کارگران باید توسط خود کارگران اجرا گردد، بهمین دلیل رهایی زنان کارگر امریست که به وسیله خود زنان کارگر باید تحقق یابد.

بدون لغو مالکیت خصوصی و انقلاب سوسیالیستی رهایی کامل زنان امکان پذیر نیست و نخواهد بود، در نتیجه لغو مالکیت خصوصی و انقلاب سوسیالیستی در گرو پیروزی نهایی طبقه کارگر است. بنابراین تضمین کامل پیروزی جنبش زنان بدون پیوند و حمایت جنبش کارگری امکانپذیر نیست.

از نظر تاریخی طبقه کارگر روسیه با پیروزی انقلاب اکتبر و رهبری لنین این امر مهم یعنی رهایی کامل زنان را متحقق نمود

در ضمن در تاریخ جنبش زنان در مقیاس جهانی در اواخر قرن نوزدهم دو دوره مهم از نظر گستردگی مبارزات وجود داشته است. که ضمن هویت دادن یک دوره از تاریخ مبارزات زن سبب یک جنبش یک پارچه و متحد زنان شد.

1. در دوره اول که از انتهای قرن نوزدهم آغاز شد

مطالبه محوری این جنبش حق رای بود

2. در دوره دوم، برابری حقوقی و اجتماعی

در اینجا لازم می دانم به بخشی از سخنان لنین در رابطه با مطالبات و نقش زنان در انقلاب اکتبر اشاره نمایم. لنین اشاره می نماید: "خواستهای ما چیزی نیست، جز استنتاج عملی ما از نیازهای مبرم زنان و از تحقیر خفت باری که زنان ضعیف و محروم از مزایای اجتماعی-اقتصادی تحت سیستم بورژوایی تحمل می نمایند. بدین ترتیب، ما نشان می دهیم که به ستم بر زنان و نیازهای آنان آگاهی داریم؛ که ما از موقعیت ممتاز مردان با اطلاع هستیم؛ که ما چشم داریم واز هرستم و تبعیضی که بر زنان کارگر، همسران کارگران، زنان روستایی، ویا حتی از هر آنچه که بر بسیاری از موارد بر زنان طبقات مالک روا میشود؛ متفریم. و می خواهیم آنها را از بین ببریم. حقوق و اقدامات اجتماعی ای که ما از جامعه بورژوایی برای زنان می خواهیم، بر این امر تاکید دارند که ما وضعیت و منافع زنان را درک می کنیم و تحت دیکتاتوری پرولتاریا به آنها توجه خواهیم کرد. و طبیعتاً نه مثل رفرمیستهای کرخت آلود و رییس مآب، نه به هیچ وجه! بلکه مثل انقلابیونی که زنان را فرا می خوانند، تا به طور مساوی در بازسازی اقتصادی

جنبش زنان و گرایشهای موجود در این جنبش و نقشی که این گرایشات در شکل گیری این جنبش ایفا می کنند. در تقابل با تمام این ستمهای جنسی و طبقاتی که در طول سه دهه، جمهوری اسلامی بر زنان روا داشته است. زنان با مقاومت و ایستادگی خود به حرکتهایی بصورت پراکنده و در بسیاری مواقع منسجم دست زده اند. در چند سال اخیر ما شاهد روند سریع این حرکتها بوده ایم، تا جایی که امروزه این حرکتها میرود در قالب جنبشی به نام جنبش زنان ظاهر شود

در شکل گیری این جنبش گرایشات مختلف نقش دارند. که جنبش اصلاحت دست بالا را دارد. این گرایش سعی دارد از طریق حرکتهای فرهنگی، و تغییرات تدریجی قوانین بر موقعیت زنان تاثیر بگذارد. حامیان این گرایش و ایده تنها اصلاح طلبان نیستند، بلکه عمدتاً اصلاح طلبان خارج حکومت و طیف وسیعی از چپهای سابق را هم شامل می شود. این گرایش نه تنها سعی دارد هر حرکت چپ و رادیکالی را در نطفه خفه نماید، بلکه سعی می کند از بالا با تغییراتی رفرمیستی و جزئی این جنبش را مهار نموده و تحت سلطه خود در بیاورد.

مؤلفه دوم- گفتمان سنت مدرنیته است، که معتقدند از طریق جهت گیری فرهنگی در جنبش زنان، می توان معضلات اجتماعی زنان را حل نموده، و تلاششان این است که باید جنبش زنان هم و غم خود را در مبارزه بر علیه "سنت" و تلاش برای استقرار مدرنیسم بگذارد

در چنین چهار چوبی، مشکلات و معضلات زنان در جامعه ایران نه ناشی از جامعه سرمایه داری، بلکه ناشی از "سنت" است. شاخه های مختلف فمینیسم منجر شده به تمایل کار فرهنگی، حرکت از فرهنگ، زبان، هویت جنسی و مقولاتی از این نوع در توضیح و تشریح مسایل زنان. ادبیات گرایش اصلاح طلبی گویای این است که با کار آرام و عمیق فرهنگی در حقیقت باید تلاش نمود، میزان آگاهی و تعقل زنان را در زمینه های فرهنگی بالا برد و بدین شکل زمینه های تغییر در قوانین را فراهم آورد

اما گرایش دیگری تحت عنوان گرایش چپ سوسیالیستی در جنبش زنان وجود دارد که زنان کمونیست و زنان کارگر سوسیالیست آن را نمایندگی می کنند. معتقد است تا حرکت وسیع توده ای و متشکل از پایین شکل نگیرد، چنین جنبشی شکل نمی گیرد
شکل گیری، موفقیت و پیشروی جنبش زنان گره خورده است به دو عامل اصلی.

آواز های زنان کوبانی

آواز خوان می آیم

بگریز!

با گلوله من

به بهشت نخواهی رفت

به جهنم هم نه

به کجای تاریخ؟

نگاه کن!

آواز خوان می آیم

شلیک کن!

با گلوله تو

به جهنم نخواهم رفت

به بهشت هم نه

به لای لای مادران

به افسانه های سرزمین ستاره

به قصه های کودکان کوبانی

آواز خوان می آیم

بگریز!

۹۳/۱۰/۱۷ - میناروشن



و روبنای ایدئولوژیکی مسئولیت بگیرند. "

جنبش توده ای اخیر و نقش زنان

جنبش توده ای که سال گذشته شروع شد و تمام طبقات و اقشار جامعه را در بر میگرفت، با اعتراضات و تظاهرات عظیم خیابانی پایه های حکومت سی ساله دیکتاتوری سرمایه اسلامی را به لرزه در آورد زمانی که اوج خود رسید، که مردم به خشم آمده در صحنه های وسیعی ظاهر شده و انزجار و نفرت خود را با دادن شعار و حرکت های تهاجمی بر علیه سرکوبگران و مزدوران به نمایش گذاشتند. بیشتر این جمعیت را زنانی شامل میشدند که طعم ستم و استعمار جنسی و طبقاتی را با تمام وجود خود لمس کرده و امروز که فضای اعتراضی از پایین توسط توده های کارگر و زحمتکش باز شده این زنان مبارز بار دیگر به عنوان نیمی از کل جمعیت جامعه با حرکت های گسترده و شعارهای انقلابی و رادیکال مصمم اند سرنوشت خود را بار دیگر از نظر تاریخی رقم بزنند. این جنبش به علت سرکوبهای شدید مدتی متوقف شد. اما طی چند هفته اخیر بار دیگر پر توانتر به میدان آمده است

هر چند گرایش لیبرالی تحت نام جنبش سبز میخواید سکان دار این حرکت باشد و به نوعی بر جنبش زنان سایه افکنده است. اما در بسیاری از این حرکتها زنان و مردان با سر دادن شعارهای انقلابی از جمله: "مرگ بر دیکتاتور"، "نان، مسکن، آزادی"، "خامنه ای باید برود" و "زنه باد انقلاب" نشان داده اند. در واقع با این شعارها کل سیستم سرمایه جمهوری اسلامی زیر سوال رفته و تلاش مذ بو خانه لیبرالها برای حفظ سیستم و ایجاد یک تغییرات جزئی رفرمیستی کار به جایی نخواهد برد. ایجاد رفرم و بدست آوردن یکسری خواسته های قانونی اولین قدم برای آزادی واقعی زنان است. اما گرایش لیبرالی ایران به دلیل ماهیت فوق العاده ارتجاعی حتی قادر نخواهد بود به چنین خواسته های قانونی برای زنان دست یابد. بهمین دلیل بدون تغییر در شرایط اجتماعی و اقتصادی، زنان نمی توانند به آزادی ای که حتی قانون به آنها قول می دهد، دست یابند. این سنت سوسیالیسم انقلابی است، که آزادی زنان را با قدرت کارگری همراه می کند.

مارچ 6 2011

جامعه ایران بخش عظیمی از زنان یا بیکار هستند یا به کارهای نیمه وقت مشغولند و یا مجبورند برای زنده ماندن و امرار معاش خود و خانواده هایشان به این چنین استثمار و حشیانه تن دهند. و از هیچ حق و حقوق قانونی برخوردار نباشند. به علت نداشتن مهارت و تخصص در بسیاری از کارها مزد آنها دائماً پایینتر از مردان کارگر میباشد و به علت وجود یک " لشکر ذخیره نیروی کار " مزد زنان کارگر دائماً پایین نگه داشته میشود

بیشترین درصد از کارگران زن در مناطق کارگر نشینی و پایین شهر متمرکز هستند. و این زنان کارگر از نظر تقسیم کاری در چهار بخش دسته بندی میشوند. این چهار بخش بطور مشخص تر توضیح داده خواهد شد

بخش اول:

زنان کارگری هستند که در کارخانه های بزرگ کار می کنند متأسفانه تعداد آنها روز بروز رو به کاهش است، بعلت خصوصی سازی، قرار دادی شدن، ادغام سرمایه ایران در سرمایه جهانی. پاره ای از کارخانجات ورشکسته شده اند و یا بنا به دلایلی مایل به استخدام کارگران زن نیستند. آنها فکر می کنند زنان کارگر قادر به کار شیفقی و اضافه کاری نیستند و یا امکان دارد ازدواج نمایند و باردار شوند. قان نون کار شامل کارگران زن کارخانجات بزرگ می شود. در بخش اعظم این زنان کارگر کارخانجات بزرگ، در کارخانه های لوازم خانگی، کارخانه های مونتاژ لوازم خانگی، کارخانه های مونتاژ لوازم الکتریکی، کارخانه های دارویی، کارخانه های لوازم بهداشتی- آرایش، کارخانه های مواد غذایی، اشتغال دارند. بخشی از این زنان کارگر در بخشهای خدماتی، در کارخانه های تولید روغن کار می کنند. قبل از انقلاب بخش زیادی از کارگران کارخانه های نساجی را کارگران زن تشکیل می دادند. اما به علت برنامه های تعدیل نیرو و تعدیل اقتصادی اکثریت آنها اخراج شدند. هنوز بخش زیادی از زنان کارگر در کارخانجاتی که در بالا ذکر شد شاغل هستند و به کار خود ادامه می دهند. این بخش از کارگران زن در مقایسه با کارگران زنی که در مراکز تولیدی کوچکتری اشتغال دارند از نظر قانونی و حقوقی ثبات بیشتری دارند.

بخش دوم:

کاردر کارگاههای کوچک تولیدی یک بخش وسیع اشتغال کارگران زن را شامل میشود، که یکی از مشقت بارترین شرایط کاری و کمترین دستمزدها را در بر دارد. شرایط این بخش از کارگران خیلی اسفناکتر از کارگران زن در کارخانه های بزرگ است. این دسته از کارگران زیر پوشش قانون کار نیستند. از مرخصی زایمان برخوردار

اشتغال زنان کارگر و وضعیت اسفناک آنها — سحر صبا



در جوامع سرمایه داری زنان به عنوان بخشی از نیروی کار استثمار میشوند. استثمار پنهان و چند گانه زنان سود سرمایه عظیمی برای سرمایه داران می آفریند. در راستای سرمایه جهانی و سیاستهای نئولیبرالیسم وضعیت زنان کارگر دستخوش تغییراتی شده که آنها را از نظر اقتصادی به پایین ترین سطح ممکن تنزل داده است. زنانی که جذب بازار کار میشوند، بیشترین سهم را از فقر و فلاکت، خشونت و استثمار میبرند، بهمین دلیل در زمره نا امن ترین بخش نیروی کار در حیطه شغلی و بی حقوق ترین در زمینه اجتماعی میباشد

بیکاری عظیم میلیونی بی شک از مهمترین مشکلاتی است که طبقه کارگر ایران در طول چندین ساله اخیر با آن مواجه میباشد و بیشترین درصد آن به علت تبعیض و ستمگری موجود جمهوری اسلامی شامل زنان میشود. محدودیتهای قانونی و نتایج عملی آن مشکلات و موانعی بر سر راه اشتغال زنان قرار داده است که اولاً آنها مجبور به پذیرش دستمزد کمتر میشوند و ثانیاً مجبور به کار در رشته هایی میشوند که هیچ قانونی بر آن حاکم نیست و کارفرمایان آسانتر آنها را استخدام می کنند

به وضوح روشن است که در دوران رکود و یا شرایط بد اقتصادی طبقه کارگر باید توانایی بیش از آنچه انتظارش را می رود پس بدهد، از حقوقهای معوقه چندین ماهه تا قراردادهای سفید، بیکارسازیهایی هر روزه... که نتیجه اش بی خانمانی و فقر و گرسنگی هزاران کارگر و خانواده کارگری میباشد.

واقعیت تلخی که موجود است تفاوتی بین کار زنان و مردان کارگر وجود دارد، که بر تجارب، هشیاری و بر مبارزات آنها تأثیر می گذارد. بخصوص امروز در شرایط

و...، کارخانه دستگاه الکتریکی از نیروی زنان در ۸۹ خانه برای بستن پیچ استفاده میکرد. اما دستمزد این بخش از زنان به قدری نازل است که حتی برخی از صاحبان کارخانه های بزرگ ترجیح می دهند بخشی از کار روزانه خود را به زنانی که در خانه کار می کنند، واگذار نمایند. بدین ترتیب، کار فرمایان در بعضی هزینه های خود از جمله هزینه برق صرفه جویی می کنند. و از سوی دیگر هیچ گونه مزایایی نیز به این زنان کارگر نمی دهند. کارخانجات بزرگ نیز بر طبق یک برنامه ریزی که ترجیح می دهند از "نیروی کار سیال" استفاده نمایند بجای نیروی کار دائم و رسمی. میخواهند دست به انجام قرار دادهایی که این "نیروی کار سیال" را شامل می شوند بزنند. تعداد این بخش از کارگران زن در شرایط فعلی رو به افزایش است.

بخش چهارم:

در چند سال اخیر این نوع مشاغل برای زنان ایجاد شده است. زنانی که در شرکتهای پیمانکاری هستند. پیمان کار، طبق قرارداد ما بین خود و صاحب کار قرار داد کاری به نام خود می گیرد و بعد کارگران زن را برای انجام آن می گمارد. مانند نظافت چی برای مراکز تولیدی و یا خانه های ثروتمندان، دستمزد این بخش از کارگران بسیار ناچیز است، بویژه پیمانکار آشکارا از دستمزد آنها می دزدد. برای مثال اگر هشت هزار تومان بابت یک روز کار نظافت به نظافت چی تعلق بگیرد پیمانکار چهار هزار تومان آن را به جیب خود می ریزد. در این نوع قرارداد کار هیچ قانون و مقرراتی که دست و پای پیمانکاران را در این چپاول و استثمار ببندد- یا به داد این زنان کارگر برسد موجود نیست. در کشورهای جهان سوم با اتکاء به فرهنگ عقب مانده حاکم بر رابطه دو جنس، که ایران هم در زمره یکی از این کشورها محسوب میشود. جذب نیروی زنان در قالب کارهای موقت، نیم وقت خیلی متداول میباشد. عدم سیستم حمایت اجتماعی، فقدان تشکل یابی، و فرهنگ و مناسبات عقب مانده مسلط و حاکم بر جامعه، همه اینها باعث میشود که زنان با شرایط سخت و طاقت فرسای کاری روبرو باشند. این زنان کارگر که در مناطق کارگری نشین متمرکز هستند. برای برون رفت از این شرایط فقط و فقط باید به نیروی طبقاتی خودشان و مردان کارگر همطبقه ایشان اتکاء نمایند. لازم است بار دیگر با وحدت طبقاتی خود و ایجاد تشکلهای شورایی، همانطور که در انقلاب 57 از پرچمداران آن محسوب میشدند و بعنوان ارگانهای مستقیم اراده انقلابی برای یک دوره کوتاه بکار بردند. با بکار گیری این رسالت تاریخی و بکار بردن سنتهای قوی تشکلهای شورایی در ایجاد تشکلهای توده ای کارگری تلاش نمایند. وظیفه ما سوسیالیست هایی که اهداف خود را رهایی طبقه کارگر از یوغ سرمایه قرار داده ایم. به ما حکم می کند که همگام و همراه با این زنان کارگر برای تغییر این

کمتری از مردان میگیرند. چه بصورت کارگر ساده یا ماهر تقریباً 60 درصد مردان حقوق می گیرند. کار در کارگاههای کوچک فاقد هر گونه بیمه اجتماعی است و کارفرمایان سهمی از حق بیمه کارگر را که باید پردازند، نمی پردازند، بنابراین سعی می کنند کارگران بیمه شده را استخدام نکنند. بهمین دلیل زنان امکان اشتغال بیشتری را در این کارگاهها دارند و کارفرمایان استخدام زنان را ترجیح میدهند.

اما بیمه های اجتماعی عمدتاً شامل بیمه بازنشستگی و درمانی و بطور محدودتری بیمه های از کار افتادگی، نقض عضو و حقوق بازنشستگی است. بعلاوه سابقه کار کارگر منوط به پرداخت حق بیمه است. کارگری که 20 سال کار کرده است و ده سال حق بیمه پرداخته است تنها همین ده سال بعنوان سابقه کار او محسوب میشود.

به دلیل محروم بودن این کارگران از هر گونه قانون کار و تامین اجتماعی، کارفرمایان این کارگاهها به طرز وحشیانه ایی آنها را استثمار می نمایند و هر اعتراضی از طرف کارگران به وضع موجودشان توأم با اخراج خواهد بود. علاوه بر فقدان تامین اجتماعی برای کار در این کارگاهها به علت پایین بودن سطح تکنیک و عدم استانداردهای ایمنی و بهداشتی، بسیاری از کارگران به سرعت دچار بیماریهای مزمن چشمی- ریوی، رماتیسم و دیسک کمر و گردن می شوند.

به علت شرایط دشوار کاری در این کارگاهها محرومیت از قانون کار و تامین اجتماعی، کارگران از اتحاد و همبستگی چندانی برخوردار نیستند و برای از دست ندادن کارشان در بسیاری مواقع به هر شرایطی تن می دهند در حالیکه به شرایط اسفناک خود آگاه هستند.

بیشتر کارگران زنی که به دلایل مختلفی از کارخانجات بزرگ اخراج میشوند. جذب این کارگاهها میشوند. صاحبانکارگاهها برای استخدام این کارگران زن سر و دست می شکنند. چون رسماً حقوق آنها پایین تر از مردان است! این کارگاهها شامل کارگاههای پوشاک و خیاطی و غیره و ذالک میباشند

کارگاهها برای استخدام این کارگران زن سر و دست می شکنند. چون رسماً حقوق آنها پایین تر از مردان است! این کارگاهها شامل کارگاههای پوشاک و خیاطی و غیره و ذالک میباشند

بخش سوم:

در این بخش زنان کارگری را شامل میشود که اصلاً نشانی از آنها در آمار و ارقام وجود ندارد. اینها زنانی هستند، که در خانه های خود مشغول بکار هستند. البته منظور کار خانگی نیست، بلکه اشاره به آن کارهایی در خانه است که بعنوان صنعت خانگی شناخته شده است مانند کار بسته بندی مواد مختلف، بسته بندی کردن میوه، سبزی و زعفران، سر هم کردن قطعات الکتریکی، لاستیک کلتاکت، بستن پیچ

مادر یا پدر بودن هم امری جنسیتی است، همراه با انتظاراتی متفاوت از مادرها و پدرها. در عین حال افراد گروه‌های جنسیتی در مشاغل متفاوت متعلق به هر یک از یا همسان کار می‌کنند یک نکته باید بیشتر باز گردد اینکه همانطور که چگونه مونث در جریان تعاملات اجتماعی به زن تبدیل می‌گردد به همان ترتیب مادر یعنی مؤلّد طبیعی نوزاد به عنوان فاعل در جریان همین تعاملات اجتماعی کاملاً طبیعی بر زن وادار به مادری کردن که امروز امر شمرده میشود می‌گردد و این محصول تقسیم کار اجتماعی بر زنان است.

برای توضیح این مطلب که مادری کردن زنان بر اساس تقسیم کار جنسیتی است. این دیدگاه را و نمود می‌سازد که چابکی، زور، سرعت و حالت تهاجمی بیشتر مردان، شکار را برای آن‌ها طبیعی ساخته و در نتیجه زنان به جمع‌آوری آذوقه و بزرگ کردن بچه‌ها پرداخته‌اند. یا ممکن است الزامن حاملگی و یا خود مسأله مراقبت از طفل را به عنوان مانع شکار مطرح میکنند، اینکه زنان شیرده باید بیشتر اوقات را نزدیک نوزادان شیرخوارشان باشند و حامله گی و شیردهی زنان، شکار را برای آن‌ها با بچه‌هایی که در شکم یا پشتشان داشته‌اند نا ممکن ساخته است لذا زنان در نتیجه تقسیم کار جنسیتی ماقبل تاریخ، قابلیت‌های مادرانه بیشتری از مردان کسب نموده اند.

اندکی در مورد سیر تاریخی حیات در زمین

دنیا یی که ما تا امروز در آن به سر می‌بریم همواره سیر تکاملی خود را ادامه می‌دهد و در تغییر بوده و است. از به وجود آمدن اولین نوع جانداران و ایجاد شرایط زنده گی از تک سلولی شروع تا ایجاد چندین سلولی ها و جانداران عالی که در طی این شرایط همواره در تغییر بوده است، حیات خویش را ادامه داده‌اند، در پیچ و خم این سیر مطابق به قوانین طبیعی طبیعی مقاوم‌ترین نوعی که در میان جانداران در سایه تنازع بقا در برابر طبیعت دشوار خود را همواره تجدید و تولید نموده و همچنان روند تکامل انسانی را طی کرده نوع انسان بوده است.

گروه‌های انسانی در دوره جوامع وحشی، به شکلی همچون گروه‌های حیوانی پیشرفته زنده گی می‌کرده اند. توسعه ذهن و به کارگیری تکنولوژی و ابزارها در زنده گی، باعث جهش در انسان گردید که این نیز منجر به آغاز دوران اولیه انقلاب تشکیل جامعه گردید. یکی از اساسی ترین

آدای نقش مادری یک امر اجتماعی است نه غریزی

جنسیت یکی از اجزای اصلی ساختار اجتماعی است که بر پایه منزلت‌های نابرابری استوار شده است. آدمیان به‌هنگام تولد جنس دارند اما فاقد جنسیت هستند و باید برای زن و یا مرد بودن آموزش داده شوند. به قول سیمون دوبوار: انسان‌ها مونث یا مذکر تولد میشوند ولی این اجتماع است که آنها را زن و مرد می‌سازد.

افراد در تعامل اجتماعی در طول زنده گی‌شان آنچه را از آنها انتظار می‌رود می‌آموزند، می‌فهمند، و به روشی که مورد انتظار است عمل کرده و عکس‌العمل نشان می‌دهند و در نتیجه همزمان هم نظم و ساختار جنسیتی را می‌سازند و هم حفظ می‌کنند.

ساختن جنسیت فرد با قرار دادن او در یک دسته بندی جنسی (دختر یا پسر) بر اساس شکل اندام جنسی‌اش در هنگام تولد آغاز می‌شود. در ادامه لباس پوشاندن و آراستن طفل به گونه یی انجام می‌شود که همان دسته‌بندی را نمایش دهد، چرا که والدین دوست ندارند مرتب از آن‌ها پرسیده شود که طفل شان دختر است یا پسر. یک گروه جنسی از طریق نامگذاری، لباس و سایر نشانه‌های جنسیتی اش شکل می‌گیرد هنگامی که جنسیت یک کودک آشکار می‌شود دیگران نیز با کودک متعلق به آن گروه جنسیتی، متفاوت با کودکان گروه جنسیتی دیگر رفتار می‌کنند و کودکان نیز بعد از یک مدت به این رفتار شناخت حاصل کرده و با احساس و رفتاری متعلق با آن گروه جنسیتی پاسخ می‌دهند. کودکان بعد از اینکه زبان باز کردند خودشان را عضو گروه جنسیتی یی که در آن قرار گرفته‌اند معرفی می‌کنند. عامل میل جنسی تا رسیدن به بلوغ وارد این معادلات نمی‌شود، اما تا آن زمان دیگر عرف و انتظارات جنسیتی به احساسات، امیال و رفتارهای جنسی شکل داده‌اند.

این تجارب سبب ایجاد مهارت‌های ویژه همان گروه جنسی که ما به آن زنانه و یا مردانه می‌گوییم سهم دارد. تمام این پدیده هادست اندرکار بر ساخت اجتماعی جنسیت هستند نباید فراموش کرد که دین، قانون، علم و تمام مجموعه ارزش‌های جوامع طبقاتی کنونی به پدیده های جنسیت‌بخشی و آنچه از آن حاصل می‌شود مشروعیت می‌بخشند.

ویژگیهای این انقلاب، درک فواید زنده گی دسته جمعی بوده است. در دوران ماقبل تاریخ دوره ای به نام تاریخ اجتماعی وجود دارد که هزاران سال ادامه داشته است. واحد اساسی و مرکز اصلی در این دوره طایفه بوده است. هر قبیله ازدو یا چند طایفه و هر طایفه ازدو یا چندین خانواده تشکیل می شدند و در راس هر طایفه یک کلان قرار داشت. همانطوریکه که خانواده های اولیه مزبور از تبار یک مادر و در نتیجه مادر تبار بودند. کلان هم یک واحد مادر تبار بود. به این معنا که اعضای کلان همه خود را از اعقاب یک مادر، که کلان با آن هویت می یافت می دانستند و فرزندان همه به مادر کلان تعلق داشتند. زنده گی غار نشینی و گردآورنده گی حاکم بود، و انسانها در برابر اقلیم و طبیعت از طریق شکار حیوانات و جمع آوری گیاهان زنده گی به سر می بردند. این جوامع کلانی که تقریباً تا آخرین عصر یخبندان ۲۰۰۰ ق م ، حیات داشتند، شبیه هم بوده و در مرحله ای ابتدایی زبان که نظام صوتی محدود داشته و بیشتر متشکل از اشارتها بود، قرار داشت. آنان همچنین از دین و ذهنیتی آنیمستی ، روح گریانه و توتمیسم مبتنی بر هویت طایفه برخوردار بودند. ۹۸ درصد از دوران تاریخ با این شکل اجتماعی سپری شده است.

نقش زن در تکامل بشر

با نگاهی گذرا به رشد جوامع بشری در زمان مادر تباری و زنده گی اجتماعی آنان که هزاران سال طول کشیده است میتوان گفت که شکل گیری زنده گی اجتماعی و کشف آتش که انقلاب بزرگ و سر آغاز دوران رشد انسانهاست ، مربوط به دوران مادر تباری بوده است . زنان زنده گی اشتراکی را توسعه داده، و نیروی مشترک به وجود آورده اند به دلیل عدم زیاده روی در تولید و مصرف، هیچگونه حرص منافع و اعمال حاکمیت، وجود نداشته است. ناگفته نباید گذاشت که کشاورزی، زراعت و اهلی کردن اولین حیوانات نیز در زمان جمع آوری غذا به وجود آمده است، در واقعیت مالداری و زراعت در این مقطع زمانی برای اولین بار با زنده گی انسان آمیخته شده و در مدت کمی شیوه زنده گی انسان را تغییر داده است و گفته می توانیم که پیدایش جوامع روستایی نتیجه همین تحول بوده است.

این اولین گروه انسانی که بر اساس رفع احتیاجات مشترک و حفاظت همگانی از کودکان به وجود آمده بود، اولین فکر سازماندهی بشری را نیز توسعه داده است ، بدین ترتیب زنان با توسعه زنده گی اشتراکی در میان خود به منظور رفع احتیاجات خود و اعضای طایفه شان تأثیرات اولیه فراوانی در گذار از زنده گی حیوانی به زنده گی انسانی داشته اند، مهم ترین تفاوت زیست شناختی انسان با سایر

حیوانات، طولانی بودن دوران بارداری و نیاز ۹۱ کودک انسان به مراقبتی طولانی تر می باشد. طولانی بودن این دوران باعث شده است تا زنانی که نقش مادری بر عهده گرفته اند، مدتی طولانی مصروف باقی بمانند که این خود یکی از عوامل مساعد کننده تقسیم کار اجتماعی بر مبنای مادری کردن وظیفه زن میباشد .

اگر مادران قادر به پرورش کودک شان نمیبودند ، کودک به زودی تلف می شد و تکثیر نسل نیز ناممکن می گردید. زیرا پدران این کودکان بنابر عدم داشتن زمینه تغذیه نوزادان مسؤولیت و مراقبت کودک نوزاد را به عهده نمی گرفتند و اگر زنان در زمینه نگهداری و پرورش کودک شان نا رسایی میکردند امروز نسل بشری در روی کره زمین با این کمیت فعلی وجود نمی داشت

سیامک ستوده- بر گرفته شده از کتاب "زن و سکس در تاریخ؛ از الهه آسمان تا برده خانگی تاریخ پیدایش انسان و زنده گی

اجتماعی اش به قریب به یک میلیون سال قبل باز می گردد. از این مدت، به جز شش هزار سال آخر آن نظام مادر تباری برقرار بوده است که در آن زن و مرد در روابط میان خود از آزادی و برابری کامل برخوردار بوده اند و تنها در شش هزار سال اخیر است که با برقراری نظام پدرسالاری این روابط دچار محدودیت و زن به برده مرد تبدیل شده است. در نظام مادر تباری انسان نه تنها در مسائل جنسی، بلکه در همه موارد دیگر نیز از آزادی کامل برخوردار بوده است. دیکتاتوری، سرکوب، شکنجه، اعتیاد، فحشاء، دزدی، زندان و همین طور تبعیض و تجاوز جنسی به زن از فرآورده های عصر تمدن یعنی همین شش هزار سال اخیر بوده اند.

انقلاب پدر سالاری و استقرار مالکیت خصوصی در شش هزار سال قبل عظیم ترین انقلابی بوده است که تاکنون بشر بخود دیده است ، هر چند کثیف ترین و ضد انسانی ترین آن . و از آنجا بیکه تمدن کنونی بر پایه این انقلاب شکل گرفته است میتوان حکم نمود که تمامی دردها و مصائب کنونی بشر از جنبه های منفی همین انقلاب ناشی شده اند. برای همین ؛ در سرتاسر تاریخ همواره سعی بر این بوده و هست تا اطلاعات مربوط به آن در پرده نگاه داشته شود. چرا که در غیر این صورت، با اطلاع از آن بساط نظامات و تمدن کنونی در هم پیچیده خواهد شد.

مآخذ

منشا خانواده و مالکیت خصوصی - انگلس

زن و سکس در تاریخ - سیامک ستوده

نماید. آنچه در خاتون آباد مشاهده می شود، کوره های نفتی قدیمی (که امروز از گاز استفاده میشود) در مقابل جاده سر به فلک کشیده. کوره هایی که به قدمت سالهای استفاده از آن و همزمان با شعله ور شد نشان زندگی هزاران کارگر نگون بخت را به تباهی کشانده است. این تنها خشتهها و آجرهای محصول دستهای ظریف این کارگران زن نیست که در این کوره ها می پزد بلکه این هستی و زندگی این کارگران است که در این آتش می سوزد و دسته دسته قربانی حرص و طمع سرمایه و سرمایه دارانی میشوند که هیچ وقت سیری ندارند.

آنچه می بینی، درد است و رنج، استثمار زنان کارگر در نهایت قساوت و بیرحمی. زنان حامله ای که ضمن کار شاق روزانه در کوره پز خانه ها مجبور هستند وظایف خانه داری، آشپزی و مراقبت از کودکان را بعهده بگیرند. و خیلی مواقع روز این سیه بختان با کتک خوردن از طرف همسرانی که خود زیر فشار و استثمار خرد شده اند، روز را به پایان میرسانند. در این نوع کار سن، جنسیت و استاندارد کاری، حقوق و مزایا و بازنشستگی بی معنی است. آنچه در این کار معنی پیدا می کند تمام خانواده را از هر جنسیت و سنی به کار کشیدن. زنان حامله، زنان شیرده، کودکان زیر ده سال و پیرمردان.

این کارگران به دلیل عدم ارتباط زنده با دنیای خارجشان براحتی با کسانی که به این مناطق وارد میشوند اعتماد نمی کنند.

خاتون آباد تهران یکی از مناطقی است سرشار از خاک رس. بهمین دلیل مکان مناسبی برای کوره های آجر پزی است. در تهران تقریباً در حدود دویست کوره آجر پزی وجود دارد که در حدود پنجاه مورد آن در خاتون آباد است. این کوره پزخانه ها از قدمت دیرینه ای برخوردار است، بهمین دلیل چندین نسل از سرمایه داران طی این سالهای طولانی تغییر کرده اند. در ابعادی وسیعی نسلها از کارگران بخصوص کار بردگی زنان و کودکان برای سود دهی هر چه بیشتر سرمایه، در اشکال خانوادگی تداوم یافته و قابل رویت است. و بیشترین درصد این کارگران را همانطور قبلاً اشاره شد کارگران کرد شامل میشوند. علاقمندی سرمایه داران به استخدام کارگران کرد از این جهت است که بطور خانوادگی زن و شوهر، فرزندان، برادر و خواهر و در بعضی مواقع هم بستگان دور و نزدیک را در بر میگیرد.

کار زنان در کوره پز خانه ها سحر صبا



موقعیت فرو دست زنان کارگر به سرمایه داران اجازه میدهد تا از این لشکر عظیم نیروی کاردر پاره ای از مشاغل به شنیع ترین شکل استفاده ممکن را برای بار آوری سود سرمایه بنمایند. بربریت سرمایه حد و مرز ندارد مرزها را درنوردیده سراسر کره خاکی را بر گرفته و بدنبال نیروی کار ارزانتر دنبال بردگان ارزان همه جا کندو کاو میکند. کره ترین چهره سرمایه و نظام بربریتش را زمانی می توانی با تمام گوشت و استخوانت لمس کنی که از بردگان مناطق کوره پز خانه ها صحبت به میان آوری. از کارگران ارزانی می گویم که برای زنده ماندن نشان خارج از اراده و تصمیم خود گروه گروه به نقاط نا معلومی انتقال داده می شوند. که زبانشان، آداب و رسوم ا شان با آن بیگانه است. از کوره پز خانه های قیام دشت، خاتون آباد و کرج سخن می گویم. از کار در کوره آتش و رنج. دورا دور از وضع و حال این کارگران شنیده بودم درد و مشقاتشان را تا حدودی درک میکردم. اما شانس این را پیدا نمودم یک فیلم کوتاهی از این جهنم سرمایه را ببینم و چند وقت پیش گزارشی در این زمینه خواندم که نظرم را جلب کرد در باره آن مطلبی بنویسم.

بیشترین کارگران این کوره پز خانه ها را کارگران کرد تشکیل می دهند. معمولاً بصورت خانوادگی به این مناطق انتقال داده میشوند. کردستان یکی از استانهای محرومی بوده و هست که به علت صنعتی نبودنش در مقایسه با سایر شهرهای دیگر ایران براحتی می توان به کارگرهای فصلی و بیکار این استان دست پیدا کرد. محرومیت همیشه در این مناطق بالاتر از هر جایی دیگر بوده و بهمین دلیل امکان استثمار این کارگران ارزان را در بکار گیری اینچنین

جسمی تعدادی از زنان راه چاره ای نمی بینند جزء ۹۳
خودکشی که بیشتر از طریق خود سوزی انجام می
پذیرد

وقتی با صاحبان این جهنم سرمایه سخن بمیان می آید
و سوال میشود. چرا اینهمه شقاوت و بیرحمی در مورد
کودکان، زنان و سالمندان. پاسخی که داده میشود این
است. " سیستم ما در ایران اشکال دارد. به ما مربوط
نیست اینکه زن حامله، کودک و سالمند در اینجا کار می
کند. طبق قانون کار این افراد نباید کار کنند. اما قانون اجرا
نمیشود. خود این کارگران تقبل کرده اند. کسی که ما باهاش
طرف هستیم مرد خانواده است. دستمزدی که برای خانواده
به مرد خانواده پرداخت میشود به ما مربوط نیست خودش
خرج می کند یا به زن و فرزندانش می دهد. هر کس در این
دنیا به اندازه لیاقت و توانایش سهم دارد. پدر من داشته، من
هم دارم. پدر این کارگر ندارد، او هم ندارد. پس دارایی
ارثی است. "

جامعه طبقاتی و مناسبات سرمایه عامل تمام نابرابریها،
قصاصتها و بی حقوقیها است. برای سرمایه یک چیز حکم
است سود بیشتر با استثمار و لگد مال کردن حرمت انسانی
میلیونها انسان. حقیقت ستم بر زنان را در همین روابط
تولیدی حاکم بر جهان مبتنی بر سرمایه باید جستجو نمود که
اساس مناسبات جامعه را بر ستم کشی انسان از انسان بنا
نهاده است. در جوامع سرمایه داری و طبقاتی موقعیت زنان
نه صرفاً بر اساس جنسیت بلکه بر اساس جایگاه آنها در
تولید و روابط تولیدی محاسبه میشود. زنان کارگر کوره
پزخانه ها تحت انقیاد ستم جنسی و طبقاتی از یک طرف به
دلیل زن بود نشان تحت ما لکیت مردان خانواده قرار
دارند و قربانی عقب ماندگیها و خشونت هستند که نظام
سرمایه داری هر روز تولید و باز تولید میکند. و از طرف
دیگر قربانیان توحش سرمایه ای هستند که با استثمار بیشتر
و به حساب نیآوردنش به عنوان یک انسان حتی از پرداخت
دستمزد ناچیزشان سر باز میزند. رهایی کل زنان تحت
ستم، بویزه زنان آتش و رنج کوره پزخانه ها در گرو درهم
شکستن مناسبات بیرحم سرمایه داری است. و برای متحقق
شدن این امر کارگران زن تحت ستم چاره ای جز این ندارند
که همراه و همدوش با کارگران مرد هم طبقه ایشان با اتکاء
به تشکلهای طبقاتیشان به مبارزه بر علیه این نظام
نابرابر سرمایه پرداخته و با الغاء ما لکیت خصوصی به
تمام این توحش و بربریت خاتمه دهند

مارچ 5 2011

آنچه که قابل توجه است، اینکه کار در کوره های آجرپزی
از چند دهه قبل تا به حال هنوز با روشهای قدیمی و دستی
انجام میشود در حالی که در اکثر نقاط دنیا با دستگاههای
اتوماتیک انجام می گیرد و با پیشرفت تکنولوژی از درصد
نیروی انسانی کاهسته شده است. اما در ایران سرمایه داران
نیازی به این تکنولوژی نمی بینند. به این دلیل که نیروی
انسانی ارزان و فراوان در دسترس است و همچنین این
دستگاهها هزینه بالایی برای صاحبان سرمایه دارد.
مراحل ساخت آجر فوق العاده سخت و طاقت فرسا است. در
طی مراحل مختلفی باید انجام بپذیرد. ساختن گل، قالب بندی
خشتهها، قالب کشی، مراحل کوره چینی، کوره سوزان و بار
کردن آجر.

کارگران زن قربانیان این توحش سرمایه و بربریت اکثراً
بیسواد هستند، خانواده هایشان به آنها اجازه نداده اند که به
مدرسه بروند. بیشتر آنها به علت فشار کاری زیاد و
محروم بودن از تمام امکانات و لذات زندگی دچار پیرهای
زود رس هستند. بعضی از این کارگران زن حدود 20 سال
است که به این کار طاقت فرسا ادامه میدهند. آنها می گویند،
ما بچه گیمان را با کار در کوره پزخانه هاشروع کرده ایم،
حتی زمانی حامله بودیم باید کار میکردیم. باید از ساعت 4
صبح بیدار میشدیم تا هفت غروب کار میکردیم. (15 ساعت
کار مداوم) در کنار این کار شاق و پر زحمت باید پخت
و پز، بچه داری، نظافت و غیره انجام دهیم. این نوع کارهای
خانگی فقط مختص زنان است و مردان در آن نقشی ندارند.
نکته قابل توجه این است که دستمزدها فقط به مردان خانواده
پرداخت میشود. و مردان بدون شریک کردن زنان در دریا
فت این دستمزدها کنترل کامل بر دخل و خرج منزل و
خانواده را بعهده دارند.

از کارفرماها سوال میشود چرا دستمزد زنان را مستقیم
نمی پردازند. آنها مدعی هستند که ما با تعداد معدودی از
کارگران در تماس هستیم. این وظیفه شوهران و مردانشان
است که دستمزد آنها را بپردازند.

تا انجاییکه به دستمزدها بر می گردد برای هر هزار آجر
سه هزار و پانصد تومان مزد می دهند. این مبلغ را به مرد
خانواده می پردازند. یعنی اگر خانواده شامل هر تعدادی
است و حتی اکثر اعضای خانواده کار می کنند این مبلغ
برای همه است. (خانواده 6 نفری یا 8 نفری فرقی نمی
کند).

مسئله ای که بیشتر از فشار کاری شاق و سخت کوره
پزخانه ها زنان کارگر را آزار می دهد خشونت است که در
روابط خانواده گیشان حاکم است. که بیشتر از جانب مردان
خانواده اعمال می شود. در اثر این فشارهای روحی و

در برابرت ای نکبتِ وحشی
در برابرت ای بردگی سنگین
شورشِ قیام می کند
با تفنگُ پر.

به هنگام نبرد برای کمون

آنان می دانند که زمین یکی است
که نباید تقسیمش کرد،

که طبیعت منبعی است؛ که سرمایه کیسه ای است
که همه حق بهره وری از آن دارند.

در برابرت ای نکبتِ وحشی
در برابرت ای بردگی سنگین
شورشِ قیام می کند
با تفنگُ پر.

او ماشین می خواهد
دیگر نمی خواهد زیر فشار بخار
پشت خم کند.

چونکه استعمارگر با دست خشنش
از وسیله رستگاری

ابزار بردگی می سازد.
در برابرت ای نکبتِ وحشی
در برابرت ای بردگی سنگین
شورشِ قیام می کند
با تفنگُ پر.

شورشِ درگیر جنگی اجتماعی است
به ضد طبقه کارفرما،

شورشی



نام حقیقیِ شورشی، انسانی است
که دیگر حیوان بارکش نیست،
که تنها از خرد پیروی می کند
که با اعتماد گام برمی دارد
زیرا خورشید دانش
سرخ از افق بر می دمد.

در برابرت ای نکبتِ وحشی
در برابرت ای بردگی سنگین
شورشِ قیام می کند
با تفنگُ پر.

می توان او را دید
با رفیقان در سنگر
خندان، شوخی کنان، جان بر کف
و مردمک مصمم اش
که از شکوه اندیشه
و از سرخی پرچم اش
فروغ می گیرد.



به یاد فرخنده

شب آغاز سال نو
شب مرگ قناری بود

تو را با خرمن موی پریشانیت که می سوزی
نگاه بی پناحت را به هر نامردی می دوزی
ندایت در میان شعله می رقصید فرخنده

زمین از شرم چشمان تو می لرزید فرخنده
جبین و گونه و لبهای زیبایت اناری بود

شب آغاز سال نو، شب مرگ قناری بود

دلم از سخت جانی خودم دلگیر می گردد
و از بار خجالت هفت پشتم پیر می گردد

راحله یار

28 مارچ 2015



جنگی که پایانش را نتوان دید

تا زمانی که در گیتی

کسی بتواند بدون کار کردن غنی شود

تا زمانی که کارگری گرسنه باشد.

در برابرت ای نکبت وحشی

در برابرت ای بردگی سنگین

شورش می قیام می کند

با تفنگ پر.

به بورژوازی تهوع آور

نمی خواهد دیگر چند میلیارد

هر ساله باج دهد!

از شما، از گوشت شماست که می کنند

چنین سودی که بین خود تقسیم می کنند

کارگران، معدن کاران، دهقانان.

از شما، از گوشت شماست که می کنند

چنین سودی که بین خود تقسیم می کنند

کارگران، معدن کاران، دهقانان.

او مادر مهربان مان زمین را

که در زیر یوغ فردیت ضجه می کند

می فهمد؛

شورش می خواهد جهان را طوری سامان دهد

که از پستان گردش

رفاه همگانی جاری شود.

اوژن پوتیه [1884]

ترجمه یحیی سمندر

اراده گرایانه فردی، ازدواج اجباری، تعدد همسرگیری مردان و مشکلات فراوان دیگر تاثیرگذار می باشد و تا به امروز بار سنگینی محسوب می شد. در باورهایمان نقش برجسته زنان در خانواده که کروکی شالوده جامعه می باشد، آزادی زن گارانتی اصلی برای خلق خانواده ای دمکراتیک و جامعه ای دمکراتیک می باشد و آزادی و پیشرفت هر جامعه ای به اکتیو و برجسته کردن نقش زنان و مشارکت در پی ریزی و ترقی جامعه بستگی دارد. به مثابه همین، زنان تلاش می کنند تا احقاق این حقوق و گارانتی حفاظت از کرامت و دستیابی به آزادی و حق مالکیت بر امور خود و فرزندانشان را کسب کنند. از این پس زن، به حاشیه راندن و بی تاثیر کردن خود اجازه نمی دهد و نهضتی که آزادی را برایش مهیا می سازد و در مقابل هر ارتجاع، خشونت و کشتار از او دفاع می کند، برپا می کند

زمانی که گارانتی آزادی زنان و حقوقشان از اهداف بنیادین خودگردانی دمکراتیک باشد، تمامی مسائل مرتبط با زنان در جامعه باید حل و فصل شود و میزان این ارزش ها در تمامی جوانب خویش فزونی یابد و زندگی امن و آرام را برای آنان فراهم سازد و در مقابل تمامی ستم های مضاعف زنان، خشونت و حقوق برحق آنان دفاع کند. در قبال تمامی این مسائل یک سری پرنسیپ و قانون عمومی مختص زنان برای احقاق برابری عملی، تصویب کرده ایم، برای فراهم ساختن جامعه ای دمکراتیک و حیاتی (اکولوژی) آزد.

پرنسیپ ها و قوانین بنیادین:

1. تلاش برای برچیدن تفکرات حاکمیت ارتجاعی در جامعه، رسالت هر فرد در اقلیم های خودگردانی دمکراتیک می باشد.
2. برابری مابین زن و مرد در تمامی عرصه های زندگی عمومی و خصوصی.
3. زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و کسب تمامی پست ها را دارا می باشند.
4. متعهد بودن به پرنسیپ های اداره دمکراتیک در تمامی مؤسسات.

قانون "کانتون جزیره" مختص به حقوق و پرنسیپ های زنان منتشر شد



کانتون جزیره در کردستان سوریه، اساسنامه ای ویژه حق و حقوق زنان را تصویب کرد و آن را از طرف "هدیه یوسف و حمید دهام العاصی" مدیران حکومت خودگردان دمکراتیک این کانتون امضا کرده است. این اساسنامه بدین صورت است:

قانون "کانتون جزیره"
خودگردانی دمکراتیک

نسخه شماره 22 سال 2014 میلادی

بر اساس مبانی ائتلاف اجتماعی و مصوبه انجمن مقننه در 27 همین نشست سال 2014، پرنسیپ های اصلی و قوانین عمومی ویژه زنان به اجرا در آمد. ریاست دمکراتیک کانتون جزیره این قانون را تصویب و منتشر کرد:

زنان جامعه ما که زیر لوای قدرت مردان اداره می شود، دارای مشکلات عدیده سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و روانی بوده و این وضعیت نیز ظلم، بی توجهی، واپسگرایی و تبعیض را برای زنان به وجود آورده و ضمن اینکه بقای فرهنگ غالب به سدی در مقابل زنان و تلاش آنان برای آینده ای روشن را محدود می سازد و وجود چندین قانون و مستندات استبدادی، شفاف تثبیت می کند که مبارزه زنان در راستای کسب حقوقشان، همکنون نیز تداوم دارد، لیکن تا بحال کسب نشده و این مهم تنها تاثیر منفی بر زنان برجای نمی گذارد، بلکه بر تمام جامعه و از جمله جداسازی به گونه

قانونی، خدمتگذار باشند و تامین امنیت و دفاع و

علاج قربانیان خشونت نیز بر عهده آنان می باشد.

21. وظیفه مدیریت خودگردان دمکراتیک است که حقوق کودکان را گارانتی کرده و از هرگونه خشونت و در مقابل هرگونه بهره برداری از آنها محافظت کند.

احکام عمومی:

22. تامین حقوق برابر زنان و مردان ویژه قانون جنسی.

23. وظیفه مدیریت خودگردان دمکراتیک می باشد بیمه سلامت و اجتماعی برای فرد و خانواده علل خصوص زنان و کودکان را مهیا سازد و بنیان حیاتی آزاد، شرافتمندانه و حفاظت شده را برای زنان بیوه و مسن فراهم سازد.

24. ازدواج دختران زیر سن 18 سالگی ممنوع می باشد.

25. زنان حق حضانت فرزندان را دارند، تا زمانی که فرزند وی به سن 15 سالگی را در صورت ازدواج دوباره نیز دارا می باشند و حق انتخاب والدین نیز بر عهده فرزند آنان می باشد و هر دو طرف در زمان حضانت وظیفه تامین مسکن و هزینه های مادی او را بر عهده دارند.

26. در زمان سفر کردن کودکان زیر 15 سال باید از والدین اجازه بگیرد.

27. در کیس های مرتبط به زنان و خانواده در دادگاه باید یک نماینده مرکز زنان برای مشاوره حضور داشته باشد، اما حق رای دادن را دارا نمی باشد.

28. زنان حق حضانت همراه با حقوق مادی را داشته و تا 3 بار می تواند زایمان کند.

29. در زمان طلاق، زن حق تملک بر نقدینگی های از قبیل طلا و هر مادیات دیگری دارا می باشد که در زمان ازدواج همراه داشته و اگر نزد همسر او باشد باید پس گرفته شود.

30. وظیفه مدیریت خودگردان دمکراتیک است، که مرکز ویژه زنان مورد خشونت قرار گرفته در زمان حاملگی یا شیردهی را دایر کند و باید مکان مطلوب وضعیت زنان مورد خشونت قرار گرفته باشد.

"این قانون بعد از انتشار، عملی می گردد". عامودا

1.11.2014

ریاست دمکراتیک کانتون جزیره - هدیه یوسف و حمید

دهام العاصی

فرهنگی، سازمان حفاظت برحق و سازمانهای دیگر مختص خود را در صورت مترادف بودن با ائتلاف اجتماعی را دارا می باشند.

6. حضور نماینده سازمان های زنان و سازمان های حقوق بشر به عنوان ناظر در زمان تدوین این قوانین که در زمان غیر قانونی در مجلس قانونگذاری منتشر می شود با دعوت قبلی به مجلس.

7. زمانی در مجلس قانونگذاری قانون ویژه زنان تصویب می شود، باید اراده زنان مدنظر قرار بگیرد.

8. برابری مابین زنان و مردان در حقوق کاری و کرایه ای.

9. برابری در شهادت دادن زنان و شهادت زنان از لحاظ ارزش قانونی.

10. ممنوعیت ازدواج اجباری و بدون رضایت خود دختران.

11. مهریه کلا لغو می شود و به دلیل اینکه از لحاظ مادی هدف کالا قرار دادن زنان است و در مقابل نیز مشارکت هر دو طرف در تامین زندگی مشترک مدنظر قرار می گیرد.

12. عقد و ازدواج به گونه ای متمدنانه.

13. ممنوعیت تعدد زوجین.

14. هر دو طرف حق طلب طلاق را دارا می باشند و اجازه داده نمی شود طلاق یک جانبه صورت پذیرد.

15. برابری در تقسیم تمامی مسائل مرتبط با ارث.

16. ممنوعیت شیربها، معاوضه زنان برای ازدواج و دادن زنان در مقابل خون.

17. کشتن زنان به بهانه حفظ شرف جرم محسوب می شود و از لحاظ مادی، معنوی و قانونی نیز جرم محسوب می گردد و مقتول طبق قوانین اجرام مرتبط با کشتن عمدی مجازات می شود.

18. اجرای مجازات شدید در مورد خیانت همسر به صورت یکسان برای طرفین.

19. بازرگانی کردن با زنان و کودکان به هر شیوه ممکن جرم محسوب می شود و بانیان این مسئله با مجازات شدید روبرو می شوند. (سواستفاده جنسی، کار کردن کودکان و بازرگانی با ارگانه های بدن).

20. خشونت تبعیض آمیز علیه زنان ممنوع می باشد و تبعیض جرم محسوب می شود و طبق قانون فردی که علیه زنان تبعیض قائل شود، مجازات می گردد و وظیفه مدیریت خودگردان دمکراتیک می باشد که انواع خشونت های تبعیض آمیز را از بین برده و از طریق مکانیزم های

تقویت، تربیت و حمایت کرده و پس از آن مهمترین مناطق مرزی ترکیه و سوریه و همچنین همه گونه تسهیلات برای اشغال چاه-های نفت موصل را در اختیار نیروهای آن قرار داده اند؛ این تسهیلات و زمینه گسترش نفوذ نیروهای داعش چه از طریق دستور به افسران عراقی که با سازمان-های اطلاعاتی آمریکا و ترکیه کار می-کردند، و چه مستقیم به وسیله نقل و انتقال هزاران داعشی، توسط هواپیماهای نظامی آمریکا، مساعد و انجام شد. چندی پیش "هیلا ری کلینتون" در یکی از سخنرانی-هایش آشکارا اعلام داشت که داعش را ما به وجود آوردیم و فرد مسوول دیگر آمریکائی در پنتاگون، نیز صحبت از موجودیت زندانیان جاسوس در زندان "بوکا" (زندانی در عراق در دوره اشغال، جایی که ابوبکر البغدادی از آنجا بیرون آمد) نمود. با این حساب می-توان از تجربیات تجاوز و اشغال کشور عراق و دست آویز قرار دادن "جنگ با القاعده" و "تولید سلاح-های کشتار-جمعی" در این کشور نتیجه گرفت که سیاست-های دولت آمریکا چه اهدافی را تعقیب می کنند.

اکنون با حضور داعش در منطقه امپریالیست-ها مهندسی افکار عمومی را چنین سازمان داده اند که گویا پایان دادن به بربریت داعش کار آنهاست و می-بایست از آنها خواست تا با قدرت بیشتر وارد میدان شوند. اگر آمریکا و ناتو هزاران متخصص استخدام و میلیاردها دلار هزینه می-کردند، نمی توانستند به همین ساده-گی و راحتی ضرورت وارد شدن نیروی-های نظامی ناتو به منطقه را با این درجه از موفقیت و بدون مقاومت نیروهای منطقه-یی به پیش برند و اذهانتزقی آمریکا و شرکا بسوی "پروژه جدید شان" است نه نقطه پایان آن. داعش در حقیقت ارتش زمینی غیررسمی و لباس شخصی این ائتلاف ۴۰ کشور است که به زور و با فریب ایجاد دمکراسی در خاورمیانه می-خواهند بمردم را اینقدر دستخوش فریب و نیرنگ سازند. ائتلاف ۴۰ کشور قدرتمند که قرار است به "تروریسم جهانی" خاتمه بدهد بنا به چه نیاز و ضرورتی و در خدمت به چه استراتژی یی شکل گرفت؟ واقعیت این است که این جبهه ائتلاف علیه داعش نیست. این جبهه ائتلاف برای تحقق بخشیدن به پروژه خاورمیانه جدید طبق طرح-های جدید امپریالیست-ها و ایجاد بی-ثباتی در منطقه است، تا دخالت در امور داخلی این کشورها و غارت و تاراج منابع این کشورها را برای

اهمیت جنبش کوبانی و روژناوا در

چیست؟ (بیاتیه مشترک در رابطه با جنبش کوبانی و

منطقه)

طی چهاردهه گذشته سرمایه-داری جهانی با دو بحران عمیق دست به گریبان بوده است. بحران-هایی که نه تنها با گلوبالیزاسیون و سیاست های اقتصادی نئولیبرالیستی حل نشدند، بلکه برعکس این بحران-ها هرچه بیشتر و در زنجیره--یی جهانی تشدید هم شده اند. منطقه خاورمیانه طی این مدت و به موازات بحران-های سیاسی نه چندان کم در آن، شاهد عروج ارتجاعی ترین نیروهای مذهبی مانند پا گرفتن رژیم اسلامی در ایران، حزب الله در لبنان، حماس در غزه، مجاهد و طالبان در افغانستان و پاکستان، اخوان المسلمین در مصر، توسعه و عدالت در ترکیه، شاخه-های مختلف القاعده و سلفیست-ها و اکنون داعش در سوریه و عراق بوده اند که خود نمونه -هایی از حضور ارتجاع اسلامی در منطقه بوده و قبل از هر چیز حاصل و پیامد سیاست-ها و استراتژی-های دولت-های



کاپیتالیستی در سطح جهانی و منطقه می-باشد و از آنها در امر سرکوب جنبش-های توده-یی استفاده شده و خواهد شد. واقعیت لشکر-کشی آمریکا و متحدینش به افغانستان و عراق در بیش از یک دهه قبل نیز نشان داد که آمریکا نه تنها قادر نشد نظمی فارغ از تنش-های سیاسی در این منطقه را شکل دهد، بلکه برعکس باعث شد تا این تنش-ها در اشکال تازه و پیچیده-تری بروز نمایند. حال، چنانچه این حد واقعی قدرت تاثیرگذاری سیاست آمریکا بر جهان باشد، معنایش این است که پیشبرد سیاست آمریکا در هر گام در گرو حل تناقضات تازه-یی است. اما شواهد نشان می-دهد که آمریکا در حل این تناقضات نه تنها با شکست مواجه بوده بلکه تقویت بیشتر نیروهای واپس-گرای ارتجاعی اسلامی و سر بر آوردن داعش در منطقه حاصل این تناقضات و سیاست-های به غایت سلطه جویانه آمریکا می-باشد. البته این معضل چیزی جز تغییر دینامیسم مناسبات جهانی پس از ختم دوران جنگ-سرد نبوده و نیست.

هیاهوی تبلیغاتی دولت آمریکا بر علیه داعش مضحکه-یی بیش نیست. امپریالیست-ها به سرکرده-گی آمریکا داعش را

۹۹ برای چندمین بار به کوبانی یورش برد تا این منطقه استراتژیک را که چسبیده به مرز ترکیه است به اشغال خود در آورد. کوبانی-ها در حالیکه از سلاح-های پیش-رفته برای این مقابله نابرابر محروم بودند، اما با نیروی اجتماعی و سازمان یافته توده-یی توانستند در مقابل لشکر جانیان اسلامی داعش پایداری کنند. استقامت کوبانی فقط یورش نظامی داعش را زمینگیر نکرد، بلکه سیاست--های اولیه امپریالیست-ها و دولت-های ارتجاعی ریز و درشت در منطقه را نیز زیر سوال برد. طنین پایداری کوبانی و روژئاوا سراسر جهان را فرا گرفت و میلیون-ها نفر را باخود همصدا و همراه ساخت.

استقامت توده-یی و سازمان داده شده کوبانی--ها نشان از شرایط اجتماعی-یی دارد که طی مدت نه چندان طولانی، زنان و مردان در آن پرورش یافتند. کوبانی با استقامت خود این شرایط اجتماعی را به خارج از مرزهای خود و به چهارگوشه جهان معرفی کرد. نام کوبانی و روژئاوا با کانتون--های توده-یی که در آن امور جامعه با دخالت افراد و تصمیم های جمعی پیش می-رود همراه شد. با وجود قرار داشتن در منطقه-یی که اکثریت ساکنان آن به زبان کُردی تکلم می کنند اما کانتون-ها و افراد دخالتگر شامل فقط کرد زبان-ها نیستند. عرب زبان و آشوری زبان و غیره نیز در اداره امور جامعه همگام با دیگر شهروندان آن-ها حضور دارند. کانتون--ها ترکیبی است سیاسی از همزیستی اجتماعی افراد، جدا از برتری نژاد و جنسیت و اعتقاد، که در آن زنان و مردان در امور مربوط به جامعه دخالت می-کنند. جنبش اجتماعی کوبانی و روژئاوا که دو منطقه دیگر (جزیره و عفران) را نیز در بر می-گیرد، اگرچه دارای تنوع گرایشات سیاسی است ولی شکل گیری آن بر بستر شرایط عینی-یی بوده که منجر به مشارکت و فعالیت مستقیم افراد در ایجاد ساختار آن شده است.

مبارزه اجتماعی و مردمی کوبانی علیه توحش اسلامی و دفاع از حقوق انسانی و برابری زن و مرد که نقطه مقابل تمامی نظام-های مذهبی و سرمایه-داری است نقطه قوت کوبانی بود. مبارزان زن و مرد کوبانی برابر و دوش به دوش هم علیه این توحش ایستاده-گی کردند. در شرایطی که دولت اسلامی دست ساخته آمریکا با کمک ترکیه حمایت می-شود، زنان و مردان مبارز کوبانی توانستند جسورانه مبارزه کنند و به سرعت افکار--عمومی جهان متوجه شد که جنگ کوبانی فراتر از یک جنگ ملی و مذهبی است. پیروزی کوبانی پیروزی انسانیت علیه قوانین برده-داری سرمایه حاکم بر جهان و قوانین مذهبی قرون وسطایی در

مدت طولانی امکان پذیر کند. باید در نظر داشت که خاورمیانه پل ه مردم این منطقه تحمیل نمایند. در تمام مدتی که کوبانی در محاصره است گروه ائتلاف ۴۰ کشور تبدیل به تماشاجی منفعل و بی اراده

شده اند. در ضمن در این سناریوی ضدبشری ناتو نه تنها به عنوان کارگزار و نیروی تحقق دهنده این پروژه بلکه به عنوان یک نهاد بین-المللی میروود که جاگزین سازمان-ملل گردد و نقش آن را در مهر تأیید زدن به استراتژی و سیاست --های سرمایه-داری جهانی به عهده بگیرد و به یک بازی خطرناک در سطح بین-المللی دامن بزند، که قطعاً هیچکدام از کشورهای منطقه از پیامدهای این روند در امان نخواهند ماند. تمامی این بازی-ها و جابجایی ها در خدمت متوهم نمودن توده-ها و مقاومت آن-ها در برابر جنگ-هایی است که برای رسیدن به اهداف استراتژیک منطقه-یی و جهانی آمریکا و شرکاء طراحی شده است. در این روند بسیاری از کشورهای منطقه حوزة خلیج فارس از جمله: قطر، کویت، ایران، سوریه و به ویژه ترکیه و عربستان--سعودی از جمله کشورهای هستند که در شکل-گیری این پروژه و نیروهای آدمکش داعش نقش تعیین کننده داشته و دارند.

ایجاد کمربند سبز در منطقه پدیده-یی است که از سال-های دهه هفتاد قرن گذشته در لبنان، ایران، فلسطین، یمن و افغانستان با طرح و برنامه دول امپریالیستی به سرکرده-گی آمریکا ظهور نمود و با عملی شدن آن نتایج و دستاوردهای خوب و مفیدی برای نظام سرمایه-داری جهانی به ارمغان آورد. نیروهای ارتجاعی اسلام سیاسی دقیقاً در تقابل با نیروهای انقلابی و گسترش جنبش-های توده-یی و نیز در بطن جنگ سرد در منطقه خاورمیانه شکل گرفتند. اکنون نیز در شرایطی دیگر و در تداوم همان استراتژی، "دولت اسلامی" یا داعش با تصرف مناطقی در عراق و سوریه به ظهور رسید و برگ دیگری از جنایات و آدمکشی در تاریخ بشر را به ثبت رسانید. تاخت و تاز داعش در عراق با کم-ترین مقاومت صورت گرفت و در این راستا قربانیان زیادی به خصوص از زنان و کودکان را به همراه داشت. در حالیکه نیروهای داعش با سرعت و توحش به لشکر-کشی شان در منطقه ادامه می-دادند، حمله به کوبانی را نیز آغاز نمودند. نیروهای مزدور و جنایتکار داعشی با اشغال برق آسا شهرهای عراق و با کشتار مردم بی-دفاع و ویران ساختن هر آنچه که سر راهشان آمد، فاجعه شنگال را آفریندند و به فضای رعب و وحشت در منطقه دامن زدند. اما پیش-روی آنان که حدود دو سوم خاک سوریه و یک سوم خاک عراق را در تصرف دارند در کوبانی متوقف شد. داعش برای تکمیل تصرفات خویش

به دو سال قبل از حمله داعش به آن بر می- ۱۰۰
 گردد. در طول این مدت مردم کوبانی این
 فرصت را یافتند که با ایجاد کانتون-ها به طریق شورایی
 سازمان اجتماعی و روابط حاکم بر آن را سازماندهی
 نمایند. مشارکت کل مردم در اداره جامعه به طریق
 دمکراتیک از نکات برجسته مناسباتی است که بر کوبانی
 حاکم است و توانسته اند بدون حاکمیت از بالا در تعیین
 سرنوشت خود و جامعه نقش داشته باشند. در جهانی که
 مناسبات سرمایه داری حاکم است و اقلیتی سرنوشت
 اکثریت جامعه را از طریق ارگان-های نظامی سرکوبگر و
 بوروکراسی در دست دارند و بر تمام شوونات زنده-گی
 توده-های مردم مسلط می-باشند، الگوی مناسبات حاکم بر
 کوبانی توجه جهان را به خود جلب نموده است.

پتانسیل نهفته و ارزش-های دمکراتیک و شورایی مردم
 کوبانی همبسته-گی بین-المللی را برای کوبانی به همراه
 داشت. کوبانی با توجه به ضعف-ها و با توانایی هایش، با
 افت و خیزش تا کنون توانسته یک سیستم اجتماعی برابری
 را در بین توده-های مردم ایجاد نماید که روابط و مناسبات
 بالنده و پیشرویی را جایگزین روابط عقب مانده و نابرابر
 بنماید. تغییر و تحول اجتماعی که با حاکمیت دمکراتیک
 مردم برقرار شد شرایط زنده-گی زنان و جوانان را
 دگرگون نمود. زنان برای اولین-بار در کنار مردان در
 کانتون-ها و ارگان-های شورایی حق رای و مسؤولیت
 برابر در کنار مردان یافتند و با مشارکت خود در تمام
 امورات اجتماعی و جنگیدن بر علیه نیروهای متوحش
 داعشی پای مردان، برابری خود را از نظر جنسیتی و
 طبقاتی ثابت نمودند. مبارزه بر علیه نیروهای ارتجاعی
 داعش با شرکت چشم-گیر زنان و دخالت-گری آنها در
 کانتون-ها باعث شد تا زنان کوبانی بیش از هر زمان دیگر
 به نیرو و توان خود ایمان بیاورند و با اعتماد به نفس بیشتر
 برای احقاق حقوق خود و خاتمه دادن به اوضاع گذشته
 قوانینی را مدون سازند. دستاوردهای جنبش توده-یی
 کوبانی اگر بطور واقعی ارزیابی شود جنبشی فراملی با
 انعکاسی جهانی است، جنبشی است علیه هارترین ارتجاع
 سیاه، جنبشی برای سازماندهی یک همبسته-گی توده-یی و
 اجتماعی در حمایت از حقانیت یک مبارزه زنده-حق-طلبانه
 انسانی، جنبشی در حمایت از ماندن و زیستن مردمی به
 پاخاسته و در دفاع از برابری و موجودیت خود. مقاومت
 کوبانی و جنبش حمایت از این مقاومت، در جریان ایستاده-
 گی و تداوم اش، بخش زیادی از سیاست امپریالیست-ها را
 رو نمود و خیلی از نقشه-ها و توطئه-های ضد-بشری را



منطقه است. بیانیه-ها و مصاحبه های مبارزان در کوبانی
 بازگو کننده این است که زمانی که افراد یک جامعه به -
 گونه-یی یک پارچه به دور از تبعیض و دارای حق برابر
 و در پرتو تصمیمات جمعی به میدان مبارزه بیایند، می-توانند
 در مقابل هر نیرویی مقاومت و پیش-روی کنند. کوبانی
 صدای میلیون-ها مردم محروم از آزادی و برابری هستند
 که در زیر سلطه سرمایه به هر نوع سرکوب میشوند؛
 خلاء سیاسی ناشی از عدم حضور قدرت حکومت سوریه
 شرایط ویژه--یی در کردستان سوریه ایجاد کرد؛ چنین
 شرایطی عینی و حضور گرایشات سیاسی متنوع جامعه را
 به طرف نوعی همزیستی سیاسی سوق داد و ضرورت
 ایجاد خودگردانی و کانرا در پیش روی جامعه قرار داد.
 کوبانی، جزیره و عفرین سه منطقه در کردستان سوریه هر
 چند با فاصله-یی از هم قرار گرفته اند ولی در همکاری و
 انتقال تجارب و شور و تبادل نظر با همدیگر به سر می--
 برند. کانتون--ها با خود-گردانیتون-ها جامعه چنان شکلی
 بخود گرفته است که در آن ها کسانی که مسؤولیت می-
 گیرند بارای مستقیم افراد جامعه انتخاب می-شوند.
 شرایطی دمکراتیک که با وجود تعدد گرایشات سیاسی در
 جامعه نهادهایی شکل گرفت که مردم در آن به فعالیت
 مشغولند. زنان در نهادهای اجتماعی خود را متشکل کرده و
 در رفع تبعیض و نابرابری-ها منجمله نابرابری ناشی از
 سنت مردسالاری در تلاشند. تلاش برای تضمین آزادی-
 های فردی و نیز آزادی اجتماعی خود را در گروه-های
 مختلف کاری نشان داده است. حتی بنا به موقعیت جغرافیایی
 که روژئاوا در آن واقع شده است زنان در کنار مردان به
 دفاع نظامی از منطقه در یگان-های مدافع خلق متشکل شده
 اند. با توجه به تعدد احزاب و گرایشات سیاسی در روژئاوا
 همزیستی سیاسی تابعی از ضرورت--های عینی زنده-گی
 افراد جامعه است و این خود به شکوفایی مناسبات اجتماعی
 خدمت کرده است.

اهمیت جنبش اجتماعی کوبانی در چیست که انعکاس جهانی
 پیدا کرده است؟ اهمیت کوبانی و بر پائی نظام اجتماعی آن

نقش بر آب کرد. به یمن چنین جنبشی توده‌یی که در جریان است، بیش از پیش چهره جنایتکارانه سازنده‌گان و سازماندهنده‌گان داعش و نقش سناریوپردازان و صحنه گردانان این جنایات و توحش را افشاء و رسوا کرد.

اکنون و در پرتو چنین جنبشی، شیادی-ها و ریاکاری-های آمریکا و غرب و ائتلاف دروغین آنها "علیه تروریسم"، برای توده‌های هرچه وسیع‌تر از مردم جهان برملاء گشته است. به یمن راه افتادن چنین جنبشی، برجسته‌تر از هر زمان دیگر عملکرد ارتجاعی و ضدبشری دولت ترکیه به تصویر کشیده شده است. با راه افتادن چنین جنبشی، گندیده‌گی ناسیونالیسم کرد و حلقه به گوشی احزاب کرد حاکم در اقلیم کردستان، بیشتر از پیش به نمایش درآمده است. با برپایی این جنبش و تداوم آن، افکار عمومی جهان بیشتر از هر زمانی متوجه حقانیت مبارزه مردمی ستمدیده‌گریده است و تداوم این جنبش توانسته است بیشترین همبسته‌گی بین انسان‌های آزادیخواه و تحت ستم را در سرتاسر جهان به وجود بیاورد؛ ایستادگی مردم کوبانی و مبارزه رزمنده گان زن و مرد آن با حداقل امکانات و بدون حمایت‌های وسیع در سطح منطقه و جهان نه تنها قابل ستایش است بلکه با اهدافی همراه است که از نظر تاریخی اهمیت ویژه‌یی یافته است. آن‌ها از موجودیت و بقای خود در مقابل یکی از متوحش‌ترین نیروهای ارتجاعی دست نشانده و از حاکمیت توده‌یی و حق تعیین سرنوشت خویش دفاع می‌کنند، برای این مردم حاکمیت توده‌یی با دخالت مستقیم خودشان از اهداف مهم آن‌ها به شمار می‌رود. آنها نمی‌خواهند این دستاورد مهم مبارزاتی تاکنونی شان را که الگویی نو برای اداره جامعه است به راحتی از دست بدهند. طبعاً یکی از نگرانی‌های جدی کشورهای منطقه و غرب و آمریکا و احزاب حاکم ناسیونالیست بر اقلیم کردستان، همین الگوی حکومتی است. آن‌ها چنین الگویی از حاکمیت را بر نمی‌تابند و عمیقاً نگران از گسترش آن به دیگر بخش‌های کردستان و منطقه اند. حکام اقلیم کردستان عراق نه تنها چنین حاکمیتی را به رسمیت نشناخته اند، بلکه همواره نیز علناً و عملاً برای نابودیش کوشیده اند و می‌کوشند. البته مقاومت و ایستاده‌گی کوبانی در مقابل داعش با اهداف شوم ناسیونالیسم کرد در تقابل قرار گرفته و کاملاً در مغایرت با کُرنش در مقابل امپریالیست‌ها قرار دارد. دولت اقلیم کردستان عراق و در کل ناسیونالیسم کرد عروج و ظهور گسترده داعش را بهانه و فرصت مناسبی برای اعلام استقلال کردستان دانستند. در

حقیقت برای دار و دسته بارزانی و شرکایش ۱۰۱ آنچه که در وهله اول مهم بود مرزهای کردستان و تقویت قوای نظامی دولت اقلیم کرد بود. اینان از این فرصت استفاده نموده تصور کردند که دید و بازدید با سردمداران آمریکایی و غربی قرار است فصل تازه‌یی در شکل-گیری دولت مستقل کُرد باشد. در این رویکرد آنچه در نظر گرفته نشد عواقب پدیده داعش بود بر آینده سیاسی بخش-های بزرگی از منطقه خاورمیانه و تاثیر آن بر زنده-گی انسان-های بیگناهی که قربانی این توحش اند. واقعیت اینست که دولت اقلیم کردستان و بخش-های بزرگی از بورژوازی کرد در کلیت آینده و بقای سیاسی خود را بیش از پیش در راستای سیاست-های جنگ افروزان آمریکا در منطقه خاورمیانه می‌بینند. از این رو هیچ عجیب نیست که اینان خود را همپیمان ترکیه می‌بینند و نه مردم کردستان.

نقش ترکیه و عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس در اوضاع جاری در خاورمیانه و همیاری آنها با امپریالیست‌ها کمتر از نقش ناسیونالیست‌ها نمی‌باشد. هدف این کشورها در پیشبرد سیاست‌های امپریالیست‌ها تسلط سیاسی آن‌ها بر منطقه است. کشورهای حوزه خلیج فارس خواستار پس راندن نفوذ ایران هستند، خواستی که با منافع و علائق اسرائیل یکسان است. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج از جمله: امارات متحده عربی، بحرین، کویت، عمان و عربستان سعودی دیرزمانی است که با شدت تمام مشغول مسلح ساختن خود هستند و کمپانی‌های اسلحه‌سازی آلمان، فرانسه، انگلستان و آمریکا از این طریق سودهای کلانی کسب می‌کنند. همگام با این اقدامات، ناتو هم همکاری خود را با کشورهای خلیج فارس و اردن تقویت کرده است؛ فعالیت "دولت اسلامی" یا داعش سبب شده است که هم عربستان و هم ترکیه در ضمن تحکیم مرزها، خودشان را مسلح سازند و از ناتو تقاضای دریافت کمک نظامی کنند. عربستان از آلمان یک سیستم نظارت نظامی و مقادیر زیادی اسلحه دریافت کرده است. ترکیه تانک-های نیروی زرهی خود را همراه با ۱۰ هزار سرباز در کنار کوبانی متمرکز ساخته و چشم به آن دوخته است که داعشی‌های مزدور، منطقه کوبانی را منهدم کنند. هر دو کشور ترکیه و عربستان از پیدایش منطقه سنی نشینی که فعلاً در تصرف داعش است سود می‌برند، زیرا از یکسو دشمن دیرین آن‌ها سوریه بیشتر تضعیف می‌گردد و سرزمینی که در اختیار دارد کوچکتر می‌شود و از سوی دیگر ارتباط زمینی خوبی که میان ایران، عراق، سوریه و حزب الله لبنان وجود دارد، قطع می‌شود.

کشورهای خلیج فارس، اردن و ترکیه هزینه گروه‌های ارتجاعی جبهة النصره و داعش را در عراق تأمین میکنند

۱۰۲ آنها در بطن مقاومت، انسجام و ایستادگی اهداف انسانی خود را به نمایش گذاشتند. حضور زنان در این مبارزه در روژئاوا، جنبه‌های سیاسی، دمکراتیک جنبش را تقویت نمود. در روژئاوا، آزادی زن با مفهوم آزادی در آن جامعه عجین شده است. همان‌طور که زنان روژئاوا معتقدند که در جامعه‌یی که زنان در آن آزاد نباشند، آن جامعه، جامعه‌ی آزاد نیست. بر اساس این نگرش، زنان برای خواسته‌های اجتماعی و سیاسی خود مبارزه می‌نمایند. مشارکت آن‌ها به عنوان زنان روژئاوایی در بطن این مبارزه، نه تنها با آزادی برای آنها همراه است بلکه پیام آزادی را برای زنان دنیا به همراه دارد. زنان کوبانی بر این باورند که مشکلات، موانع و نابرابری‌های موجود علیه زنان در دنیا یکسان است. آنها می‌خواهند با حضور متفاوت خود در صحنه‌ی مبارزاتی و با ارائه‌ی تصویری از زنان انقلابی، نقش تعیین‌کننده‌یی در حل و رفع این موانع ایفاء نمایند.

در پروسه مبارزاتی زنان کوبانی در واقع با هر حرکتی، اهداف متفاوتی را نشانه می‌گیرند: مبارزه با زن-ستیزان داعش و مبارزه برای برابری و حق تعیین سرنوشت خود. در عین حال این مبارزات ضربات جدی به فرهنگ، آداب و سنن عقب‌مانده و زن-ستیز وارد کرده است. فرهنگ مردسالارانه‌یی که برای زنان تنها و تنها وظیفه‌ی مادری و کارخانه‌گی را به رسمیت می‌شناسد. در حال حاضر زنان کوبانی در سه منطقه از جبهه‌های جنگ، فرماندهی نظامی را بر عهده دارند. درجه از خودگذشته‌گی، مسؤلیت‌پذیری و تعهد به منافع مردم و توانایی‌های سیاسی و نظامی این زنان مبارز به حدی است که حیرت جهانیان را برانگیخته است و اکثر رسانه‌های دنیا، حتی ناخواسته مجبور شده اند به آن اعتراف نموده و اخبار آن را در سطح دنیا منعکس نمایند. در اقلیم کردستان عراق نیز که زن‌ستیزی و قتل‌های ناموسی بی‌داد می‌کند، خیانت رهبران ارتجاعی و ناسیونالیست و همکاری آن‌ها با دولت ترکیه، موجب انزجار عمومی مردم در شهرهای سلیمانیه، اربیل و دهوک شده است. امروزه مبارزه مسلحانه‌ی زنان کوبانی با تمام کاستی‌ها و کمبودهایش در عرصه رهبری و مشارکت اجتماعی و افق‌رهایی‌بخشی که جلو خود گذاشته اند، توانسته است حدوداً راه حل‌های تاریخی و رشکسته‌ی سازش با دشمنان زن‌ستیز را به چالش بطلاند. تاریخ ثابت کرده است که وقتی خشونت سازمان‌یافته و دولتی بر علیه مردم به ویژه زنان در اشکال گوناگون آن صورت می‌گیرد، تنها مبارزه قهرآمیز تضمین‌کننده‌ی خاتمه دادن به ستم جنسیتی و طبقاتی است و می‌تواند زنان و توده‌های مردم را رها سازد. این

آن‌ها به این اوباشان آدمکش اجازه می‌دهند که بدون مانع از مرزهای آن‌ها بگذرند. ترکیه و اردن در سال ۲۰۱۰ اجازه دادند که انبوه سلاح از مرزهای آن‌ها برای رسیدن به جنایت‌کاران افراط‌گرای مسلمان بگذرد. وحشیانه‌ی داعش علیه کردها در مرز جنوبی ترکیه و همچنین دور جدید بمباران آمریکا و ناتو در عراق و سوریه به بهانه حذف داعش، دولت ترکیه را با چالش‌های بسیار جدی‌یی مواجه کرده است. اکنون به نظر می‌رسد موضع اردوغان در مقابل پدیده‌ی داعش، بستن مرز به روی مردم سرگردان و آواره کرد، و شاخ و نشان کشیدن مجدد برای کردهای ترکیه می‌باشد. بورژوازی ترکیه با ظرفیت ارتجاع اسلامی-شوینستی‌اش، با موضع به غایت ضد-انسانی‌اش در مقابل آوارگان کرد روژئاوا، از انجام هیچ فجایعی با تنگ نمودن عرصه به روی مردم کوبانی کوتاهی نه نموده است. در حالی که مسؤولین حزب حاکم ترکیه و آمریکایی‌ها به دفعات در مورد سقوط شهر سخن گفتند و کسی شناسی برای نجات شهر قائل نبود، مقاومت و ایستاده‌گی بی‌نظیر زنان و مردان کوبانی موجب گردید تا همه در ارزیابی‌های خود تجدید نظر نمایند. هرچه این دفاع قهرمانانه بیشتر به درازا می‌کشد، مخالفت سرسختانه اردوغان و یارانش برای مسدود نمودن راه‌های کمک-رسانی به کوبانی بیشتر موجب انزوای آنان می‌گردد، و ضمن ایجاد انزجار عمومی از عملکرد آنان موجی از همدردی و حمایت از مدافعان شهر را در سراسر جهان برانگیخته است. گرچه ترکیه در روزهای اولیه هجوم داعش به شمار بزرگی از مردم کوبانی اجازه ورود به خاک ترکیه را داد، اما تصاویر تلویزیونی نشان می‌داد که شمار زیادی از مردم آواره به دلیل بسته بودن آگاهانه مرزها توسط دولت و نیروهای نظامی امکان ورود به ترکیه را نیافته و در طول مرز سرگردان مانده بودند و این عملکرد دولت اسلامی-فاشیستی ترکیه نیز بر دامنه‌ی این همدردی-ها در سطح جهان افزود. بمباران مواضع پک ک توسط نیروی هوایی ترکیه که می‌توانست به شدت بر پیچیده‌گی‌های اوضاع منطقه بیفزاید صحنه بر سیاست‌های بیشرمانه حزب عدالت و توسعه گذاشت و چشم جهانیان را بیشتر بر اعمال ضد-بشری حکومت حاکم ترکیه گشود.

یکی از دستاوردها و نکته قوت-های جنبش توده‌یی در کوبانی نقش زنان در مبارزه برای برابری و احقاق حق و حقوقشان می‌باشد. در جریان رویدادهای اخیر روژئاوا، زنان و دختران پیشرو در صف مقدم نبرد و مقاومت قرار داشتند و تا همین اکنون با رشادت شان حماسه آفریده اند.

کنار خواهد رفت، آن-هایی خواهند خورد که ۱۰۳ بازار "کوردایه تی" شان کساد و از رونق خواهد افتاد و بخاطر خودفروشی و سرسپردگیشان به امپریالیستها رسواتر و منفورتر از قبل خواهند شد.

کوبانی برای انسان-های آزاده و مترقی تجسمی از آزادیخواهی و برابری اجتماعی در مقابل نیروهای ارتجاعی و متوحش داعشی است. با وجود اینکه در سطح بین-المللی جنبش کارگری و چپ با عدم انسجام و پراکنده-گی روبرو است، اما حمایت از مردم کوبانی طی فراخوانهایی در چند نوبت (بویژه فراخوان سراسری اول نوامبر) در سطح جهان با استقبال روبرو شد و توجه توده-های وسیعی از مردم را نسبت به کوبانی و یاری و پشتیبانی از آن جلب نمود. با توجه به پراکنده-گی بین-المللی چپها... سقوط یا عدم سقوط کوبانی بیشتر به محاسبات دقیق توازن قوای بین-المللی، زد و بند گرایشات سیاسی مدافعان کوبانی و برنامه-های پنهان امپریالیست-ها در منطقه و جهان ربط دارد تا قدرت نظامی منطقه-یی نیروهای مترقی و چپ و سوسیالیست. هنوز کوبانی از حمایت-های بسیاری از نظر مالی، دارویی و... برخوردار است. اما لازمه اش این است که گرایشات چپ و سوسیالیست و آزادیخواه در منطقه و در سطح جهان با اتحاد و همبسته-گی و انسجام بیشتری به حمایت از کوبانی و افشاء-گری نیروهای ارتجاعی منطقه و نقشه شوم امپریالیست-ها بپردازند. تأثیری که کوبانی در سطح جهان با استفاده از مشارکت همگانی توده-های مردم در تعیین سرنوشت خود از طریق روابط شورایی انجام داده است زیانزد اکثریت توده-های مردمی است که دلشان برای آزادی و برابری می-تپد. سخن از کوبانی و دستاوردهایش امروز در هر محل و جلسه و جمعی نه تنها به بحث روز تبدیل شده است بلکه تأثیرات مثبت و انعکاس جنبش توده-یی آن در منطقه خاورمیانه به عینه مشاهده می-شود. کوبانی نشان داد که با یک مبارزه جمعی و با حضور بدون تبعیض همه شهروندان و شرکت مستقیم شان در تصمیمات و با برخورداری از حق برابر نه تنها امکان ایجاد یک زنده-گی آزاد و برابر برای همه شهروندان را ممکن می-سازد، بلکه لازمه دست یافتن و تضمین کننده آن نیز است.

در شرایطی که مردم افغانستان و ایران در زیر حاکمیت هارترین حکومت-های ارتجاعی اسلامی تحت ستم مضاعف قرار دارند، جا دارد تا با تأثیر پذیری از مبارزات مردم کوبانی و نوع مشارکت جمعی حاکم بر آن، برعلیه این حکومت-های مستبد و خودکامه حاکم و در مورد افغانستان حامیان بین-المللی حاکمیت ارتجاعی و دارودسته

تجربه-یی است که بارها در طی مبارزات طبقاتی در سراسر جهان به اثبات رسیده است. کوبانی با فراهم آوردن پیش-شرطها برای ایجاد شرایط مشارکت اجتماعی و شورایی به جهانیان نشان داده است که الگویی غیر از الگوی مناسبات سرمایه-دارانه امکان پذیر است. تعدادی از احزاب و سازمانهای سیاسی نکته قوت و برجسته گی مبارزاتی کوبانی را فقط در مبارزه اش علیه اسلام سیاسی می-بینند، البته این یک وجه قضیه است. اما پویایی ساختار اجتماعی-یی که در کوبانی دارد عمل می-کند، ساختار ایجاد شده آزادی عمل اجتماعی در کوبانی است که در تضاد کامل با خواسته ها و برنامه-های سرمایه جهانی قرار دارد. چیزی که توانسته است شاخصهای انقلابی را برجسته نماید و بقایای عقب-مانده یک جامعه سنتی را که طبعاً "مذهب" هم یکی از وجوه اساسی آن می-باشد زیر سؤال ببرد و نوک حمله را متوجه اسلام سیاسی بنماید.

کوبانی روزهای سختی را در پیش دارد و بعید نیست در یک معادله نظامی نابرابر علی-الرغم مبارزات جدی رزمندگان، مقاومتش در هم شکسته شود. اما با این فرض احتمالی هم، دستاوردهای تاکتونی اش ارزنده و قابل توجه اند. یکی از دستاوردهای ارزنده این مقاومت، شکل-گیری یک جنبش حمایتی انترناسیونالیستی بود که با مشارکت وسیع مردم آزادیخواه دنیا در اکثریت کشورهای جهان و در "فراخوان اول نوامبر" خودش را نشان داد و مردم آزاده دنیا را با خود همراه ساخت. هم اکنون این جنبش در کشورهای همجوار خلیج فارس به ویژه ترکیه ابعاد رادیکال-تر و عمیق-تری پیدا کرده است و این کشورها را با چالشی جدی روبرو ساخته است. سقوط احتمالی کوبانی بیش از آنکه اعلام شکست مقاومت و مبارزات توده-های مردم کوبانی باشد، اعلان یک شکست بزرگ برای آن ادعای دروغینی است که سران ۴۰ کشور را گرد هم آورد تا "علیه تروریسم" بجنگند و آن را از پا درآورند؛ با سقوط احتمالی کوبانی، جز رسوایی برای مدعیان دروغین "مبارزه با تروریسم" و جز شرمساری برای دولت-ها و دولت-مردان عضو "ائتلاف مبارزه با تروریسم" و جز سرافکندگی سران اقلیم کردستان که در خدمت سناریو پردازان متهاجم داعشیان بوده و هستند، چیزی ببار نخواهد آمد. اگر-چه سقوط احتمالی کوبانی، تلفات جانی زیاد و خسارات مالی بسیار و آوارگی بیشتر مردم را بدنبال خواهد داشت و دستاوردهای تا کنونی یک مبارزه توده-یی و حاکمیت اجتماعی توده-های مردم لطمات سنگینی خواهد دید، اما شکست بزرگ را آن-هایی خواهند خورد که ماسک شان

شکست. هر قدر دمکراسی مستقیم و مشارکتی ۱۰۴ توده‌ها در سرنوشت خویش قویتر و طولانی‌تر باشد تأثیر آن برای تمامی جنبش‌های مقاومت مترقی و مردمی امروز و آینده منطقه موثرتر و انکار ناپذیرتر خواهد بود.

مقاومت کوبانی افشاگر دوستان و دشمنان واقعی توده‌های زحمتکش در درون و بیرون منطقه خواهد بود. هر روز و هر ساعتی که عمر مقاومت کوبانی بیشتر شود تأثیر بسزائی برای حال و آینده نیروهای مترقی و مستقل منطقه خواهد داشت.

جریانهای سیاسی ملی منطقه همگام و هم نظر با سرمایه جهانی طرح فروپاشی و سرکوب ساختار اجتماعی شکل گرفته در کوبانی و کانتون‌های کردستان سوریه را در دستور کار خود قرار داده اند. توافق تمام جناح‌های سرمایه‌داری برای شکستن کانتون‌های کردستان سوریه از همین موضع کسب ارزش اضافی و فراهم آوردن نیروی کار ارزان قابل توضیح می‌باشد. برخی کشورهای اروپایی از طریق ترکیه خریدار نفت ارزان داعش هستند که سود سرشاری را به جیب باندهای سیاسی ترکیه سرازیر می‌کند این را متخصصین نفتی می‌دانند که کدام شرکت در کدام کشور قادر است از نفت تولیدی داعش استفاده کند. و همین اتحادیه اروپا می‌داند که خریداران و دلالتان نفت داعش چه کسانی هستند.

مبارزه کوبانی علیه توحش اسلامی و دفاع از حقوق انسانی و برابری زن و مرد در منطقه نقطه مقابل نظام سرمایه‌داری و ارتجاع اسلامی حاکم بر آن است، و این نقطه قوت این جنبش اجتماعی است. ایستاده‌گی در مقابل ارتجاع داعش نه جنگی ملی یا مذهبی برعکس باز شدن افقی برای بشریت امروز است. صدای انسان‌هایی است که در دفاع از آزادی و برابری حقوقی بدون تبعیض و با حق برخورداری از مشارکت در امور جامعه و تصمیمات آن، تا همین اکنون به گوش‌ها رسیده است. جنبش کوبانی شکلی از همکاری عملی بدور از تنگ نظری‌ها و سکت‌های حزبی و سازمانی با مشارکت آزادانه افراد در جامعه است. این‌ها نکات برجسته‌یی هستند که با کوبانی عجین شده اند و به آن اهمیت می‌دهند.

دسامبر 2014

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان
کانون سوسیالیستهای کارگری

های اسلامی چون طالبان، بپاخیزند و مبارزات و اعتراضات خود را بر علیه ارتجاع داخلی و منطقه‌یی، با کوبانی همسو نمایند؛ حفظ کوبانی مستلزم حمایت همه جانبه از جانب نیروهای مترقی و چپ و سوسیالیست بین‌المللی می‌باشد. این نیروها در ضمن متحد نمودن صفوف خود با سازماندهی توده‌های مردمی که به حمایت از کوبانی بارها به خیابان‌ها ریخته اند و با قدرت میلیونی و صف فشرده خود تا درجه‌یی هم امپریالیست‌ها را از انجام نقشه‌های شومشان بر علیه کوبانی به عقب رانده اند از طرح هر توطئه‌یی که منجر به تضعیف یا شکست جنبش توده‌یی کوبانی شود جلوگیری نمایند. بنابراین، وظیفه هر انسان آزادیخواهی می‌باشد که برای دفاع از انسانیت و برابری طلبی از کوبانی و جنبش توده‌یی آن حمایت نموده و به دفاع از آن برخیزد و با همصدایی با مردم آزادیخواه و انقلابی کوبانی این جنبش را در منطقه تقویت نماید.

در کوبانی مجموعه گرایشات که با یک توافق موقت در کنار هم قرار گرفته اند نه یکدست هستند و نه هم نظر. و وقتی هم که به جریانات ناسیونالیستی بر می‌گردد، رهبران کردها به دلیل ماهیت ناسیونالیستی شان اغلب خائنین به آرمان‌ها و مطالبات خلقهای خود شان بوده و هستند و با آمریکا و شرکاء دستشان در یک کاسه است. نمونه بارز آن رهبر اقلیم کردستان جناب بارزانی و تعداد قابل توجهی از رهبران کردهای ایران است. یکی از مثبت‌ترین وجه مقاومت کوبانی افشاء توهمات و آشکار کردن چهره واقعی رهبرانی است که دائم بر طبل ناسیونالیسم می‌کوبند. مقاومت کوبانی نشان داد که از طریق متوسل شدن به ناسیونالیسم کرد نمی‌توان به نیروی اجتماعی و مشارکت و حاکمیت بر زنده‌گی و سرنوشت خود دست یافت و در برابر تهاجم ارتجاع و امپریالیست به دفاع از خود پرداخت. در تاریخ لحظاتی هستند که دوران سازند... کوبانی درست در این لحظه تاریخی در منطقه خاورمیانه قرار دارد.

مقاومت کوبانی در منطقه خاورمیانه علاوه بر اینکه تمام نقشه‌های شوم امپریالیست‌ها و ناسیونالیست‌ها را نقش بر آب کرد، الگو و خلاقیتی از آزاده‌گی و زنده‌گی اجتماعی همگانی را آفرید که برابری و عدالت اجتماعی برای آحاد جامعه به خصوص زنان را به همراه آورد. به همین دلیل شکست و پیروزی کوبانی برای کل منطقه تأثیری مثبت و جاودانه دارد. کوبانی نقطه امید و الهام بخش جنبش‌های مترقی منطقه است و این جنبش و ایستاده‌گی آن فضای رعب و وحشت را در مقابل ارتجاع حاکم منطقه در هم

هرچه می خواهد پیش آید،
 من حقیقت را زندگی خواهم کرد
 چه بسیار رودهایی که باید از آن بگذریم
 تا سفرمان به انجام برسد
 ای کسانی که رنج این زمین فرو مُرده را می
 کشید!
 اندکی فراتر از مقیاسها و اندازه هایتان بنگرید!
 زنان از هر گنجی گرانبها تراند
 به ازای هر یک زن قهرمانی که نامش را شنیده
 اید،
 هزاران زن بی نام و نشان هست
 که می زید تا با عشق و عدالت،
 روزگار بهتری را به ارمغان آورد
 عشق و عدالت پرچم من است
 من حقیقت، را هر چه که باشد، زندگی خواهم کرد
 سوگند میخورم که تا رسیدن به برابری از پای
 ننشینم
 عشق و عدالت پرچم من است
 هر چه می خواهد پیش آید،
 من حقیقت را زندگی خواهم کرد
 چه بسیار رودهایی که باید از آن بگذریم
 تا سفرمان به انجام برسد
 دختران! خواهران! مادران! همسران!
 آن دم که بر می خیزید، دیگران هم بایستی
 برخیزند
 آن وقت است که شادی
 بر پسران، همسران و برادران باریدن می گیرد
 در خانه و در کوچه و بازار، در شهرها و
 روستاها
 بگذاریم خنده هایمان هر چه بیشتر بشکفند،
 بی گمان این حق طبیعی ماست،

سرود عشق و عدالت

به تمام زنانی که با
 ستم و نابرابری
 مبارزه می کنند

ماه در پس ابرها پنهان شده
 و سوسوی آتش دارد فرو میرود
 در تاریکی خیابانها و زاغه ها
 مردان، زنان و کودکان می گریند
 امروز اگر کار نباشد، دستمزدی هم در کار نیست،
 و دستمزد که نباشد، ما از گرسنگی خواهیم مُرد
 مادر! دوباره دارم صاحب فرزندی می شوم
 اما گویی رو به مرگ هستم
 ای زنان شجاع!
 یک قلم، تنها یک قلم سلاح شما می تواند باشد
 بیایید نام مان را
 هزاران بار برای آزادی دیریاب نشانه بگذاریم
 نگذاریم ترس و خشم
 با دستان سنگین خشونت بر ما حکم برانند
 آن دم که سکوت را می شکنیم،
 ماه نیز در آسمان درخشیدن می گیرد
 عشق و عدالت پرچم من است
 من حقیقت را، هر چه که باشد، زندگی خواهم کرد
 سوگند می خورم تا رسیدن به برابری از پای
 ننشینم
 عشق و عدالت پرچم من است

**Women Bulletin
Socialist
workers'
organizations
Afghanistan
&
Socialist
Workers'
Association**

زنان افغانستان



آه، من خواب عجیبی دیدم
که در شبی پر ستاره سراغم آمد
مردان و زنان
دستانشان را در صلح و آشتی در هم گره کرده
بودند

تمام قلبهای شکسته ترمیم شده بود
تمام تن های زخمین التیام یافته بود
رودها، کوه ها، صخره ها شادمانی می کردند
زرنگار از ناقوس آزادی زوده شده بود.....
عشق و عدالت پرچم من است

من حقیقت را، هر چه که باشد، زندگی خواهم کرد
سوگند می خورم که تا رسیدن به برابری از پای
ننشینم
عشق و عدالت پرچم من است

هر چه می خواهد پیش آید،
من حقیقت را زندگی خواهم کرد
چه بسیار رودهایی که باید از آن بگذریم

من حقیقت را، هر چه که باشد، زندگی خواهم کرد
سوگند می خورم که تا رسیدن به برابری از پای
ننشینم

کاوشا مازلا ترانه سرا و آهنگساز موسیقی
فولک، به همراه 400 نفر از فعالان زن در
ویکتوریای استرالیا برای اولین بار در سال 2008
این سرود را بصورت دسته جمعی اجراء نموده
اند.

